C-394

Accession Number
677
Date 4-10-89

كتاب تعبير المنامات
بالفارسي على التمام والكمال والحمد لله
وحده وصلى الله على سيدنا
محمد وعلى آله
وصحبه
وسلم

٣٩٢

هر یکی لذت بالشانت بر طبق عرض نمایان کرد اقل آنرا مکرر داشت و هم ازان طور اعلا
سعید مولانا قطب الحق والدین ابن روح روحه در شرح مفتاح مطابقه محمد تکرار
می فرماید که صاحب مالا بد منه الجماد بلی عمل بر مقتضی تو در بر داد و در زیاد و نقصان او بی
وجه و تهذیب الذ قایه خذ صفا خلاصه انوار در حیز ضبط اولاد و نفع لفظ عجم نسبت با عجم
نعم دانست و مجان بنیاد بر ترتیب حروف تهجی امانه بالفاظ کانل التعبیر بلی بعد ازان
در کلیات مصون مانند با بهمار مقرون باشند و جمع ملزم اختصار شد مثلا جاکه مراد بطریق
قیاس حاصل می تواند شد بیکل و لفظ موجز الفاظ موضوعه و جایی که قیاس مدخل ندارد نشانهای
ثم تعبیر و منظومه نیز الزتعبیر هر کوشی مستخرج است در نظر بود و احیانا بال و بیت
زان بحسب اقتضا مقام کالملح فی الطعام تلفیق رفته و لذ مذ و مات خاصه
بد حالی نیست و الرجعه شایعه بود که در بعضی ادعوا له بحکم ضرورت شود جنانکل تکراری
باند مثل انکل لعطی بحسب ترتیب حروف تقدیم یافته باشد باز بتبعیت لفظی دیگر
بر سیاق نظم افتد و اعاده آن ضروری باشد بیکی جون مسایل مظوم بیش
نه عنوان بر ذکر می ماند این قدر تکرار محتمل دانسته و العذر لقبل مهما عول الکرام
مر چند بیشتر کتب فارسی در نظر ما سهل می نماید اما ظاهر که این مسبب در نظر حالات
و خطوات این فن مستغنی تواند بود و دیگر کتب با بعد اد عطالعه این مسبب
خیلی بایده و امید وار ست که اگر فرمان شود و احیانا خواننده کتب جدید کتاب حاضر را جواز
نمی یابد که این کتابیکل توضیح را مقابله کند حسب حال مطالق این مقال

یوسف بیند در طلب امری دشوار سعی بسیار کند و از آن امر خلاص
آید و بعد از آن خلاص شود و در نفس الامر معاملا او با فرمی خدای ترسی باشد و او
شعیب را بیند معاملهٔ اهل خیانت گرفتار شود و نابینا گردد و کمال و میزان او
و در معرض ابتلا او آید و بعد از آن بر ایشان ظفر یابد و او را دختران جمال آید
و کار او در اول آن بیند تمام کار او تباه شود و آخر موسی و هرون را
بیند جبابان بواسطهٔ او ضلال شوند و گویند رویهٔ موسی رویهٔ ابراهیم و محمد علیهم السلام
لیت لنا کما ما اوتی آل ابراهیم امام قوم شود و حاجتش روا شود و گویند دیدن
موسی دلالت بر نصر ارباب حق و کشتن اصحاب باطل کند و کار دران مرضع طالب
لیت لنا ما فعل آل شود و در حکایه آمده که سعید بن مسیب گفت
شبی بخواب دیدم که موسی در شام طامات شدی و آن دیدن او را طلبیدی و او را
بدان وضع و هیأت یافتی که او مشهور است عصا در دست و نعلین بر دو پای
که بر طرف شام منصب شدی و این خواب را باحوالی تعبیر کردم و فرمود که او را
می گوید عبد الملک مروان بخواهد شد و عن قریب خبر وفات او بشنید و سلم
از تعبیب از وی برسیدند فرمود از سنان موسی همه جبابان بود دانستم که جبابان
معهود شود و در عهد جبابان طریقهٔ عبد الملک بود و کار بیع را بیند کار او
اوکاد شود و کار ایوب را بیند بلاهای مختلف یابد و بهتوان مال و وفات
اهل و عیال او ممتحن گردد و بعد از آن صحیح و سراج شود و منادی ندا کند از وی
فیوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب و هبنا له اهله و مثلهم معهم رحمة منا و ذکری لاولی الالباب

نوشته است یا مه

عبدالله بن عبد الاعلی شیبانی که یکی از اقران احمد بن حنبل بود در خواب دید که پیغمبر
ابوبکر علی و عمر و عثمان را بران کتاب کرد که امام حلق شوی و حسن بصری را بدهند
اتفاقا بعلم تعبیر مشغول گشت و اول بر آلهٔ تفسیر و اعلم علما تعبیر شد و بیکی
از اهل نقه چنان دید که پیغمبر او را عطسه داد و حمد بدو داد شنید و جواب
معبر این عهد خود غالب آمد و او را دید که با او خبری می خورد تا بدان که از کرده
و کرد بدان که فرمان پیغمبر ست دلالت بر تقوی او کند و اگر بیند که
اعضوی از اعضای پیغمبر با وی بود متبع باشد و گویند آثار مبارک او در امتی
اثر باشد و الله اعلم علی الراوی بنا بر بن تا بدان که به مشغول شود و اگر بیند که او را عامه
محبت غیب می خواهد در زمان اشهر شود و اگر بیند که او را بسیار احترام می کند
اهل بیت او بحوض باشد حوض کند و اگر بیند که پیغمبر وفات یافته بود یکی از سادات
یا دیگری از اهل اسلام که از دنیا رفته باشد و حال او بر تاویل در تاویل حمل
حواسد آمد و اگر بیند که پیغمبر در حمل بود بواسطه بدعت عظیم در این موضع رفع
شود جناح واقعه او بدان نا رسیده و اگر بیند که در تشییع جنازهٔ پیغمبر بود او را دفن
کردند در بدعت باز ماند و اگر بیند که روضهٔ جدش او را زیارت کرد حین کی تمام بود رسد

و در حکایت امد که علی عیسی گفت چون از زیارت حضرت صلعم
بحلب رسیدم شبی در رؤیا دیدم که سوار شدم و میرفتم در غایت ادب تا
فرود آمدم و در خود گفتم که او رجع الی الاعمال و چون بیدار شدم دیگر بار در خود گفتم
و منقول است که احمد الوحشی حسن رضی از حلب بیرون شد و قتی فرود آمد

و بجواب اندرون علی بیند و با سحاب علم و بردلی بیند دیلوان اهتمام
و انصار هستند تعبیر جوانان کرد اند و اگر بیند یکی لباس
نبی از یابد لدیحال نبی خاصه و سبط نابد او ستر کرد و نعمت آمدنی
از انوار حسن دین عبّاد را الرهبند با عیاد بلوشه بنشینند و بینند
محمّد باقر بود دشمنان بشوق طاقر و اگر بیند بجواب در جعفر
بمرد انش شود رهبر موسی کاظم از ره نا ویلی بر کمال تو کلست دلیا
و اگر بیند مثیل علی رضا راضی ایل با قتضا قضا و تسلیم نقی دان
ظهران معجبی کرد نقی شد دلیل بر تقوی حسن عسکری
بیان زکاست نیک محمد ان نشان لطف خداست و اگر بیند
یکی نه جاف امام آلهی باید رحلال و حرام مذهبش مذهب کرین
باشد در خورمع و آفرین باشد و زعشایح مدا نکی بیند سیر ذاف
بطبع بکزینند علما کو بوند اسلامی بیه هست دیدار شان نکو نا مخت
و مرجعه این طرایف اسماع نماید بعینه یا مثل ان مشاهده کند ج کر
حیدر است انا بیانی یکی را از اولیا بجواب دید و وصف کرد
خواهی ترا دعایی تعلیم کنم که اگر بخوانی بنیاشوی گفت بلی فرمود که بگو یا اسمع
السامعین و یا ابصر الناظرین و یا سریع الرازقین و یا ارحم الراحمین اینچنین تو خم
علی عیالی حرید ارشق بران مواظبت نمود و بعد ذ تا لال تعالی بیاشد و امثال
این حکایات بسیار است اما این مختصر زیادتی این احتمال نکند

لانه عصمة الاحراق والنار كما كان من اللبن والطين فرعمل اهل الجنة
ودلك قوله تعالى افمن اسس بنيانه على تقوى الى الآية واكر ديدكه در غربت عمارتى
كه دنيى خواهد كه ذكر او در خاطرش بيامن يا در غربت مقيم شوى واجلوه ما بايد و
تواند كام خشت وكل در مقام حق انابت روه و آب صافى خوش
كوارا دلالت بر امن وصلاح دين و دنيا كند خاصه چون بيند كه در خانه او روه
شيرين وخوش آب يابد از ايام زندگانى تمام وعمر بكام وگفته اند آبى كه روه موضع در خانه
حوض بيندرن طواهند لقوله تعالى وهو الذى خلق من الماء بشرا فجعله نسبا وصهرا او
آب بسيار بى مضرت دلالة بر عدل وارزانى كند وآب خايبدن دليل رنج باشد
در معاش خاصه چون شور بود يا تلخ وآب سير كه بويد كه آب بسيار رقه باشد
در دين ودليل ماغذ فالتعلم فوبا بلا بن در دنيا آن الله مبتليكم بنهر
وگويند آب ايستاده دليل بر خسران وغم كند وقايل آب ايستاده در جميع ر
كم ازروان باشد وآب تيره وناخوش بودن بتاويل مال حرام بود واز ان سياه خرا
موضعى را نجا بيند وخوردنش بنا ديدن بود واكر بيند كه آب خانه بزمين
فرو رفت نوتواسطه كفران از نجا زايل شود كما قال الله تعالى ارايتم ان اصبح ماؤ
غورا الاية واكر بيند كه بر آبى صافى مشرف بود بخيرى حلال اشراف كما يا
واكر بيند كه نظر در آب مى كند وصورت خود را خوب مى بيند خير
از وصادر شود لقوله عليه السلام اطلب الخير عند حسان الوجوه وشايد كه
در حسن خوبان ومسايكان باشد وآب كرم دليل غم وبيمارى بود وآب
آب از دنيند واكر بيند كه بروى آب مى رود با مشقت وغم زيادت

وتاثير

دلالت بر سلامت دین کند و سلامت دنیا و اگر دید که در آب صافی افتاده و نجس
نا نجس شده و در حکایت آمده شخصی خواب دید که در آب طشت خون
و معبر تعبیر کرد که مریض خواهد شد و دیگر که چنان دید که پای در جوی نهاده و آب
فرا زانو آمده و باز پای در نهاده و دیگر آمد تا بکمر بود و باز پای در نهاد و دیگر آمد
و با این سید سلمه و صد خدای تعالی تا علی حال است و آن اصولی دارد
توبه کند چنان بود و چنان کند آب بتی دلالت بر زنها کند که چون نوح علیه السلام
لشکر او بسیار زحمت بود دعا فرمود و خدای تعالی شیر را بسته داد و فرمود آب
از بینی او بخلید و کرم شد و گفت که از بینی او در افتاد مراد جرم است شیر است و آب بینی از
بینی از دون ازو اما بیرون آید و بعضی گفته اند که آب بینی او بدون
اندک خاص شود و اگر بیند که بر سر بوی انداخت حاجتش روا شود اما سقطی باشد و اگر دید که
خون آب بینی بر دن انداخت و دشمنان بر او غلبه یافت بر دن ظلم کند و از آن
دست و اگر دید که آب بینی بر روی افتاد نابوی انداخت و از کار و شغل خود
باز ماند و حیلها بیند و اگر بیند که از آب بینی رحمت می یافت و از بیماری
و اگر دید که بینی او از آن مملو بود زنش حامله شود و اگر بیند که آب بینی بخانه دیگری
انداخت با اهل آن خانه تعلق یابد و بعکس بالعکس و اگر دید که بینی خود را انداخت
باز زنش خیانت کند و بالعکس و اگر دید که بینی را بدست گرفت کسی انداخت آن خیانت در حق او کند
انديشه و بالعکس و اگر دید که آب بینی دیگری می شست کسی غریب را مشغول او دهد
و او خواص او را مشغول دارد و اگر بیند که لب بینی او خون گرفت یا خود بیاران
و بعضی بالعکس گویند که لب بینی دیگری خون گرفتن حکم داشته باشد و بعضی

دیدن باران بآسمان رفتن از بارنامه اجلش نزدیک رسیده باشد و اگر دید
باران رفت و بارنگشت در شهادت یابد تقوا لعابد اتبع متوکل و راعمل الحق
دیدن او در سفر می گشت تولد یابد و مراد رسد و اگر دید که توری کرد و بعد
ش فرو خواند علم نجوم آموزد بلکه از سایر علوم ریاضی بانصیب شود و بدانش
ت یابد و اگر دید که آسمان لورا می کاهند یا بر مراد او زیادتی بحالی یا ارتقایی
ی نقل کند و اگر دید که اسمان از اجزای خود یکی ماهتاب در حلوه یا توسط
ی کند و الله اعلم قیامت السموات والارض و اگر دید که در بخت و کار و دولت
با دشاه او را بخواهند و اگر دید که بر آسمان رفت تا در زمین نظر کند رفعتی یابد
یا وفات نا کسی خورد و کفنه انداگر دید که بر قدس اول بود با مرونی متوصل گردد
مستعد و زاهد باشد و زیر شود یا از وزیر منصبی یابد چه تا و یاس قدس بود
بر دید که بر قدس رصد بود بخواری و خیال و حیات فرح یابد و اگر دید که بر قدس
بود شحنه شود یا بعمل شحنگان راضی و مایل شود تا در خشک افتد و اگر دید
قدس مشتری بود از قضاة و زهاد صبیح شود و از دشمن ایمن یابد
دید که بر قدس زحل بود اموال جمع کند و عمرش دراز باشد و حلم قدیمی
له مباشت که در اول قدیم یافته و اگر دید که آسمان از آهن بود آن
باران کم باشد و اگر دید که دستش بآسمان می رسید بقدر خویش بر بے
با عزت بزرگ شود و اگر دید که دست بر آسمان می شد در عوض کار بے
ل آید و از آن عاجز ماند و اگر دید که اسمان را بدرید و در سبوئی نهاد

از محربات نمال انتوا کردند که بر مصحف اراقه کنند او را زنهار آید که کفار نشوند
و اگر نیند که مردم باراقه او مسح کنند دلیل فرزندی باشد که جوهم از و استمال کنند
و اگر دید که در مسجدی اراقه کنند مال حق را صرف خیرات کنند و اگر دید که جامه او
بان الوده گشت مال بورث و زنند حق مصروف گرسنگان و گفته اند تا حق باخویشان صرف
کنند و لذتجار خسار کنند و ارصادق رضم فرویت که اراقه در محل خویش رویش را
نوا نگر باشد و سده را ازادی و مریض را شفا و محبوس را خلاص و عامل را عزل بود و والی را وفات و تاجر را خسران و گویند مال بر عیال نفقه کنند و عوض
باز ایند که و ما انفقتم من شیء فهو یخلفه و گویند وقتی نامه ات دلشه باشد که از ان مرض صرع
اراقه می کنند بول بسیار بود و اگر دید که ذکر بیرون کند و بر کسی می نماید بقدر انگشتی
نماید باشد خلاف خود بروی عرض کنند و اگر دید که بعضی آب بریخت و بعضی
باقی گذاشت تعبیرات تعداد هدف بحسب ان بمظلوم رسد و اگر دید که مرد بنی
بروی نماید انکس بروی نفقه کنند و اگر ممجوبی باشد مرجع ان تحسب نفع
بوی رسد و اگر دید که برهنه ای نماید از ان خارت کند و در

حکایت آمده که مروان بخواب دید که در محراب جامع اراقه کرده و با ابن سیرین
گفت که ترا بسران اینان که مقدم شوند **و شنید** بالا ابن سیرین گفت چنان
دیدم که زنی از خویشان من ظرفی بر شیر داشتی و عوانی از انیا شاشید و
مرکب او هم در ان که باد خورده آب بیش تقاضا بول کرد ان زن و ان ظرف بیهادی و باراقه
مشغول شدی و باز آمدی بی به الجمله هر چند قصد کردن نتوانست خلاص و تبعید و محفظ
که لب عمر ع

او ضعیف نشت و چنان بوقع او را

وساسان پدر الوسیع اسباب بوده بخواب دید که اواده کوه و بخارب ازان
ساعد سنگ آفاق را بوشانید و بابا بل معبر گفت و گفت تعبیر خانم نامی فیه کافرند
اعتراف شخص منسوب کرد باشد و او را وعده داد و بعد ازان گفت تراسری آید
دشمنا . آفاق شود وارد سپاه او و جمله آمده و برحسب شرط او بابا بل نسبت کرده والا بزر
ساسان بود **و شخصی** بار طاعید وس گفت چنان دیدم که بر اهل خانه و جماعه
اواده کوه می گفت ایشان اهانتی بابی او را ازان جهت لازم آید و علت بر گفت
سبب آن جمله باین ادب حاصل شود **و دیگری** بخواب دید که در حمام
قه کردن و هم او تعبیر کرد که محتسب بازار شود و چنان شد و دلیل ان گفت که حمام
اه است بر اهل سوء الادب و اگر دید که **آب خانه** ساخت بجمع مال حریص
شود و اگر پنداشت که خادم حمام خواهد بود این آید و گفت اذا آب خانه او بمال حرام
ند و طیب عیش بحسب انکه تاویل مضاف بماست و نزاهت موضع فراغه حاصل
شود و گفت اذا آب خانه تاویل خوب باشد و اگر باسعه و نظافت بود زن سازگار
خاوند باشد و سکس با لکن و اگر منتن بود سلیطه باشد و اگر دید که بوخن بود
مال حرامش کند و اگر دید که آسیب بنی بوخن بود و در آنجا رحمت و تاوان شد
بان بحسب کند بنصوا نکه حلال او ست و حال انکه بوی حرام باشد و اگر دید که آب خانه
بود و لاله بر ضعف تدبیر مترشی کند و آنکه از خرف بند بهر ما نع اتفاق شوهر شود
و دید که بحوض تحریک آنجه در آب خانه بود حی کرد مطلقه در خانه او باشد و اگر دید که جاه
ب خانه محلو بود و خرف فرو نکرد نداشت زنش حامله باشد و اگر دید که او بها در آب خانه
ند باوک بکند و اگر دید که [illegible]

موجب آتش افروخت بی سبب چنین انکارند و اکر دیدن که بخانه خود آتش
دود افروخت انجا عروسی واقع شود و اکر دیدن که بخانه وی افروخت بقدر خود
پایه یا مایه یابد و اکر دیدن که بر سر کوی افروخت توبه کند و تمام خاصت او بیابد و اکر
باشد سالما عاما مراجعت نماید و اکر دیدن که از بهر دفع سرما افروخت کاری کند که
او بغنا حاصل کند و علت ان در تاویل سرما معلوم شود و کفته اند که آتش افروختن
ولایت دان و اج سوزان مضرست و زیان و اکر دیدن که از بهر مصلحت خود آتش خورد
افروخت و روشنایی تمی حال از علم و دانش خود فایده یابد و در حساب کاید اضعف
اعتقاد تمه نماند و اکر لب خود باد. بینه و دانش زیاده شود و کفته اند در طلب
سعی کند و اکر دیدن که باد بر آتش می زند در کسب فایده مال یا جاه من اجتهاد نماید
که در زیر دیکل آتش می افروخت در کار مال از مکر خود منفعت یابد و اکر دیدن که
از سعی ضایع عکس شود و اکر دیدن که از بهر طوا افروخت سخنی خوش نافع کوید و
از بهر روشنایی شمعه برافروخت دلیل روشنی کرداند و اکر دیدن که ان آتش را در سالی
تا موضعی را بسوزاند خرید و فروخت او بطریق نفاق باشد و مالش حرام
و اکر دیدن که در آتش افتاد یا کسی او را انداخت مال بسرقت یا قهر شاه یا وی
عنایت خواهد بقوله تعالی یا نار کونی بردا و سلاما و زینها کفته اند کر زآتش بسوزند
بین مردم روشنایی نامش و کفته اند او سفر بی بیش آید و اکر بیند که آتش
شد در [illegible] مناصب شود و حاصل آنکه خلق بسبب مضرت آتش

واکر دیدن که از بهر
بریان افروخت
کاری کند که موجب
غیبه شود

طاعتش مقبول باشد لقوله تعالی بقربان کل انسان واکو صیدکه بناها را متین بسازند
والی عمد باید کا انبیاء عظیم باید و در توبه و عدل کوشند و گفته اند در سوا آتش شهاب
بخوبی سخن باطلست در صربان و صادق رضی الله عنه می فرماید کا اگر بیند کا آتش می خورد
مال یا بنام خود لقوله تعالی ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم
نارا و گفته اند کا رئیسی خود آتش است در حوالت کار صعب ایدش به بیند و عذاب و اگر بیند کا
آتش از دهان او بیرون می آمد تکلم و بیان کنان باشد و اگر بیند کا اطفا آتش
میکرد میان حاکم و رعیت متوسط شود و اگر بیند کا آتش در خانه افروخته بود و مردم بدان
گرد می شدند و او را باز نشناسد باعث فرونشستن خداوند یا قیم خانه را یعنی مثال پادشاه
و اگر خانه مثل آن آتش در سنگی یا درد من بیند کا منطفی شود بوالی شهر باز گفته باید
کرد و از هر وضعی ملتزم انجا عاید شود اما از ان بسنان بالک باید بمستبین او تعلق گیرد
و اگر بیند کا آتش در خانه بود و منطفی شد و بادی در آمد و آنرا برافروخت شر باشد
کا دزدان در ان خانه آیند و اگر بیند کا در جوار او آتش افروخته از خوف ایمن شود لقوله تعالی
کلما اوقدوا نارا للحرب اطفاها الله اما تاجرا دلیل خسران و ظلم باشد و یسعون
فی الارض فسادا و گفته اند کا می کنند کا آتش افروخته نافع است اطفا ما فت اورا
یعنی هلاک بود و اگر بیند کا آتش بنور سر او بسوخت در عرض سرسام افتد و اگر بیند کا
از بنا آتش نور صفت از حوالیان او فرو نمایان آید کا او را بنا بین گویند و اگر آتش در راهی
مجهول بیابد دلیل بد دینی باشد و اگر بیند کا در روشنایی آتش راه می کند و مدتی
در فرح باشد و اگر بیند کا آتش در دیاری افتاد اهالی انجا از مصادره کنند و اگر خطا
آتش [illegible] افتد و تبریزی او وقف اعلی [illegible]

القضاة تلك نوبة الحديث يا در مرتبه حلت جماعة در قصه خليل عليه السلام منقولست و مخ
الوقايع چنان بود و دارا بن دارا بخواب دید که بسوختی و خاکستر شدی و مصر گفتند
که ملکت و ملک خراب شود و بآن بود که لشکرت بحال او بر خاست و او را بکشت
و ملکش خراب شد و سیف بن یزن بخواب دید که آسمان بر زمین
ریخت و مردم را افادی و منطقی شدی و حبر احتیاط کردندی
بارها هم بودی و معبران گفتند بحب الرسول حبشه بر بن ملک ایشان شوند
و عز قریب چنان شد و زبیر بخواب دید که امیر ابو جعفر حضرت الله عز و جل الیه
قوط رفیق نوشیروان بود و صلیب بر آتش بینی او نهاد و لب مقبل بر داشتی و در دار
آن قوط ریختی و مردم آن آتش از وی طلبیدندی و هیچ کس را ندادی و تمام در اثنا
او فرو افتاد و او بدست خود کرفتی و این آیت خواندی کلما اوقدوا نارا للحرب اطفأها الله
کتب باذن الله و روز دیگر تعبیر این از علما پرسید و هیچ کدام تقریری دلیل نمی توانستند
تا معبر کاران عمان مشار الیه بدو حاضر شد و گفت سقوط اسبانی دلیل طول عمرست و قوط
رفیق دلیل رفته دین و آتش عبادت از مال یتیم و آنچه بسادتی تو آنرا احیا و وجوه قلمه
عالد غالب خواهند شد بآن جهة کاه خروج کرد و بر سیستان استیلا یافت و هیچ
با ابن سدید گفت دیدم که مولی خود را بر آتش گرم می کردم و بل بابه بر آتش افتاد
و بسوخت و بل بابه عظیم کرم شد و تعبیر کرد که باید که بیشتر را در آتش ماسته
چند باشد و بدو ارزانی داشتند و نیمه باقی بدو افتی رسد و چنان شد و آتش دهان
بنا و بل خادمه خانه باشد و آلوار آهن بندد و از اقاصی بلاد آهن آلات و آلوار و مانند
بلاصل و آلوار مسین باشد از بهر تو اند بود و در حوض باشند صافی

انکه بینه مسعود و دین دار باشد و اگر از کج بینی اصلش از اکابر متبر بوده باشد
آتش زنه و سنبل آتش را بشریک تاویل کند و اگر بیند که آتش از ات
خود آمد و بدان گرم شد بزودی بمحنت دل قوی حال مستعار نماید و درویشی از
بتلاری بمثال شود چنانچ در تاویل آتش آمد و حضر کرده شد و گر بیند آتش زنه و سنبل در دست
باشد بمعنی حال یا دشاه شود و سنبل مردی باشد سخت دل و اگر متخصص باشد
و آتش قوه سلطنه که از بین ایشان تولد نماید و اگر بیند که سنبل بر سنبلی می زند دو شراب
قسم انسان می درخشید باشد در خصومه افتد و کلمات بی لحاظی با یکدیگر گوید
احتیاج در او بال شرار کشته شده و اگر عالم بیند که آتش زنه روشنایی افروخت عدل کند
و اگر عالم بیند علم او سبب هدایه خلق شود و اگر تاجر بیند منفعه از مال او بمردم رسد
و اگر غریب بیند وطن خود با سرعه خرد و اگر که خدای یا کدانو بیند فرزند یکی صحت
آورند با نهایت بسلامه عاود نماید و گر بیند آتش از آتش زنه بیرون آورد
دلالت بر تحصیل مال حرام کند از جمله حاکم و ظالم را از بیجا کسب اگر آتش از سنبل و اگر
او بیرون آمد مال از کسان طلب کردن و اگر بیند که بیرون نتوانست او دن حزین
بی حاصل کند و اجتماعات بی طائل نماید **آتش گرفتن** بتاویل مال مکروه
باخصومه باشد از قبل دیوان و اگر بیند که آتش در خیمه یا بر سیده
لشکریان مدلتی یابد و اگر خود را آنجا بیند بصورتی هیبت برای محبوس مایل
باشد و اگر بیند که در منزل او آتش گرفت یا آنکه آتش خانه او آتش گرفته شده
دیوان عملی یابد و در این ظلم کند **آهن** دلالت بر شرف و عزت باشد و اگر
بینا بیند خود آهن [illegible]

باو بر سخن آمد خندو با ایشان روانه شد دلیل وفا نباشد و اگر دید که
آفتاب بر بعضی مواضع تافته بود و بر باقی نه سیاه را جمال بود و عیب او را
مستور داشت و اگر دید که آفتاب بر قوم نمی تابد و ایشان را حجاب
بر سر او نافته بود نه بر مجموع تن مرتبه ریاست یابد و اگر دید که بای او نافته بود
و بالا بر همه تابیده و غایت تمام رسد و اگر دید که از اندرون جامه تو سلم او نافته
بود مردم می دانستند حاشا ابرص شود و اگر دید که بر همه کیفیت بر سینه
یا بر جراحتی او نافته بود بیمار شود و اگر دید که آفتاب بر دیوان او فت
و از دامن بیرون آمد بادشاهی او را بخواهد و یکشب از زندان او باشد.
و اگر دید که بر عورت او نافت بادشاهی او را متوکل شود و مرد بیدانش
او مسافت شد و آفتاب بروی نافت رحلت کند و اگر دید که در جیب آفتاب
می رفت و او غایب نمی شد اسیر شود و اگر دید که آفتاب ملکی شد.
خلیفه را دلیل تواضع و متوکلت و عدل باشد و رعیت را دلیل انتظام امور و فتح
دین و غلبه بود و اگر دید که هوائی شد خلیفه ضعیف حال و محزون شود و اگر دید
که آفتاب از بیرون چشم و نجوم را بسوخت بلشا: هوائی خود را بقهر او
ادعا کند و اگر دید که سیخ شد دلیل فساد ملک شود و از آن زردی دلیل
مرض او شود و اگر دید که سیاه شد مغلوب گردد و اگر دید که آفتاب غایب
شد خیر و شر که در جهان باشد منتفی گردد و اگر دید که آفتاب بر موضع خود
طلوع و غروب کرد دلیل بر خیر عموم بود و بعضی را دلالت کند بر اولاد کسان

یابی انکس را که حوامد که حال او بسیار مناسب بیفتاد و آن سبب آن
باید و اگر بیند که آفتاب مکدر و شتن یا از او فرو گرفت اگر مستفتی مکی باشد سفر
والا بر مزاج دوستی تصرف باید جنابچه مقتضا اخبار او شود و اگر بیند که منکسف
شد و بعد از ان انجلا یافت پادشاه را بقدر زمان کسوفه عارضه طاری شود و
شفا یابد و اگر بیند که بسبب دیگری منجلی شد صحتش بواسطه طبیبان باشد
و گویند کسوف آفتاب دلیل موت والی باشد یا مسبب صاحب و یا والده
او از میان میراث یابد و اگر نقطه سیاه بروی آفتاب بیند پادشاه را اندیشه
متصل در خاطر آید و اگر بیند که رسنی از آفتاب فرو هشته بود و او دست در آن
زده بوسیله شخص بحسب انتظام آن رسن پادشاه مرجوع میان شود یا از وزیر
یا کاتب او عایق یابد و گویند اگر بیند که دست در آفتاب زده بود همین ملوک یا دشاه باشد
و اگر آفتاب بدست نیافت از بخیر فرو هشته بود فضولی یابد و معزول شود و اگر بیند که
خود آفتاب شد مرتبه یابد بقدر شعاع آن و اگر بیند که در تاب آفتاب نشسته بود
بدفع سرما یی که از پادشاهی بصورت یا بمعنی ملکی یابد بقدر شعاع آن
و اگر بیند که با شتاب جنان بر جلیه یا پادشاه خروج کند و الا حلی بروی غلبه
شود و اگر بیند که محاذات آفتاب می شد بروی بی یافت از منافع
پادشاه محروم ماند تا بیند درچه درجه باشد و اگر بیند که دولت زمینه بیفتد
از شهر یار نعمت جدا ماند و اگر بیند که آفتاب منشق شد و میل بعضه بطرفی
بود و هر دو نیمه دلشت معارضی پدید نیامد ملک را فرو گیرد و اگر بیند که
بهر یکی از آن دو نیمه آفتابی تمام شد و از آن معارض یکی از او ایشان باشد

آفتاب نعوذ کفته اند بنابرین از نسبه بابادشاه کفته شد تا ورباشد
وکفته اند آفتاب بتاویل بادشاه باشد وماه وزیر وزهره خاتون
وعطارد دبیر ومریخ پهلوان وزحل صاحب عذاب ومشتری
خاذن نوعبارت منظومه اینست که آفتاب شاه وماه دستور
کابین وقت کی کنجور ستخه بهرام وعطارد ناهید مکسته کیوان بنان ام وعید
بدین نقص آفتاب بخواب بنقص سلطان شمار در مه باب بازنقصان ماه در بعید
نیست جز نقص کار وبار وزیر وبدین تقدیر باقی سنارکان مفهوم لذکان دلت
واعیان حضرت بادشاه باشد فقوعامه سنارکان لشکریان وتاویل کوکب ادرکض
بن کوه الله جناح نصیبین بن عوالدین عینت قال تعالی انی رایت احد
عشر کوکبا والشمس والقمر رایتهم لی ساجدین کذا لا بصیاند کفته یوسف
علیه السلام دیدم در تفاسیر بتخصیص در کشاف حدیقه ازجابر مرویست
پاجربان بون وطارق ودیال وقابس وعمودان وفلیق ومصبح وضروح ذال
وتابع وذالزئبق وکفته اکردیدم کالافتاب وماه تاب بروی تافته وصر
معنوف الشمس والدین انوداجی باشد وینعکس بالعکس وبعضی ازین
احکام درتاویل نقله مفهوم شد ودر ولایة ابن کثیر صفیت حتی
بن اصطت درقصه خشیر بخواب دیدن آفتاب وکلکار او افتاد تعبیر بدان
شد صفت واقعه بدان الله بن سلیمان بن عبد الله بن زید
وکفت بی خواهی که محمد علیه السلام بخواب تو آید وزید بکر قصه بکوفت
واو در بخواب دید که [illegible] روی ازوی بسوال کرده واو در جواب باز داد

مرتبه رسند واگر صوت او از حوش باشد بمیرد تاویل ما لعد او ساخته
دلیل کار بر ساخته لقوله تعالی وفی الخلق ما یشاء اگر او از آدمی آید
حیوان نشود منافع بسیار یابند واگر او از ها تفع منافع بابن خیر و شر کنند
ان باشد محتاج بتعبیر نشود جنانچه در تعبیر او از آسمان لفته شد و او از اموات
و طیور و حیوانات مبرحلم داشته باشد جنانچه در نکته رابع از فصل ثانی
بیان رفته اگر دیدکه صوت از نظر پنهان او را او از داد و باوی همراه شده
یا خارج معمورات و نواست با وی موافقت کند بمان کیفیت وفات
یابد اگر ان مرد متوفی شده باشد و اگر دید که پنهان او از می آید دلیل صعفا
بود و اگر او از بر دلیلی می زند مرتکب امری منهی شود لقوله تعالی لا ترفعوا
اصواتکم فوق صوت النبی العلاورته الانبیاء در حکایت آنکه دید که صیحه
بخروس دید که ما نعی او از داد که یا ایها الناس انصوا تکم فقد صرح رسول
مبادل من العرب صلی الله علیه وسلم صوت شد اویخ
موجب حلم دلالت بر جاه و دیوی کند نقد بلندی جای او بخت
از داد و نعیق جنانچه در تاویل آسمان و افتاب لفته شد و اگر دید که
مردم نظر داوی کرده اند بر مان مقدار خلق سر و لال یابند و اگر دید
شهران حالة مرهوم بخون او آلوده می شد نقدر ان اوی منفعت یابند
و لکنه لند کرید ذبحته حیوان صوا شده دلیل عمی بکار صوا و اگر دید که
جمعی با تفاق او را در او بخشند تا اسلام مرتبه او از بسان یابد و اگر ایشانرا
بشنیا علی و تعظیم او مشغول شوند صوا کو دین کنند و نیز او را جراو یعنی

نقل آمد کہ امام شافعی رحمۃ اللہ علیہ در عہد ہارون الرشید بود بمرتبہ شیخ و مقتدای دین
او را امام مرتبی و طائفہ از اصحابش رضی اللہ عنہم بزرگوار کہ نہ و صورۃ
این واقعہ با عمران من مختصر کردہ اند کہ در اخبار ہارون آمدہ است کہ
شصت ہزار کس بر دست او کشتہ شدند و امام در طلب او شد
و میان او و محمد بن حسن شیبانی مناظرہ افتاد و کار بدانجا کشید کہ امر
الی ما یلیق و نیخعی در زمان یزید بن المہلب با ابن سیرین گفت
چنان دیدم کہ بادہ بردارند بدین گفت این شخصیست کہ او را اثر نباشد
و او را یاران نشوند و زیادۃ ان روزی مردم کہ او را فقیہ گویند
مجموعہ و بر توقف تربص و تخصیص می نمود و الزبیدی
از خود باز می کرد تو انگر را بہتر از نفس مال باشد و درویش را از ادراک
خود و بزرگ را از املاک رسمہ یلی خایف را این باشد و عکس او
و امام دار را حاوم و مریض را شفا و بندہ را آزادی و میخ حاجی را حاجت و گفتہ
اند با وجود شست این تاویلات داشتہ باشد و الزبیدی اہل بن خوجہ
مہلبیہ و بکار داشت در کمال تسویہ و کند عاتم نرسانہ و اینجا گفتہ اند
موی بر دین با اہل از اندام مرد و نیخعی و حام و الزبیدی اہل بن بہام اعضاء
الاروی وفاۃ یابد و الزبیدی کہ بر اندام مالیدن الازمان و حال آنکہ در بدن مالک
موی بر اندام نتراشتہ باشد بعد از آنکہ زمانہ مالیدن تلف شود بلی زبان
او آبستہ ماند و الزبیدی آسک بر اندام مردی می مالید او را اہلاک
کند و ما لیدن بہ دو این حوالہا الزبیدی کہ بر عالم است و الزبیدی احیان

خیر بن بحسب حال آن از مالک بری رسد و اگر دید کہ سنبل اسیا شکست مالش
و فاقہ یابد و اگر دید کہ بدو دیدن بیمار شود یا معیشت بدو بی تنگ کند و علی
الجملہ نا ویدن سنبل آسیا مالک باید کہ دہ و صلاح و فساد آن بدو تعلق کند و گویند
اگر دید کہ سنبل آسیا بن بدو نسبت داشت او را محکم و گویند و محبوس گرداند
بدو اگر دہ زندان باشد و بیند کہ سنبل آسیا بن او بشکست خلاص شود مگر از خصومت
کہ باشد بحاکم باشد **و شخصے** بخواب دید کہ آسیا بن بے آب محکست و ماہ
یافت و دیگری دید کہ آسیا بن بر زمین میکشت و با چیزان گفت ما نا چیزیم و از تو
شعور و سامان موہبت آزین جملہ گویند دیدن آسیا دلالت بر خصومت کند و بسبب خود
جازم انند کہ ہر کہ بیند کہ آسیا بن یافت نمائد جنگ یا بلا بی یافت و گویند سنبل آسیا
دلیل نسیبانند از قوم اعنیا و اگر دید کہ بے غلہ آسیا بن دایرمی کرد بسفر رود
و گویند نظر در آسیا دلیل سفر باشد اعم از آنکہ با بار کردہ یا بے
بار و اگر دید کہ آسیا بن بے غلہ کشت و او از ی مول نال می آ خیمہ فرصتے
باشد کہ بر اعلی اطفر یابد و جمعے را دران جنگ ثبات نمود باشد در فید اثبات
او لد و کیف ما کان از شر و شبہ حالے نماند یکی اگر ان آسیا بر بالا کوہ آن فتنہ
سہمناک تو باشد و زود تر انطفا یابد بیند و گویند آسیا بت آب تاویل
مروی بود کہ سیاست امور در عہدہ اہتمام او باشد و ہر کہ بوی التجا کند
حال و انتظام یابد و اخبار بر انند کہ طاحونہ دلالت بر کثرت اخنان و عروسی و تزوج
و سرور کند چنانچہ ابو میا سنبر معلہ الکم از حضرت عزت یا بن در اسرائیل گفتہ کہ ایں

حکم صلح مشتمل بلفظ خصاح خواهان کدان شاء الله تعالی **آشیانه** تاویل
مایه باشد تعبیر قوت آن مرغ کآشیانه بوی منسوب بود و اگر دید کار انجا
بنا یکی بر کار آن مرغ بوی نسبت کنند و اگر دید کاعروسی صالح زاد **اغوش**
کرفت فایده دینی باشد والا فیضی دنیوی بوی رسد و اگر دید کاربه جوان بیمار را
کرفت عمرش دراز بود و از ان عجوزه دلیل محبت دنیا شود و اگر دید کاطفلی را اغوش
کرفت با دشمنی قوت بدو بیوندد آن و الا ادا فرزندی آید و اگر دید کاجیوانی
موذی در اغوش کرفت با دشمنی صلح کند و صلح حیوان و مرغ را کدر اغوش کیرد تاویل
آن بود کاو را با همسر ایان حیوانی و مرغ بوی منسوب باشند صحبت افتد و الفت شود
آفتاب تاویل خلیفه باشد یا پادشاه یا عدل ابنا یا پدر یا مادر
شخص و کویند مرد را زن بود و زن را مرد خاصه چون بیند کاو خانه او ناقه
بود و بعضی تعبیر نکند آفتاب خلل و بیبه پادشاه کند از وجود و عدم و صلاح
و فسادش محمول داشته و اگر دید کا بر حال تنگ شد و شبی حمل الزاغ در حوض
خانه او کرد یکا آفتابی نو بروی تافت و الروایی باشد از پادشاه مردی عطا
یابد و اگر رعیت بود بر عامه خاص مخصوص شود و شاید کاعطایی یا بد
باعتبار آنکه کفته شد تعبیر آفتاب بر زمین کنند و اگر خواب زن بیند
از شوهر صدیقی جدا شود یا بد کاسبب روشنایی چشم او کردد و اگر دید کاآفتاب
در خانه او تافت مرتبه یابد علی الخصوص کاینان کاآفتاب باوی سخن کفت اگر نه اهل
او باشد یا بد کاجند روزی غریب دشمن عهد کند بقوله تعالی فقال لها و
شمس بادشاه عالم است و از آن ماه میر لشکر خلیفه باشد اگر دید کاآفتاب و ماه

گفت بلی گفت امید است که بی امن ایمن ادبی ماهر شود و چنان گوهر
شد **آهو** تاویل رسد جمیل یا کنیزک صاحب جمال بود و بیدن خلق
دلالت بر ابلاغ بکند یکی از ایشان را بخاصه صحبت خود بیند و گردید که بسر
کهن بر بدن اینان بخلاف طریق شرع کنند و گردید که بوستین سگ بند باز
غریب زنا کنند و گردید که بوستین بخورد بقدر لش مال زیبا خوب بخورد و
او بیجا گفته اند هر که بیند بخواب آهو نیکو منفعت یابد از زنان نکو
و مردان آهو عمی باشد که از قبل رسد یا کنیزک رسد و شطار آهو غنیمت بود
و گفته اند که یا کنیزکی ملک کند یا زنی خواهد و گردید که تیری یا سنگی
با هو انداخت یا کنیزکی جمع شود یا زلتی نسبت با نسا او صادر شود قتل طلاق
بی سبب یا ضرب و زجر بی موجب و گویند گردید که ان تیر یا سنگ بروک
او مستور دانا سزا گویند یعنی گردید که تیر و سنگ بنیت صید کردن انداخت
حلال غنیمت باشد گفته شد و گویند گردید که آهوئی را بگرفت او را
گزید آید و گردید که خود آهوئی کشت چند اندوه و مال یابد که تمام لذات
دنیاوی را استیفا نماید و گردیدن در پی آهوئی می دوید دلیل مزید فقر
باشد و بچه آهو دلالت بر فرزند خوب کند و ظاهرا از سر بره باشد و گفته
اند که گردید که آهوئی را بگرفت میراثی یا خیر و برکتی یابد و گردید که آهو
بی برون جستن و سر شکستن عصیان او کند و پشت آهو دلالت بر سست
رفتن کند **آیینه** تاویل جاه و دستگاه باشد و گویند دلالت
دیدار غایب کند و گفته اند هر که در خواب آینه بیند دون حال خود

از هر جنس کا باشد و کوید هر که جز در آینه صورت خود بیند مریض و محزون شود
خاصه در خود بیند یکی آن در زمین بیند زود رحلت کند یا بعضی از خانه او
فانه یابد و جاماسب کوید مرد در آینه نظر کند بکنایی اقدام نماید که موجب سخط
باری تعالی باشد و اکر دید که آینه زایل میشد در دین نقصان و طلب فتح کند
اینه افروز غیر معروف بناء بال بادشاه باشد و ازان معروف باصح صلح ابیر را
در اصل تاویل بال کرده انه لقوله تعالی وظللنا علیهم الغمام وانزلنا علیهم المن
والسلوی و حکم رنکهای ان مانست که در تاویل اسمان کفته شد بیک اکر خود را در
ابر سفید یابد بیند یکی نافع امور شود و اکر غیر یابد بود نفع ان علم بحاصل او
بدیشود بدن و اکر ان ابر سیاه باشد از وشوکت عطا بن پوی رسد و اکر ان ابر سیا
بی باران بود دلیل عذاب توانان بود و اکر بیند که باد ابر بر سر او بایستاد
خود مرتبه یابد و اکر دید که ابر بر ارامید بر سر او بکذشت او را با صالحی صحبت
افتاد و او انتفاع یابد و اکر باد ابر بیند که ابر در هوا بی راند رسولان
و صحبتیان باطراف فرستد و اکر دید که بر بیند صحبت علما و حکما شود و اکر بیند که
باد ابر در خانه او افتاد عالمی یا عاملی در خانه او نزول کند و اکر بیند که او خود
با نجا بود یا انکه بر ابر سوار شود یا از ان جامه ساخت یا بنوعی از انوا
انتفاع کرفت نیکو دانا شود و کارش بالا کیرد و خود این دلیل بعلم
شود و کوید معیشت باشد از جهت علم و اکر بیند با ابر با ابر عارف شد کلمه
در عالمی تالیف کند که صدهم از ان منتفع شوند و اکر دید که کوشکی
بر ابر بنا کرد بر دلالت حکمه از کند و ورشود و اکر دید که قبه بنا کرد و لایت

بود
ست
حکیم
کنند

شود دلیل سفر باشد و مسافر را دلیل مراجعت تعویل کلید خانه بوشیار نیز ان
ظهور یابد و گفته اند تاویل ابریز ان جمله بعلم و مال رفته که مصدر باراست
و تاویل باد ان نافع باین هر دو جمله کرده اند چنانچه در مقام خود معلوم شود ان
شاء الله **ابرو** تاویل رتبه دینی و زینت دنیوی شخص باشد و بابت
دستور تعبیر زیاده کرده **ابریشم** سپید و سبز تاویل منفعت حلال
و گویند زنان را به او حرمان باشد بحسب حال و حرمت بابریشن زنان اعمال
حلال باشد و حرمان زنان حرام و ابریشم سیاه همه را نافع بود و از ان زرد بیماری
هر کسی که بر و ان آن را قرود و زد تا بین ان سهل باشد **ابریشم** تنیده و بافته
بلغز حرام بود و اگر دید که از هر رنگ ابریشم صنف از صنوف متاع یابد و حاکم
ابریشمینه بحسب حرف در تاویل جامها ابریشم رود ان شاء الله
و تاویل **ابریق** بلفظ افتابه رفته و گویند اگر دید که آب از ان
بیجوشد یا بکشی می رود از کیس کی فرزندی آورد و از طاهر و رسم گویند ابریق
حسن باشد **ابریم** در امر معاشی و گویند تاویل ان بزن او لیست بحسب
انانیتی که در ضبط آب مالک و ضبطی که در صرف لذت محافظه می نماید و گفته اند
خادمی باشد که بر سر سفر خدمت کند به لیل ابریم که در تاویل اقامت بدان استعمال
یافته **ابلیس** دشمنی باشد منصف بصفات ابلیس لعنه الله
و وقاحت و کفایت امت **احرام** کرفتن تاویل وفاده در خانه
خلیفه یا پادشاه بود و تاویل کعبه با ایشانست و گفته اند که دلیل اختیار لقمه
زهد و ریاضت باشد و اگر بیند که از خانه با هل شام احرام کرفت متوجه

و مقام مرتبت یابند؟ چه مقتضی معین قربت و اران ذات عروق نیز دلیل آن شود
کار ارباب مراتع و بر اجتماعی افتد و اریشان فایده مالی یابند؟ اصل
ترتیب دلالت بر جمعیه و اخذ مال شریف دالله لغو اتعالی و یا کلون تراب
افلاطن ای جمعا نصیبه و نصیب صاحبه و ازان دو لتحقیق یا اهل مدینه دلیل نیز شود
با کسی در مقام معامله و محاله آید و ازان قرن با اهل خبره دلالت بران کنند
قرب معنوی دلیر شفقه و ان دون ناموس یابند **ارد** خوش طبع تاویل
مان مردم ازون باشد و بعکس **ارضه** در اصل حیوانیست احمق
و در فن خود تاویل ردی حاکی باشد اخیر ما انزل در هر دو ازین طبع تغیر
باید کرد **ارغوان** تاویل دهد صاحب جمال بسیار مال ارجمند
خویش و پیوند با شان و صلاح و فساد ان کران مشامده کند یا بن جمله عاید
و در خت آن علیحکم حاله و کونید مردی بدین صفت باشد؟ ارغوان از نبات
می تواند بود مبنا نجه در رکن فانون التعبیر ما شاء الله بدان ضابطه رفته **ارک**
تاویل فرزند باشد یا خواهر یا شریک و اگر دید که درختی بران می برید از صحبت
کسی کان درخت بدان جنس بست باز ارد معاوقه جوید و اگر دید که از اولاد یا از
اخوان یکی را بدو نیم کرد او را مثل انکس بوجود آید و ازان اقارب و اصحاب
و شرکا و احترام مواعید علیحکم داشته باشد و اگر او را ازین طوایف مجروح
و عمارها یابی داشته باشد او را مثل آن حاصل شود باقی ازین قیاس تعبیر باید کرد
و لغه اندوقیه طبعین تاویلات داشته باشد کسیکه او را بطول بدو نیم کرده بعد

و حیان بدو نیم نفس حواهند آمد و اگر نه که اورا بالا بدو نیم کنند بمیرد حکم را نیز
باشد که گفته شد و اولی اصل باشد یا نقد ایدک دستان ۲ تا و نه
شخصی باشد که اخذ و اعطا بر طریق مسامحه کند و حیان عامل او در تجارت
ضابطه مقرر است که جزو اسال یکیفیتی میکند که در آن تغلب و تفاوت نیست
اژدها ۱ تا و یک دشمنی باشد در عاقبت دشمن و حسب اینکه زمین بسیار
داشته باشد تعبیر آن بمال حاد صاحب اسفلت زمین کوه انسان تجارت
عقد مرتا و یل آن بر وفق حال بینند با یک اژدها اسب ۱ باز بین و لگام تمام
تولت خاص کشتن و راحت عام لقوا علیه الله الخیر معقود بنواصیها الخیل
و زین جمله کوبند یاص ناصیه اسب د ثالث بلا تروی ترکت کنند و گفته اند ازان
آدم بمنزل حکم مالک و اگر اسبی را از دو بینند بشارتی بوی رسد بلی اگر بسیار بینند
در اینجا بقدر آن باران باشد و سیلاب اینه و گفته اند تا و یل است رو و
خشک باشد بحسب نیت است و از زین و لگام کم بینند بقدر آن مال و جاه کم یابد
و اگر دیدکه دم اسبش ابنوه بود دلیل کثرت اولاد و اتباع شود و سعی بالعکس
و اگر دیدکه دم اسبش سترده بود دلیل وفات یابد و آثار او منقطع شود و اگر دید
که خود نیز بر اولاد و اتباع خشم از و رحمه کنند و اگر ملعون بینند آن
جماعه در اطراف منصرف و بد حال شوند و گویند هر عضوی از اعضا
اسب بمنزله در اعضا دیگی گفته اند و احکام آن بحسب حروف جمل آید
بجز بیشی از خویشان مالک اسب محسوب شود و از سر تا پای و اگر دید که اسبی را
می کشند و بخود منزعج شود و اگر دید که در چاهی نامعهود سقوط بوقع

اسبش اهنین بود و این مسئله مختلف فیه است حل در شرح آمده حکایة
خواص آمده و آورده اند که اسب را چند جنگ می تاخت از خوف خالی نماند بقدر
تاختن اسب و آورده اند که اسب را اندوانیدند تا عرق کرد مالی بقدر
ان عرق در موانفس صرف کنند لقوله تعالی لا تکلفوا و ارجعوا الی ما ارتحتم
فیه و آورده اند که سوار تعمدا بی خبر در دفت خیرن در ان نباشد تکمر ان نبیند که
بیرون آمده و مراغه زدن بغایة غایة نیک است و از اینجا گفته اند در ستور که
مراغه میکند مال و جاهش تمام شود بخرد و آورده اند که اسبش اول سخن گفت
گاه بگاه کند که مردم ازان متعجب شوند و گوید در حال خود بیان نماید و آورده اند که
اسب بیگانه موضعی در آمد بزیر انجا نزول کند و بتعلس بالطف و اگر خود
بر اسپی بیند که پایش دراز بود هیبتش بر عونه و ریا باشد و اگر خود را سوار بیند
و دشمن حاضر باشد بسر ان او رود و گفته اند اسب ابلق با ویل شوم باشد نیک نامی
و سیاه بزرگی و خنگ و سرخنگ و اشهب و مکیت مربیه باشد که بادشاه ارزانی
دارد و از اینجا گفته اند مال و شادی بوقلمیت و سمند کل باشد دلیل بر فرزند
و اشقر و لاغر صلاح دارین کند و جنگ مرکوب ملایل دارد و سرخنگ دلیل
جنگ بود و جرد عارضه بود که زود بصحت انجامد و گفته اند سمند نیز همان حکم دارد
یکی بر نشستن آن فرض صعب بود و سیس زن شایسته باشد و آورده اند که بر فرس
سوار شده تا نخورای شریک او باشد و بتعلس بالعلس و **اسب مادیان**
با ویل زن با برکت بود با کنیزک مبارک و اگر ابلق بود مادر و پسر لیز زن از دو
قبیله باشد و گویند بمال و جاه مشغول بود و حمزه زن خبیث و دزدی بود و جنگ

[illegible] معصوم و امنع غریب بدل زاد تهارفع و کلیت حضرت دوست و اشهب
میرک کشیری و آرماد یا اگر پسر یا مادینه یان زن زا پسر یا دختری باشد
اسب یا مادیان دلیل زن صاحب ساز کار بود و کوینده آلردیک ا برماد یان
نشسته باشد یا بخفتن مشغول شود و آلردیک ا برماد یان با زین و لگام سوا
بود دلالت بر کری تفویض کند اما بی اتمال بغلاظ و شداد از وی استخلاص
نمایند یا حاکم نتواند رفت و اگر انجا باشد مدخل نتواند ساخت و آلرزین
برماد یان ردیف کسی باشد طمع در اموال او کند و بالعکس چنانچه در ایغر لغه شان
و کوینده آلردیک ماد یان شریف بود نا بی ادب باشد و مجال کاوو در آلوش عیب
و لغز اند ایضر تاویل مرد باشد یا پسری که قسم سوالان مانند یا تاجری که در نجانه
صاحب کیاسه باشد یا صانعی که در صنعت خود صاحب واسه باشد و نعل اسب
بسر یک و شاگرد و غلام تنین کرده اند و بر تین تقدیر اگر بیند که اسب باو رع جنا کرده
یکی ازان جماعه باو مخالفه نماید و اگر که بدو یکی از ایشان نمیرد و گفت
اسب نعلی یا مانی یا جایی باشد بقدر آنکه بینی و شاید که از طرف صاحب دولتی
بود و اگر دید که شیر است می دوشید بقدر آن از مال زن فایده یا
اسب یالانی تاویل بخت شخص بود و تعبیر این قاعده باید
بکه اگر بیند که آنرا می دوانید یا بر سر خود سفری می یابد فایده کند و چه تاویل
یالانی بر نشست و تعبیر دوانیدن آن جماد یا بی سفر کرده و حمل جمود نیست
که اسب یالانی را دوانید هر آینه سودی بر خلاف حال باشد و اگر بیند که بی تاکاه
در صفت بداشته شخصی غریب بوضعی عجیب بنجا باز دیدآید و لغز با ندارد

[illegible] جواب دیدکه سوال با جامه متکلف در شاهزاده آفتاب ایستاده و دلیل
او مرد بخشن و ازان خوف بیدار شد و از معبران سوال کرد و گفت سوالان دیدن
و خاصه شاهان و لایه فوسایه آفتاب دیدن نیکو و شنیع در طل تولیا دشاه و افادن دلالت
دلالت بر طول عمر دارد بحیثین که از غایت بین نام فرزندان خود بینه و جهان بود
اسبیت تاویل عم و مضرة باشد بس از دیدن یا جیدن یا خریدن
و گفته اند اگر دیدکه اسب جنین بود و ازان خجل و نام گیاهی که علف چهارپایان باشد
دلالت بر سود و حلال بود **استاد** شخص بتاویل پدر او باشد و این بر آن جمله خواهد
شد و است و حاصل آنکه بدست دستی بعبر باین کرده **استن** مطبع تاویل
طیب عیش و ظفر بر دشمن باشد و اران جموع دلالت بر مردم احمق کند و استر کرده
و او بود و رکوب استر مجهول بنصیب سفر باشد و اینجا گفته اند استن اگر دیدکه سقف
بخت نشسته و بر نشستن خر و اران استر مجهول نباشد سفر دراز تو بود و اگر استر
دانست دلالت کند که سفر با غنیمت باشد و مراجعه بسلامت و گفته اند هر که استر خوابیند
بمنای صاحب نو دیدکه شود و استر مرکوب صالحان بنی اسرائیل بود و اگر خود را بر استر
بلا سنی یا عاری بیند دلالت بران کند که زنش عقیم باشد خاصه که ان استر ملال و نوه باشد
و اران خجل صاحب جمال و ازان سبب خجل دین دار و کمینه معاشر و زود مراض
گفته اند اگر دیدکه بر استری دوید و دست و پای سفید سوار بود و متوجه قبله می رفت
حج گزارد و اگر دیدکه تو بر پشت دیدار است سفر کند و ازان جاه یابد و گفته اند
بر نشستن استر مطلقا دلالت بر طول عمر کند و اگر دید که استر دیگری را بر

یا آنکه از لشکر زود قطاع الطریق پدید آید و گفته اند دیدن اسب حمار کسی را انتقال
احمال کثیر نیل یا مثل آن بحسب تحمل بحال نسبت باشتغال دارند و اگر دید که بر اسب
مال فخار بدو اخت یا مالش زیادت شود و گفته اند این کار دین بحاصل کنند و گویند اسب مادینه
زنی بیمار زاید عاقر باشد و از این نوع سفر و گفته اند بادبین و لگام زر خوب نیکنام بود
و ازان **یالان** زنی با صفت و اگر بیند که استرش بوجه می کند فال نیک زیان شود
و اگر دید که باو بی سخن گفت میان باشد که در اسب گفته شد و اگر دید که استر را بکشت یا بیمار
کوشت و پوست او بمال نهاده و گفته اند که گشتن استر دلیل بیماری باشد و شیر او
صفرا و خوف بقهر اکثر خمر دیا شانه یا بوشد و اگر دید که استرش مرده یا بوده
یا بخشید یا ضایع شد از رزق یا کین کل دور شود و حاماسب گوید هر که بیند که بر استر
نشسته او را با کسی خصومت افتد و ز کوب آن خصم ریاضه و سیاسه میسر نیست
و در **حکایة** آمده که منصور خلیفه پیش از سر خلافه بخواب دید که خروار
کاه بر استر بی بار بودی و او بر سر ان نشسته و معبران از حسب و نسب او پرسیدند
و بعد از حصول مرافعه تعبیر کردند که مرتبه خلافت یابی و ملک دران چند روز خلیفه شد و
دیگری چنان دید که استر بسیار مرده و دران نزدیکی غلامی چند
خرید و در اثنای آن حکایت بکار بردن و الخیل و البغال و الحمیر الا یه نمودند و فی
تکلف علاقه معلوم نشد و بتقلید نقل رفت مگر اکثر او یال زنبه بغلمان کنند
استره بنا و یال بسیار باشد و اگر دید که چنین چیزها بدان فریه کرد کاری که بیش نهاد او باشد
فصل کند و قوی آنست که استره همان حکم دارد که در کارد بیان خواهد رفت انشاء الله
استخوان بشنو ان که دیدن بنا و یال بطایفه باشند که ایشان را

ما وجدنا بدا استن لرسول الله العزیز
معاونت باشد بنته و گوسفند
کل ج

را شاد و بیان کند یا مالی او معاش یابد انتعاش تواند بود و قوت و تأیید و نفع استعمال
و مکتوب بود یا دست بود و اگر دید که محرّری کند توفیق اصلاحی یابد و او را بصورت
مسجدی بود و لشکر و ان مرده و حیوانات و طیور نماید دلالت بر مال داشته باشد و اگر
کسی استغفار کند مغفرت یابد یا باران بارد یا او را مال بسیار جمع شود یا بسیران
اینند لقوله تعالی واستغفروا ربکم انه کان غفارا یرسل السماء علیکم مدرارا و یمددکم بأموال
و بنین و حکم آنست که مغفرت خواستن زیادت خداوند بیشش آنرا مزاج حاملان ذات
و گفته اند که اگر مبتدی یابد که گوید لا استغفار لک ان زن را ضعیف گرداند و خانه خراب در قصه
و اگر خاموش است او استغفرین لذنبک استفتاح نخست آنرا و اول خیر و منفعت بود
و از ان دام عکس کند استهلال بینی صوفی دلالت بر غم کند و یا بی از قبل دیوان
رسد و عکس بالعکس و حکم استهلال در مقام خود ابراد رود و اگر دید که اسیر شده
در زمین سخت افتاده یا بمضیقی صعب درمانده و اگر خود را بند اشتر مجهول بیند دلیل
سفر باشد و شاید که از حج رود و گویند بیمار شد و نزدیک شود و گفته اند که خود را شتر
بکشاده و عزم سفر بالبرک و اگر بیند که بر نشست و در راه فرود آمد بیمار شود و شفا یابد
و گفته اند که شتر خوان بر دن انسان گوید و اگر دید که اشتران هوان می کرد غلبه و مقابل شود
و نیز دیدن اشتر مطلقا بخواب غم بود لقوله علیه السلام البعیر حزن و علی الخصوص
حمل بر آن کند او را یا قصد کرد و اگر دید که بر بختی مست نشست و غلبه کرد بر مزاج بزرگ
از بزرگان مسلط شود و کارش بمراد ملتئم شود و تأویل بختی مرد غم کرده اند و از ان
جهان بود عبرت و اگر این خواب زنی بیند شوهرش مطیع شود و گفته اند که مرد مطیع
دلالت بر رفیق موافق بود لقوله علیه السلام المؤمن کالجمل المنقاد و اگر خود را بر بالای بختی

اصطلاب ... خواطر کند ... طایفه است ... دلیل فرع باشد
... نادستا ... نصب کنند ... کردید اصطلاب ... قال ... لب ... دید ... وسیله ...
... یاد ... بیان حضرت ... تقرب ... باید ... منافع ... باید ... اصطلاب ... باویل ...
... باشد ... اهل ... زعمی ... رموز او ... حکم ... طبقه ... موضح باشد **اصلع** ... شدن
... دلیل ... فرع ... بود ... شدت ... باشد ... کردیکی را اصلع ... بیند ... انکس را ... اندک ... مایه ... دل
... حاصل ... شود ... آن ... جواب ... بر دلیل ... بیان ... او ... تفصیلی ... رسد ... چنانچه ... علماء ... آن ... تاویل
... لیسو ... خواهد ... آمد ... کردو ... شوکت ... بیند ... او ... رانمک ... باشد ... کلفته ... اند ... اصلع ... و ... کاجونکه
... سر ... بدن ... من ... مرادی ... که ... هست ... در ... بیان **اطلس** ... بشنید ... تاویل ... از ... سایر ... انواع ... ابر
... بشنید ... خصوص ... زن ... باد ... سازد ... که ... دلیل ... بر ... صلاح ... دین ... و ... دنیا ... باشد ... چه ... عدد ... آنرا
... حسب ... دنیا ... باشد ... و ... در ... بیانی ... احکام ... حکم ... حریر ... حالت ... که ... بیان ... خواهد ... رفت ... و
افتالون نام خانه باد ... دیوار ... بر ... شخص ... تاویل ... مالی ... بود ... بقدر ... انکه ... اقبال ... بود ... که
... از ... جانب ... اند ... بیشه ... بوی ... رسد ... و ... از ... آن ... دیوار ... از ... قبل ... بود ... که ... بود ... بحسب ... بلندی ... دیوار
... و ... اقتران ... عدد ... جایین ... تدریجی ... بود ... بقدر ... آن ... نزول ... چنانچه ... بیائی ... این ... در ... کلمه ... عاشر ... انشاء
... بدانکه ... رفتن ... این ... حرکت ... از ... جمله ... حرکات ... است **افسان** ... تاویل ... بادبان ... کشتی ... بحسب ... آنکه
... او ... بصوب ... جامه ... و ... تاویل ... صوب ... بالست ... با ... ادب ... باعتبار ... آنکه ... جمادیان ... را ... اندر ... حرکه ... خارج
... منع ... کند ... چون ... لگام ... ولهذا ... گفته ... اند ... که ... سلی ... باشد ... که ... مردم ... را ... از ... حرام ... باز ... دارد ... و ... تنبیه ... این
... حکم ... از ... تاویل ... ایشان ... معلوم ... شود **افسون** ... بد ... کردن ... تاویل ... تعالی ... دلیل ... فرع ... و ... فرع
... و ... سعی ... خاطر ... و ... بر ... خلاف ... این ... کار ... باطل ... و ... سعی ... بی ... حاصل **افسونگر** ... مار
... تاویل ... عدد ... غدار ... باشد **افهیم** ... دلالت ... بر ... عنی ... کند ... که ... از ... قبیل ... دلالت ... و ... گردیدن ... که

مطبخ کفته شد و محل بیت المستشهد قدف و بعلس بالعلس ذکر دیگر که استه یعنی
در شهر آمدن دیم و با خصوص طاعون باشد و حتم بالله استه در کلمه حوالها مهمله
تقدم یافت و اگر واستره را در جمل بیدمیان و بزرگ مخالفه افتد و اگر استوان
جمل و مانی باشد معارضه میان مهتر و زنی باشد و اگر بیند که استر او استره دیگری را
بجهد دلیل بادشاه مال و جاه یابد و اگر دید که استر ازرا بخرید یا دستمال را
الله و در استعمال او کوشش و اگر دید که استر بی در رباط او آمد خیر و فرح یابد و
بجه استه تاویل فرزند شریف کیش باشد و اگر بیند که دست بروی مالیدن ملاطفت
و لطف و فن این تاویل حاشیه باشد که بچه در غایه لوجلی بود و گفته اند بجهان عاشقه
خبر دادن ازین حکم است و تعبیر سحر گفتن استر همانست که در تاویل است گفته
شد و **اشتربان** مجهول تاویل مردی مد بر صاحب حزم باشد
و **حکایه** که شخصی با ابن سیرین گفت بخواب دیدم که ناقه بخزیدم گفت زنی
بی بیه خواهی و در همان صفحه شریفه را استطراح نمود **اشترمرغ** نیز
تاویل مرد سیاست باشد و از ان مالدنی یا کنیز کی بدر صفحه جامخه در نکته قانون
تعبیر گفته شد و اگر خود را بر استر مرغی نر سوار بیند سفر بادیه کند یا بر بادیه نشین
مسلط یابد و اگر بیند که در ان سوال بسیار رفت و باز گشت با شخصی بدوی بسفر رود
یا عنیمه مراجعه نماید و اگر دید که باز گشت دلیل بر باشد و اگر ماده باشد زنی
بدویه خواهد یا بدوی دست یابد و اگر دید که خایه یا استخوان استرمرغ داشت
مقدار ان مال از بادیه نشینی حاصل کند و گویند بچه استرمرغ دلالت بر اسیر کند
خایه دلیل دختر باشد و گویند استرمرغ تاویل خصمی بود و اگر دید که افتاد کرد

بیند دلیل طول عمر شود و اگر بیند که امام اشتر مریخ بوی حاکم اگر فقیه باشد قاضی شود
و الا قاضی طابع زمین او کند یا بحسب حال مرتبه یابد **اشتر غان** دلالت
بر عم کند **اشق** محبت و محبوبه باشد و هی باشد از قبل عیال و اگر بیند که اجنبیان
را بدان حبابیند بر کاله را جمع کند و این حلم در بیدار صدق مطلق است و اگر بیند که
معنا بیند تعبیه و خبث مشغول شود و این تاویل نیز در خاستن حلم طلاق دهد **اشل**
عسر و دلیل حرمی باشد و عفو از جرم و اران کرم اندوه و اینجا گفته اند سئال ابدر شل
سعد بخواب و ربود کرم اندست و عدات و العجب که در بیدار این نیز مجیب باشد و اگر
بیند که بی کریه اشل بروی او فرود آمد و در کار بسیند یا او طمع کنند و کوبند سبب او را
مطعون کرداند و اگر بیند که جسمش بر اشل بود و مال ز کخت مال حلال او را خبیث داند
و دشمن او را من کنند اما ان مال بروی باقی ماند و اگر بیند که آن اشل بود و فرود آمد آن
مال صرف کنند و حرم شود و اگر بیند که بجای اشل حال در جسم او بود بقدر آن مال
حلال بی رنج بوی رسد و اگر بیند که بجای اشل خون از جسم وی بیاید آن بود که قوت شدت
و صحت حود یابد و اگر بیند که اشل جسم راست او در جسم چپ رفت دو فرزند زاد
حود را بیاید دید دهد **اشلنه** بتاویل متحصن باشد که از غایه طمع میچ کار با وی
آخر نشود و بدو **اشنان** دلالت بر عم کند و حود نشن بر مرض و اگر بیند که
دست با شنان شست میان او و دیگر مودتی یا خصومتی باشد منقطع شود و اگر بیند که
از خیر و نعم مرتفع کردد و اگر بکسی امید وار باشد نومید بود و اگر بیند که جامه را با شنان
شست حلم ان از کار زن باید کرد که از اشنان تاویل **اشنان دان**

وازوی نسبی اوبد و کسانیهما دیدن وحلم **انب** ار کلیتین باید طلبید **انار**
تاویل زن بارسا بود یا مالی بقدر بینداز خاصه چون بوقت بیند اگر پادشاه
ملکی معتمد بود و کویند انار خصومه و غم بود و ازان شیرین و مزمل حلوا ملک و الش
بر اشتد که تاویل خمر دن انار ان شیرین ار سیصد درم باشد تا ده هزار درم نا بیند
درجه درجه بود و لازین قیاس گفته اند هرکه در خواب انار شیرین دید نافت بر گنج
وسیم کلید بدان بدست آرد مواد ما خیسان بد سیب بیکار و اگر دید که دانه انار بر
زمین باشد بفقر لز اگر انار با پوست و بیه خود از ملک خود منع یابد و اگر دید که انار بقشر
قلب آن بخولفاد بجادی دیجی حاصل کرداند و صرف کرداند و درخت انار تاویل
منفعتی عظیم متدین باشد و خار آن دلالت بر قوی بینداز کند و اگر دید که درخت
بیخ بن قطع رحم جایز ملک و گفته اند دیدن انار بهتر از درخت باشد و خ
انبیا در صدر کتاب تقدیم یافته **انجیر** سک بسیار نیست خیانت
خوابها معلوم گفته شان و بعضی کویند تعبیر لز غم باشد یا مرض و گفته اند تاویل
فراخی و نعمت بود و درخت انجیر تو انگری با صفت باشد یا دشمنان دین بناه بو
بوند جماد اکثر اوقات دریای انجیر مجا باشد و گفته اند انجیر خوردن دلا
نسیلی کند گفته اند علیه السلام مر اکمل التین زادی جماعة و امر من التین و کویند کل ا
یا یابد تاویل یک هزار درم باشد تا ده هزار درم و کویند اگر انجیر خشک یابد که در خواب
نمایان و ازا سمان ندا کند لقوله تعالی والتین والزیتون الایه و انکه گفته تاویل انجیر
مجی گفته معلوم آن می کوید که آدم علیه السلام چون از بهشت بیرون کرده شد انجی بکوشش او
انجیر تین ز اندام او بیرون آمد تمام یافت و معاصی بدرخت انجیر رسید و بدان

معروف مطلق اعتبار لند تاویل حصول مراد باشد و خاتمه خیر لقوله تعالی
قال رب السجن احب الی مما تدعونی الیه و گویند زلیخا او را بخانه خواند و خدای
تعالی سبحان زن از وی دفع کرد و بعد از ان بمراد رسید هم بدلیل این
مذکور شد و زندان محل گنه بود جناب در نکته حوالها مطلب اشارتی بدان رفته
از یوسف علیه السلام مروی است که قبر الاحیاء و منزل البلاء و تجربة الاصدقاء و شماتة
الاعداء و گویند اگر بیند که از خواب بار سانبود دلیل مرد دین و دنیا باشد و
غیر بار سا از شغل دنیوی ملامت و غرامت کشد و اگر بیند که عامل محبوس شد
عامل عکس شود و گویند زندان یکی گنه لنجارانه منفرد باشد دلالت بر کند
جناب در تاویل خانه اشارت بدان رفت قبلی اگر بیند که در این خانه نشسته بود
و می گفتند که قبر ست دلیل خیر باشد و اگر دید که او را در این خانه تعذیب
می کردند نهایت نیکی بود دلیل عاقبت باعاقبت شود و گفتار زندان بر نفس امر
دلیل مزلت باشد لقوله تعالی لیسجنن و لیکونن من الصاغرین و اگر زندانبانرا
بیند عکس شود خصوص جمر بار او سخن گوید و اگر دید که محبوسی با بندی رفت
کار بسته او گشاده شود و اگر دید که در زندان رفت و زود بیرون آمد مراد
خود را بانجام بسته اند یافت

حکایت ز زندانبان تاویل گرگین بود و چون در

که شاپور بن اردشیر در حبسخانه بدر بحلب دید که از زندانها
بنا می کردند و خنازیر برای گرفت و محبوس می کرد تا حی تی و یل طبقه بر داشتی
و از صبر بمید و تعبیر کرد که آسیب و یل سال بالنا شی بابی و بعد از زمانی ما
سالان و روم را فتح کنی و اکابر ایشان را بقید کرد بابی و بعد از وفات پدر روم را
مستخلص گرداند

بعضی آنست که بدست آن مالی حرام حاصل کند جناح در تاویل آنکه گفته شده و قو
دیگر آنکه جنی عظیم فرو خورد و مشکل شود و اکثر دیدکه تنش زهر آلود ست او را باید
مذمم گرداند و اکثر دیدکه او را از آن زهر آلوده یکی رحیق زیبنده از آن نسبت مضر باید
وحکم **زهر** در تاویل ستارگان صدیع است و اکثر دیدکه **زهر** مضرم
خواهد بدعوی و خصمان کشد و اکثر دیدکه تنش بدان آلوده شد از مردم حسود و اکثر
واکثر بینند که بر زهر جمار یا آلوده متذ لباس حرام بوشند و اکثر دیدکه بر زهر آلوده
با مردم ناساز گار باشد و اکثر دیدکه سیخی زهر دیگری بدست لرزان کرده قاطع
بر لزکس کینه ورشوند نخندی که موجب هلاک باشد و اکثر دیدکه خمر لزیر بر زمین
وقاطع نباشد مال اورا بر خود حلال کردن نجمل و کشته و کویند زمین دلالت بر غضب کند
ولذت وضحک و آلات مستعمل یعنی کار فرمائی و اکثر بینند که در حالت **زبان**
کهدر قضیه بر ضد شود لقوله تعالی فما ربحت تجارتهم فی الملک زبان را تاویل بفصیحه
کفته اند وحکم **زبیق** بلغط حبشه بیان رفت **زیتون** بتاویل علم تبه
بحسب طعم ناخوشی و رنکل سیاه بخلاف روغن که خیر و برکت باشد چنانچه کفته اند
هر کاه بینند بخواب در زیتون نکرد دشمن رام روزکار کردن و کویند زیتون بتاویل مردی
جبار دل با منفعة بود نسبة با اهل خود یا زنی مشوفه یا بسری که بمرتبهٔ ریاست رسد
یا ولایه یابد از آن زیتون غم بود مم در دین و مم در دنیا و اکثر دیدکه زیتون فروشد
از هر رنکل که باشد در تاویل آنرا اختلاف است یکوجه کفته اند نکیر سوء و ظاهرا
نظر بروغن آنرا تاویل کرده باشند و در صفت زیتون بتاویل مال و متاع بود بدلیل
مم باشد و وجهی دیکر آنرا دلالت بر خیر و برکت کنند و از آن مزدیابد

جنابند تاویل بار کفته شد مکر انکه بیند کاملک او بود و از جای بجای نقل
و تاویل زیلو بدین بیش از جمع می باشد و مراتب منفعه ابریشم و موی و پشم و پنبه
در اثنا تاویل جامه بیان رفته بحسب این تعبیرها بین کرد و کویند زیلو مطلقا دلالت بر ذات
و نعمت کند بحسب طول و عرض و باکیزکی و کثیفی اما بشرط بیند و بفعل آن
و کویند اکر دید که بر زیلوئی نشسته بود قطعه زمین خود بقدر آن بساط و اکر زیلو
باشد سالم ماند و اکر دید که نظر در زیلوئی مصور میکند و صورت شخصی مرموز بر آن نقش
و شخص صاحب آن شخص بر باطل باشد و بیننده از وی نقال شنود اکر در آن نسخ ماند
و اکر زیلوئی مجهول در منامی غیر معلوم کسترده بیند منافع که در منفعه نعمت لقد زیلو
در عرف بدان رسد و اکر زیلو میان قومی یا موضعی بیند آن منافع میان ایشان
منتشر کردد و کویند زیلو بتاویل شخصی بود که منابعی نفس خود کند و کویند منابعی
از زن و به و اولاد بحال ماند و ازان میزو سید تاویل صلاح دین و دنیا شخص باشد
و ازان منفعه دلیل عزت او بود **زیر جامه** تاویل زنان باشد یا سریه
یا خدمتکار و صلاح و فساد آن بکل ازین سه جمله تعلق کیرد و کویند که بوشیدن
خود است یا کثیر کل خرقه یا به یا ضه مشغول شود و علی هذا القیاس حکم آن با یاران
و کاه از اهل بیت تاویل زنی مکر باشد و کفته اند زیر جامه دلیل
نوع تعبیر این بصاحب کویا باز کرده و
دلیل عدم منفعه او باشد لقوله تعالی سرابیلهم من قطران و زیر جامه دلیل
دلیل مریه منفعه شود بلی ازان سیاه کبود و زرد از کاروس خالی نماند و اکر دید
باشکونه بوشید حرامی را بحلال حلال و حکم شلوار بشمین در حروف آتی خواهد آمد

ان شاء الله تعالی و از اینجا حکم تیر جاهد ماند و الله اعلم **زین**
نام آلت تاویل رسن شد یا کنیزک یا عمل یا مال و صلاح و فساد آن بر این جمله
سنق کند و جامه سبز دیدن هر اینده او دین نشیند در جمیع احوال نصرت یابد
و گویند کسی که از ابر بشت جمازه بیرون بیند نیک بود آن بسوار باز گردد و زین بنا
دلالت بر ضبط جمازه کند و رکاب را بعضی نمایند دلیل فرزند شود یا غلام
و کاربار زین بینند آن فرزند و غلام امین و معتمد باشند و ستور تاویل خاص
یا دلال سود است باعتبار آنکه زین معتمد مرد است همچنین زین و کردیدن اسپی
راست در رکاب نهادن بخلاف طریق شیوه ایشان بمسند و لگام تاویل شرف
شخص بود یا دو زه یا لعب بنا بر زین و گویند که لگامی بسر مرد نهاده یا بیل
صوت شود صاحب در تاویل او سماع اشعار اسپی بد ان رفته در آثار مرتضوی رضی الله عنه
آمده که النعوی لجام المومن و این خواب در باب مجربات او دیده اند و گویند لگام
در سر نهادن بینند که مطیع مطیع صیقل شود و لگام فروش تاویل مرتب مصاحب یوسف
و **حکایت** آورده که شخصی با ابن سیرین گفت جنان دیدم که سوار اسپی
در رفتم و بسی بسیار خوف داشت را از انجا خلاص دادم پس زین در پیش
مضیق بار ماند گفت حاسدی غیبت مردی بود باتفاق مسلمان در عرضی افتاد
او را انجا بگذاشتند و عاقبت بزخم سگی گرفتند و همی قطاع الطریق
بر بنیان زدند او صاحب خود را با ایشان باز گذاشت و خود را خلاص داد
و **دیگر** کسی بخواب دید که لگام مرکب او بگسیخت و رو
دیگر شفا جاهد وفاه یا ذی الله **زین**

سال تاویل مدت بسیار باشد مثل مکان و کثرت او منفعت
و کثرت ؟ آمد الا بر کذا ای هذیان کنان کند و گویند کار سال بسیار بیند در
میان کفار کرفتار شوند و گویند سال مدتی زاید ضعیف حال خوار بود ؟ منه
لما هبط آدم علیه السلام الی الارض حرم علی نفسه الطعام والشراب وقال لا اکل
حتی یفصل توبتی **ساطور** تاویل مردی دلیر فاضل بود که کار دشوار
بر دست او آسان شود **سائل** تاویل طالب علم بود و اکر دید که کسی
می خواست او را ای مانند دلیل آن شود که یکی از فحول علما کند و عکس بالعکس
و اکر دید که چیزی می پرسند بمرد لیل باشد که بیند ای مال **سایه**
تاویل مرد بخیل و هیبت شخص بود و سایه کوه رفیع بود از قبل بالا و از آن
دیوار از آن یکی از اکابر و علی هذا القیاس از آن سایه عمارت و اشجار
تعبیر باید کرد بحسب آنکه بعمارت و درخت منسوب باشند و اکر دید که در سایه
درختی نشسته بود باید که انتباه یابد که دلیل راه باشد و عبارت
منظوره اینست که بنی آفتاب عالمتاب ؟ و او نسبتی بسایه ضلالت
رفت خواهد از این همان پیرو مرشد که اصیر کفت ایذیجون ؟ حیث
قال تعالی الم تر الی ربک کیف مد الظل و اکر دید که از سرمای یافت
و نقل آفتاب کاهد از فقر یعنی رسد ؟ تاویل سرما بفقر کرد ؟ جنابه در تاویل
زمستان اشارت بدان رفته **سایه بان** تاویل والی باشد و اولاد
شوکتی چنان نباشند و اکر دید که بسایه آن درخت بخدمه چنان کسی رفته و
خویش و چنان دور از وی غایب باشند و ؟ و ا تاویل بسیر و تدبیر کرده

واران مجهول بود صد دین وصلاح نفس محول دارند و **سبزوار** تاویل صحبت صلحا وصلاح دین دانیا باشد و **حکایت** شیخ اجل رضی الله عنه گفت بخواب دیدم که از سبزه زاران بیاید رفتم گفت از اسلام پشیمان رجوع کنی و در این نزدیکی مرتد شدی و حکم مرتدان در حق حد حواست آن الله

سبند تاویل مالی بود که مالی فاسد را بار صلاح آورد و خیر دون آن عمل بود نباید نیکی و سوختنی دلالت بر بدعت کند **سبندان** بلفظ خردل تقدیم یافته

حکم سبلت بلفظ بدوت تقدیم یافته ولغتها قال سبلت مشتق است

دان نماز و نفس او یکی **سبو** تاویل زنا که در منافق بود بر دست او مال ضایع بود

و گفته اند با وجود نفاق امیر بود و مال معرفه او خرج کرده و آب از سبو خورده تاویل

مال حلال باشد و طیب عیشش و اگر دیدکه از سبو آب میخورد یکی خویشان عمرش کوتاه باشد

و علی هذا القیاس اعتبار زیادت زیادت و نقصان کنند باید کرد تا اگر بیند که نام آن

در کشید عمرش بآخر رسیده باشد و معبران بر اند که نام ظروف و اوانی در حکم

مساوی اند هر قدر آب که ترشح نمایند آن قدر عمر باشد و تاویل سبو با زن باشد

یا کنیز کل جنابه در آخر تاویل زمین و مسکن استطراد شد **حکایت**

آمده که شیخی بخواب دید که سبوی زار در بیابانی بست و در جائی که داشت و خبر نداشت

آن فی الحال کشت و سبو در افتاد و این سیر تعبیر کرد که بایمان عمر است جنابه

اشارت بدان رفته و سبو زن و آب فتنه و جاه مکر و امیر شخص صعب و آن مخطبه زنی

فرستاد بود و گفته مرد نیست که تو آن زن را از بهر خود خواسته و جنان بود **شخص**

دیگر بخواب دید که سبوی آب در دست داشت و بشکست و آب باز ماند

حضور حق تعالی ملازم بادشاه باشد تا چه وراسای و بیل تا ان بعد سه سوار ان سوار بصحرا ان معلوم
شود واگر دید که مرغی در دست او زنده او را نعمتی رسد واگر دید که بار بر مرغ نهاده بر ان کس که مرغ
منسوب بوده تعدی کند واگر دید که مرغ بان کوست یا استخوان پیش او افکنند بندگان بی یابد
و بعضی از احکام مرغ در تاویل قفص بقدم یافته **مرغ فروش** باویل نخاس جواری باشد
و **حکایة** آمده که یکی از غزاة بخواب دید که شخصی سوی او صفیر کرد و بعد از ان
مرغی سبز از دهان او بیرون آمد و باسمان رفت و او شکم مادر خود عود نمود و در ان حالت
این آیت خواند که **مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ** و با معبر گفت و چون مرغ خواست
بصورت شهادت باوی گوید بان عبارت تعبیر کرد که حلق راس دلیل ان شود که در پیش
متابعت یکی را کنون زند و خروج طایر دلیل خروج بود و صعود باسمان دلیل دخول جنت شهید
و عود در شکم دلالت بر قبر کند و ان غازی هم در ان سنة غزایی رفت و شهید شد
وزغ انصاری بخواب دید که تمامت اهل خانه او مرغان شدند و در هوا بپریدند
و یکی از اساقفه گفت و تعبیر کرد که ترا بشارت باد که باتفاق سیاحتی کنند و سبب تقرب
ایشان شود بخدای تعالی بحضرت عزت آید انظر الی طیر السماء لا یزرعن و لا یحصدن و الذی
یغذیهم یرزقکم انتم افضل منهن و **زاغ** بخواب دید که انواع مرغان از
ناحیت روم بیرون آمدندی و بشهر وی در رفتندی و خندقها و جامها فرو بردندی و یکان
یکان و ان نزدیک ان انداختندی و اتیشه و دخانی با شر بر تمام بلاد محیط شدی و ان
شهر را فروگرفتی و لشکری چندان ظاهر شدی و بترتیب خروج کردندی و در عرصه بلاد متفرق
شدندی و کل هر سنی خروج کردندی [redacted] ان واقع بیشتر شد و تمام برامده راجع گشتند تعبیر

ان مرغان باشد وان است دلالت مرعسپه داده که بواسطه او واقع شود وان دود و
بر ظلمی کند که بعموم خلق رود وان شرر دلیل مزری باشد که بهکنان برسد وان حادث دلیل
دلالت بر مکر و خدیعت ایشان کند در جنگ و سقوط بیلان و کاوان در انجا دلیل هلاک کبار
قوم بود که بحکم اکرب خدعه ایشانرا مکر هلاک کند و بیرون آمدن گوجان از زمین نهاده
و بیرون دلیل بعشت مفاجری باشد باشراف خلق و فرق ایشان در بلاد علامت فسخ
ملک و حکم ایشان باشد در نواحی و اطراف و خوردن کل رمنها دلیل ان مشوه که اموال مردم بطوع
و کره خورند و بان نهیبکی ذوالقرنین خروج کند **مرغزان** همان تاویل دارد که در سبز زار
گفته شد اگر دید که ملک او بود دلیل حسن اعتقاد باشد و اگر دید که بران بدشت فراخ عیش
خوش و کارش بکام باشد و گویند مرغزار تاویل زن بزرگوار مالدرک محترم باشد و اگر
در بهار مرغزار بخلاف آن بیند که یاد کرده شد اورا با مزریکه از خرم و خشم جدا مانده باشد صحبت
افتد و اگر دید که اب در بهار آمد و مرغزار خراب کرد یا آنک باتش بسوخت دلیل خرابی مفاجا بود
یا غزان و فلاکت و اگر دران مرغزار شیر انرا بیند دلیل بود دشمنان ظفر یابد و اگر کرکان و بحیران
بیند والیان از ملک ظالم باشند و اگر اسبان بیند دلیل کند که والی شود و اگر گوسفندان بیند مال
و ایلی بسیار کند اگر گاوان یا خران بیند ان والی را حشمی نادان محو ایند و اگر در
سرغزار مرغان بیند دلیل ان شود که لشکر والی زیاده فاشوند و اعتماد بر ایشان نباشد و اگر دید
که سبزه و ریاحین از انجا بخانه او برد از والی مالی و نفع حاصل اورد و در **حکایت** امد که
حکیمی از عباد بخواب دید که در مرغزاری بان عمودی از اهن قائم بودی و شخصی بودی که بست باین عمود

بالاشولست سوام وان شخص اورا بگرفت وبرسر محمود زد وانجا عزم بد وبدان اعتصام نمود
کوزن بیمار شد علقه در دست داشت وصورت رویا بحضرت رسول علیه السلام رسانید
فرمود که اما الروضه فروضة الاسلام واما العمود فعمود الاخلاص واما العروة فاخذت
بالعروة الوثقی فلا تزال ثابتا علی الاخلاص حتی تموت **مرهم** مدیدن راحت باشد و
مجروح نام حرام یا غم واکر دیدکه ازان مرهم کوشت اندامش زیادت شده الش زیادت
شود وبالعکس **حکم مرقع** درتاویل جامها بیان رفته **مروارید** درست که لولو در
عبارت ازانست بتاویل قران باشد یازن جمیله یا فرزند کزین یاغلام مطبوع یاکنیز کل
خوب وازان خرد که مرجان عبارت ازانست ولالت برمالی کند بحسب انک بیند و
صاحب منظومه اورده که هست درخواب عقد مروارید مایکی دین هر کسی کانی دیده
ودر سلک بد کنیز ک بوده وبوده بی شمار حریره وکوهر دیدن مروارید بی ازانک درست
باشد یاخود دلالت کند که عالم راعلم بود خاصه که درکردن بند ودیکرانزا مالی بکیفیت که بیند که ازان
ادبود واکر طفلی بند که لولو بی سفت تفسیر کوید واکر دیدکه درعقد می کشید دران
تاملی کند وغیراورا ازین وخواب دلیل ارالت بکار باشد واکر دیدکه بچوبی
مرجی یا استسکاح نماید وتاکید این معنی رابعد ازین حکایتی نقل خواهد رفت واکر دید
که اورا لولو داد ندزنی باکنز خواهد لقوله تع کَاَنَّهُنَّ اللُّؤْلُؤُ الْمَكْنُونُ اورا بسری کزین
اید بدلیل اِذَا رَاَیْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَنْثُورًا واکر دید که ان لولوها بخره غلامی یا کنیزکی خرد
یا بحسب صفت کنه [illegible] کوید که دانه [illegible] زید باری الله فرزندی باغذ کفو وصلت
کند واکر دیدکه اندا شکست بود بعضی از فرزند بنا رقت جوید واکر دیدکه فرو برد

معلوم کافرقه
یا کند واکر دید که
ان بار میکند و باقی
بحث

معلوم مشغول شده واکر دید که مروارید مخزونه قرآن فراموش کند یا اینک متعلق علوم نهان
دارد واکر دید که لولو از دهان بیرون افشاند بحث علمی کند و کفشاند لولو بسیار جلیل علم مرتب
باشد یا مال میراث واکر دید که لولو را در جوی یا در جای انداخت و بنیاشی مشغول شده
واکر دید که عقدهای مروارید در شارع بیرون گستراند در علوم تصانیف کند واکر دید که بر کوهها
معلوم بیرون بستان نشانرا تعلیم دهد واکر دید که بکلیه در خزانه باز کرده و از انجا جواهر بیرون
آورد از علیل سوال مسایل کند و لطایف شنود و جاماسب کوید دیدن لولو سرور
باشد و باغبان ریاست بیرون آن شغل باشد واکر دید که از بسوخت تعلیم
نااهلان دهد یا احسان در بان جا بلان کند یا مرکب با مشروع شود و ظاهرا از نماکنند
که بیابد در موضع خراب صنعت علم ضایعست بخواب واکر دید که مروارید را بفروخت
این اوصاف که بحسب ناقص خردمندان کفته شد معکوس شود و کویند عالم و واعظ راسک بود
و دیکران را بد واکر دید که عقدی مروارید بدست او بسته بود او را دختری آید واکر دید
که مشکست و براکنده شد رقیق کند واکر دید که دانه در کل بعاریت بستد او را فرزندی کزیده
باید اما جنانچه نباید و در حکایت آمد که شخصی با این همه این کفت دوره را نخواهیم
که لولو در دهان ایشان میرفت و اران بیکی در کنار اران فرو رفته بود بیرون بیامد و از ان
یکی در عکس این صورت مشاهده میافتاد کفت اینکه جک تر بیرون بیامد آن این
تعلق دارد که نقلست که بیکی از شنوم همانا یکی از ایشان ناریست کوم بیکی عکس آن بحسن بصری رضی الله عنه
متعلق بیکی شود که هر دو بیکدیکر سخن نیکو کنند و آن یکی سخن دری آید و کفت

دواشه مرد ابرو حد کنار خود دیدم که بیچ از بی برابر بود ... م ..
بگ نیوی دادم فرمود که سوره قران یاد داشته باشی گفتم آری گفت باشد وان
نیم خواهر کیفی گفت بیا البقره و آل عمران یاد دارم وال عمران اتعلیم او کردم و دیگری
گفت بخواب دیدم که گوهری را فرو بودم و باز بدرون انداختم گفت بعضی از قران یاد کرده
باشی و باز فراموش کرده و متصدق نبوده و دیگری گفت گوهری دیدم که بخوب
سوراخ بی کردم گفت فرموده اند گفت داشتم در زمان طفولیت من اورا بغارت برده اند
گفت هیچ کرمک داری گفت بلی گفت در زمان رو رخا خرده ام گفت برحذر باش که بیاید
کرمها در تو باشد و تفحص کردند و بیافتند الواقع چنان بود وان حکایت مولدان تا ولیت
و در باب سفتن لولو گفت شنیده و شب یکی از نصاری بخواب دید که بهشتی بسیار دراز
و در دست وپای جماعتی میرفت و انرا بمن میسپردند و میگفت از اساقفه گفت ایشان
را تعلیم علوم میکنی و حق نمیشناسند و ضایع میماند خانه را تحیل آن که لا تلقوا لولو کم قدام الخازیر
الایه دوسه بار چنین ثم لعطفر علیکم بالتنزل و حال صاحب رویا بعینه چنان شد وازاین
زن پرسیدند که شخصی را بخواب دیدند که دهان بر لالی داشت و فرو کرفته و میگفت
کفاشت که هم دانه شمرده گفت دلالت بر حفظ کلام کند که تعلیم دیکران ندهد دیگری
گفت بخواب دیدم که بطریق کوشوار دو دانه در کوش داشتم گفت اخذای تعالی بترس و حزن
تلاوة قران تشنی بکن گفت مرا دانی خوش هست و احیانا قران نغمه میخوانم گفت برحذر
باش حبیب زینوا القران باصواتکم هست اما لذت محرز باش چه صحتان اورده اند که مراد از تزین
قران تحزین است نه تلحین لقوله علیه السلام اقرؤا القران بالحان العرب واصواتها و حکم

یعنی صفات کمال ملکوت شان واران **مریم** دراخر بعیسی علیه السلام مطلوب
کشد اگر بند کہ جہتی طاقہ **مزدوری** درخانہ او کاری میکردہ اورا بادوستان وخویشان ملاقات
افتد وازان مفارقت جوید واگر دید کہ مزدوری بے کہ ہیچ کاری صعب افتد **مژہ** چشم
چشم اگر مالک دین وفرزندست اگر **مسلمان** بند کہ دیگر مسلمان شد ازافات این کہ
واگر کافری بند کہ مسلمان شد لقولہ علیہ السلام لا الہ الا اللہ حصنی ومن دخل حصنی امن عذابی
واگر دید کہ کافری بود ست او مسلمان شد فاستتاب توبہ دہد وحکم **مسابقۃ** بلغط آش
کرفس تقدم یافتہ **مساح** ساویل مردی سیک باشد حنانچہ در تاویل سیک کفتہ شد وکفتہ اند
مساح دلالت برشخصی کند کہ بند حال مردم نماید وکوند تفحص اموال کند تا بران وقوفت
یابد حنانچہ در تاویل بیودن کفتہ شد **مستاجر** ساویل شخصی باشد کہ حریص موجر کند برکاری
منقلوب منکوس وخسران اورا در معوض انداز ازوی معرض شود **مس** ساویل مال ومتاع
بود وظروف مسین دلالت برخدمکاران کند یا امن وخیر وبرکت وکوند ان خدام
از نسل بهود باشد واگر دید کہ مس بے کداخت کاری بدست او کشادہ شود یا مایہ حلال
برنج بدست او دہد **مستی** از شراب دلالت برتوانگری کند از مایہ حرام یا جاہی
بروی غلبہ واگر دید کہ از مستی جامہ خود را بدرید تحمل شول نعمت نداشتہ باشد وارعایت
حرمت پے مالک شود ومضبوط نتواند داشت وکوند معصیتی قیام نماید حتا ویل جامہ بدین
رفتہ وکوند مستی دلالت کند بر ادبار وتباہی حال او سکر مزلۃ عقلست یا دلیل ناتوانی ونقصان
مال باشد بقدر مستی چہ مست مسرف بود وکوند مستی خایف راسک باشد وتہور را زیادہ
مستی اشد ومستی بے ثواب دلیل خوف وترک الناس سکاری ومائم بسکاری آلہ **حکایۃ**

شد شخص بخواب بیند که ولیی دلالت بتی شد و باتفاق طایفه انجا رفت و چون خواست
مراجعت نماید اصحاب را مستی یافت خانه هیچ کدام استصحاب نمی توانستند نمود
و نامت را بگذاشت و با ان سرزمین گفت و تعبیر کرد که طایفه از دولت تو تمتعی
یابند و میتی بطور مزاج ایشان عمل کند و بعد ازان از صحبت تو استغنا نمایند و متابعت
کنند و تو ازشان اعراض کنی و چنان شد **مسجد** معمور تاویل بادشاه یا قاضی یا خطیب
یا قیم مسجد یا امام یا موذن یا فراش یا بواب و گویند مسجد بعمارت اندر خواب عالی باشد اهل
و اگر دید که غریبی انجا آمد و اما منت کند امام وفات یابد و اگر دید که در مسجدی رفت
امن شود خانه در کنه تاسع گفته شد و گویند صالح را خلاص باشد و طالح را حبس بحکم حدیثی که
در جامه مضمض همان استنشها در فته و گویند دخول مسجد حرام دلیل حج باشد لقوله تع لیدخلن
المسجد الحرام ان شاء الله الا وازان سایر مساجد دلالت بر صلت رحم کند یا زنی نارسا
خواهد و او نیز بسبب ان زن نارسا شود و گویند شادکردن مسجد را مین تاویلا نست
و بعضی از احکام مسجد ساختن در تاویل ابادایی مجملا و در تفسیر نشادنهادن مفصلا بیان
مدفته و گویند اگر دید که مسجد ساخت رد شمن غلبه کند لقوله تع قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ
لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا و گویند دخول مسجد وقتی دلالت بر زن خواستن کند که بیند که
با جمعی در مسجد رفت و از انها دختری فرو برد و اگر که دید که از مسجد بیرون آمد بکسی
بحسب حال او بروی خروج کند و اگر دید که خانه او مسجدی شد همان تاویل داشته باشد
که در کعبه گفته اند و اگر دید که یکی از ان او مسجد نرتبه دینی رسد و خلق را بحق دعوت کند
و اگر دید که جامه را عمارت کند یا ان را بوجهی از وجوه مزین کرد انید بخیری عام یا امری

مصنف صلاح عموم باشد قیام نماید واگر دید که مسجدی خراب شد صالحی بصدد اقدام نماید
واگر دید که در مسجدی چراغی افروخت اورا فرزندی صالح آید واگر دید که از بازماندگان
ان فرزند وفات یابد ومحتمل که این خواب بحال سند سرایت کند وچکی این مضمون در
اخر تاویل بیت المقدس بتقدم یافته واگر سند که در جامع نشسته بود وبیرامون ان کل
وسبزه بسیار مردم کانهای نیک بروی برند و بیع الواقع جنداپنی نباشد واگر دید که در
مسجدی بروی بشست مایی چند بعبارت غیر صرف کنند وازان جهت مراد یابد واگر
دید که **مسح** سر بی کشید بخدمت مذهبی یا ملک سر بوی منصوب باشد مشغول
شود واگر دید که مسح موی بی کشید مایی تمام بدست اورد وشاید که از سفر باشد واگر
دید که مردم بشر او با یک مسح می کشیدند اورا فرزندی صالح آید چنانچه در تاویل اب تاختن
گفته شد **مسطر** تاویل آلت کسب باشد وگویند مقدمه حیلت بود که بدان
وسیلت جذب فایده کند وگویند اگر دید که مسطری بست یافت نشاید تدبیر نکند
که بدون احتیال جذب وجری کند چه تاویل کتابت حیله کردن است در تعبیر
قلم اشارتی بدان رفته ودر تعبیر نوشتن مشروح گردد **مسکه** تاویل مالی نافع
آید باشد وشاید که غنیمتی بود نقرض اگر از غنم حاصل شود وگفته اند خوردن نشاید الا
بزیارت بیت المقدس کند **مسمار** که عبارت ازان میخ آهنین است مردی
سرکار زوایی یا غیر او که کارهای مردم را نظم دهد واگر دید که مسمار چیزی فروخت
یا میخهای ان بزرگ امور متفرق منظم گردانند وگویند مسمار دلالت بر قوت شخص
داشته باشد یا برادر یا فرزند نامعین واگر دید که میخ بسیار نوادی نوعی از بیشان بازگی
اگر

تعبیر ساتنه یا خوبان بزرگ دوست کیره و گفته اند کر زنده شخ و جای بدیده دوستی با برادر کیره
و عکس بالعکس و اگر دید که بر سر ریسمانی بست بصحت معوی میشوند و شاید که ..
سفری کند و اگر دید که بر پشت خود نه اورا فرزندی اید که بحسب حال خود مرتبه دنیی
یابد یا کے از علمای کے از او تاد باشد و اگر دید که ان سمار بدی بر پشت وی نه
همین تاویل داشته باشد و گفته اند میان مرد و جوان در تاویل هیچ فرقی نیست و اگر
دید که بر در خانه خود نه ان تاویلات معکوس شده و گویند هم هلاک باشد و گفته اند.
اگر مند که بینی از هر جنس که تقدیر رود حیوانی یا نباتی یا معدنی ملخ کوب برجایی
زند از بهر خجسته یا فیران زنی خواهد یا دوستی کیرد یکے اگر مند که بر حوضی نه ان تعلق
با اهل نفاق باشد جنانچه از تعبیر جوب معلوم شد و لهذا گویند مینی جوبین بهر کدام از انها
که تقدیر رفت اگر نسبت کند از نفاق خالی نباشد و ارطامید و رس کوید منی بحسب
حاجت و دلالت بروجع کند و بحسب صلابت بر حزن و بحسب استحکام بر عشق گفته اند که
خلاص نیست اسیران عشق را الا بدی و گویند منی تاویل ظالمی مظلوم صفت باشد جنانچه
مثل گویند قال الجدار للوتد لم تشقنی قال سل من یدقنی و در حدیث آمده که ابو طالب
بر اه دید که دوازده مسمار از کمر او بیرون اید و صدیق تعبیر کرد که دوازده پسر از نسل او
بوجود آیند رضی الله عنهم اجمعین و حکم مسند در تاویل بالش بقدم یافته مسواک
کردن در تاویل احسان با [redacted] وصلت رحم و تفقد ایشان و اگر دید که
بجوزی تمش مسواک کند مالی حرام [redacted] صرف کند و گفته اند هر کدام از دندانها که
مسواک کند دلیل تقدم حال اکس باشد که دندان پیش منسوب بود جنانچه در تاویل

دنیان بشرح بیان رفته وحکم **مسهل** عبارتست که در تاویل جهت کف شده کلیه
علوده که باسهال مسفرغ شده مضاحاجت نسبة سقان کله ملک ارتفع وضعف مسهل کنند
مشاطه تاویل مستور باشد که امیدها از وی بوفا رسد وغمها بحضور او زایل گردد
وکم مشاون ومشوره در تاویل سخن مان رفته وازان **مشانخ** رجهم الله
در اخر تاویل اسماعیلهم السلام تقدم نافه واران **مشتری** در اشاء احکام ستارگان
معلوم شد **مشرق** تاویل حضرت پادشاه باشد ومصدر حاجات ومغرب عکس ان
وتوجه مشرق دلالت در سیر کند وبعکس کل ذلک بالعکس **مشک** تاویل ثنا باشد حکم
در حضور گفته شد وگویند منفعتی بود که از کسی بکسی رسد یا ملک عقده دلالت بر کسب کند
یا زن عالمه یا مرد عالم واگر دید که نافه بشکافت ودر میان ان یافت یا ان زن یا
هم مال باشد وهم جمال واگر منشی عالم بود او را علم بسیار حاصل آید واگر پادشاه باشد گنج
یابد وتاجر را تجارت رایج بود مگر انکه بوی ان ناخوش باشد که تاثیر انچه گفته شد معکوس شود
ومشک مغشوش نیز تاویل بد بود و حکم شامت حیله در خواب و بیداری کیست لقوله تعالی
وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ واگر دید که مشک مخلوط مال مردمان گرفته کند وگفته اند مال
حرام خورده باعتبار انکه اصل ان خون بوده وحکم **مشک** بلفظ خیک گفته شد **مشک**
دوز ومشک فروش تاویل قاسم میراث باشد باعتبار انکه در تاویل کشش چیزی
گفته اند وگویند نخاس کسی را باشد حکم **مشکل** لفظ خشی نصرانی **مصاحبه**
با دوست ودشمن تاویل صحبت باشد لقوله علیه السلام المصاحبة تزید فی المودة واگر دید
که بکسی مصاحبه کرد واو دست باز کشید یعنی از ان کس جدا شد و باز زند او مصاحبه با او دلیل

اموال مقصود بیل وجدان منقود باشد حمل بر تاویل شود. دست بر دست نهادن اشارت
باشد مصالحه دلالت بر خصومت کند واگر دید که میان او و قرض خواه بواسطه حلم او رفع
تخاصم کرد و آزار خصمی او را لقوله تع والصلح خیر واگر دید که کسی را بصلح خواند کم راهی را هدایت
کند و حکم صلحی که بسیار بکار رود در تاویل اشتی بیان رفته واگر دید که حمایل حمایل داشت از مکاره
خلاص شود واز مخاوف امن گردد واگر دید که سخن از حکم آن در تاویل قرآن بیان رفته
واگر معنی کشف بر سر منبری شود دلالت بر آن کند که آن موضع سخن امام وخطیب و واعظ
است و حاضرین بسمع قبول اصغا کنند و عمل ایشان بر مقتضی قرآن باشد واگر دید که اوراق مصحف
را تاویل بیکره قرآن بسیار خواند و گویند منه قرآن نوشس یا خواندن ستاند که منهیست لقوله
علیه السلام لا تاکلوا بالقرآن واگر دید که ورقهای مصحف بیرید شرایط نماز تمام بجای نیاورد
واگر دید که مصحفی را ببرید وجایی نهان کند ارکان نماز فرو گذارد گویند که مرد مصحف اندر خواب
دین وی شد تباه وکار خراب ورفو شدن دلیل بد کاریست وزخم دانش نه بین داریست واگر
بیند که سطرهای مصحف زبان بیرون کرده نیت ان داشته باشد که قرآن حفظ کند واگر دید که
سطور ان کج بود در تفسیر تاویل بطریق مبتدعان سخن گوید واگر دید که مصحف بلند و تمام
بسفید شد بود قولش بر خلاف فعل بود گویند قرآن باجرت نویسد واگر دید که مصحف را بکسی
داد یا آنکه از اسالش ساخته بود بر امری منهی اقدام نماید لقوله علیه السلام لا یتوسد المصحف
یا آنکه قرآن فراموش کند و بنا شایست مشغول شود یا آنکه بقرآن وحدیث کار نکند
گویند تو سد مصحف دلیل نجیب باشد حمل کند که صاحب رویا سر خط مصحف نهاده باشد
و یا بر نظر کرده اند گویند بر سر خواب اندر مست بیمار و نهی فرمان بر واگر دید که بر ورق مصحف

مصحف کرده باشند حسب آن اوراق جامه یا بدو غسل کند و اگر جنب مصحف یا وی نتواند گرفت
از ظهر و سر بگیرد همان باشد لقوله تع لا یمسه الا المطهرون و مرتضی
علیه السلام از مصطفی صلی الله علیه وسلم روایت فرموده که سیکون بعدی فتنة قالوا
فما المخرج منها یا رسول الله قال کتاب الله کتاب الله فیه ما کان قبلکم وخبر ما
بعدکم وحکم ما بینکم الحدیث بطوله وگفته اند که مصحف تاویل میراث باشد که لیس
یمسه الا المطهرون کتاب الله الحدیث یا امانت بارزق حلال و بعضی از مصحف همین احکام داشته باشد که گفته شد
وحد **حکایة** اند که حسن بصری رحمه الله بخواب دید که نظر در مصحف میکرد و بر کلمه
و بصری که این سخن گفته در تاویل قرآن دلیر رفته و **زنی** بخواب دید که از مصحف
ملاقات میکرد و خود و خویش بجه نامدند و کتابت از وی آن مصحف التقاط میکرد که نه
و با این سخن گفت و فرمود که تو او و پسر اند که حافظ کلام شوند و جنان شدند و **شخصی**
جنان دید آتش عظم مشتعل شد و اوراق مصحف آن بان میکرد و بران آتش میافکند
و ساکن میشد و مغیری کتب از طرف دیوان فتنه حادث شده و میلاق سنده ساکن ماند
همان شد حکم **مصطلی** در تاویل علک رفته و ازان **مضراب** در تاویل کبوتر بسبب
مناسبت قدم یافته **مطبخ** کلین تاویل خانه امین ستدن باشد بالفاظ باطل
باطل بر عکس آن باشد ضانه در تاویل اما حاجی اشارتی باشان این عبارات رفته و ازان
سلک و کل بثابت و فضل و سلیطه و حقود باشد حکم **مطرب و مطربة** در تاویل
سرود و تقدم یافته **مطرف** کلیه است از خز مخلط همان حکم دارد که حریر دارد
گفته شد **مطرقة** حکم شحنه دارد که بر کتب مردم ازاید که بکوبید مطرقه گردند و بیرون رود مثل اشخاص

مقلوب بتاویل حکم قوی داده و **مطهر** را حکم خیکست حکم **معانقه** بازن
سودائی حکم آغوش و دست و اخر تاویل کنان بیان رفته و با مرده در نقاره مردن تقدم -
یا **معین** تاویل ناصحی باشد که وجوه صلاح و فساد قضایا با مردم گوید و گویند طالب
خیرات خلق باشد و اگر دید که خواب او کمست و تعبیر شنید عرض حاجتی کند و اجابت
نرود و بعکس بالعکس **معجون** ساختن دلالت بر کسب معیشت کند و خوردن آن بهر
مداوا کسب نفع دلیل منفعت باشد و بعکس بالعکس خانه خراب و رد او گفته شد و از
بهر دوا هر موضوعی که خورده نفع و زیان متعلق بکسی شود که عضو بوی منسوب باشد جنانچه در
تاویل اندام مذکور بیان رفته و حکم **مهدان** بلفظ کان تقدم یافتن دیدن **معلم** صحبت دلالت
بطول عمر کند و خوردنش مال حرام باشد یا سخن خوش گفتن و تفاوت احکام در تاویل رودکانی
مذکور شد **مغلاق** تاویل بدکرداری باشد که مردم را برحم کشد و تقدیب گشد و اگر
دید که لنگاشان مجروح شد از جنان کسی ازاری یابد و گویند فاکهی بدیده که همیشه
سفر در نعمت باشد **معلم** تاویل مردیکه نادان باشد و نفع نیابد و بعضی مثبت
شد و اگر دید که معلم المنال شد بحسب حال مرتبه یابد از امامت یا رعایت و حکم اشیا
خود تقدم یافته **معما** همان حکم دارد که در لغز گفته شد و گویند دلالت بر خوانین کند
تفسیر آن بر حاسب دو یا بلکه اکثر مردم مشکل نماید و چون از کتب تفسیر احتیاط کند
از تعبیر خویش بجهاتی افتد که هم بوده نماند و از آن زیان بسیار رسد و گفته اند که
نرآن حکم داده **مغار** بلفظ غار بیان رفته و از لفظ **مغرب** تسمیت مشرق تعبیر
[illegible] باید دید **مغسل** مرد را شستن یا مرده شستن یا بوسیدن کفن [illegible]

وخوردنش دلیل صرف آن مال باشد وگویند دلالت بر وفات اکثر کند که مغز او خورد بلعد او که
دیدکه مغزش فرو آمد سرمایه از دستش برود واگر دید که باز جای نهاد باز مثل آن کسب
کند وحزنی از آن وجوه در تاویل بیابد ایراد رفته واگر مغز خود را خوش بوسید تاویل
ادای زکات باشد وعکس بالعکس واگر دیدکه ماریا کدام مغز او خورند دشمنان بر حسب
آن مال او خورند وگویند تاویل مغز عقل باشد یا صبر وحکم **مغسل** در تاویل مرده
کفنش شد وصلاح وفساد آن مرده در جمله بازگردد و **مغاطیس** تاویل شخص باشد که جذب
رجال خاطر کند کسب مال بروی آسان باشد اما در وی فسادی باشد وحکم کان مغناطیس
در تاویل کان کفنش شد **مفتّح** حکم معجون دارد **مقام** ابراهیم علیه السلام دلیل
اقامت شرایع باشد واگر دیدکه آنجا نماز بگذارد یا حاجتروا شود بگزارد بقوله تعالی فیه ایات
بینات مقام ابراهیم ومبنی بر آن استدلال قولی که در اثناء تاویل کعبه گذشته اضعف
اقوال بود وحکم **قلم** در تاویل قلم در قلم آمد **مقعد** بتاویل کسب شخص
بود وصلاح وفساد او فرع بر دلالت غرض مالک جهت تعلق گیرد وگویند دلالت بر مال زن کند
واگر دیدکه ما بعد او بزرگ بود بمال زن در بیفزاید یا بدو خرم شود واگر دیدکه دیگری جانشین
از نا بعد او برداشت تا عورت او ظاهر شد بمسر او زا متهم گردانند ومسرد و زن مرد کدام
که ما بعد خود ظاهر کرد امد دلیل او بار یا شد بیفزاید اگر شد که خود نظر دران بیفزاید کرد اقتضا
یابد که بعد ازان از اد بار ما مون ماند واگر دیدکه ایتان مدبر کرد کاری بی حاصل کند حکام
دیر بسر بشر باشد واگر دیدکه مقعد میرفت مضطر شود بعضی از احکام مقعد در تاویل
وهیکل و نفس عورت بر سبیل اتفاق تقدم افاده واگر دیدکه از ان خون بیفزاید جلیه

بقدر آن زیانی کشد هلکه دیدکه بجای غلط از خون جدا شد از کار ناشایست توبه کند
مقل از درخت بازگردن تاویل کاهی بر زحمت بی فایده باشد وخویشان
ان زیان بود وبیاران غم وبقوبی مال حرام **مقنعه** ساویل زن راشوهر بود یا ولی
ومرد ازن باشد یا کدک واکر زنی بیند که مقنعه از سرش جدا شد یا بدرید شوهرش
بحلال یا حرام میل بدکری کند واکر دیدکه بان بسوخت بحسب ان از دیوان زیانی
کند واکر مرد زن خود را با مقنعه بیند زنی خواهد یا کنیزکی خرد وحکم یک انست که در
تاویل دیکها کفته شد ومقنعه بسیار دلیل مالی باشد باندازه ان که ازقبل زنان رسد وزن
را مقنعه ارسه دلیل شوهری یک صالح باشد ومقنعه هلکفت دلالت برکثرت مال کند
وازان سیاه یا کهنه دلیل شوهری درویش باشد وبعضی ازین احکام درتاویل جامه بسبیل
استقراد بیان رفته **مقیّ** ساویل مجیل بود حنانچ درتعبیر شهاب لفظ کار بزکان اشارت
بان نفتد وحکم **مکاری** بلفظ خرسنه تقدم یافته وحکم **مکتب** درتاویل کودک
کلورست **مکس** ساویل مدم درویش سفله باشد وبسیاران خوغا انسان
بود واواز مکس سخن بیهوده ان طایفه باشد واکر دیدکه کیسی دیکری بدید دشمنی
فرو ماید خواهد که بروی تفوق جوید ازقبل رئیس صاحب رویا واکر بیند که کیسی بروی یا بر
مالی می افتاد وعلامت سفری باشد باید که فسخ عزیمت کند لقوله تع وان یسلبهم الذباب
شیئا لایستنقذوه واکر دیدکه کیسی چند درحمان اوزقند دردان ناپدید بر بند
لقوله تع ضعف الطالب والمطلوب ولوبیند مکس دراکثر احکام بمنزله مکست
وجاسوس کوید اکر مکس بیند حاجتها روا شود **مکس** باب تاویل فرزند

میازاشد یا معنوی خدا که در هلاک قومی خسیس کوشد و **مکس زان** دلالت
شخصی کند که در دفع غوغا عوام کوشد و **مکس** اکس یا ویل معشوق مردم بود و غیبت
بی ربح و او از مکس اکس نفع غیر معتبر نزد یونان برعکس او از دیگر مکسان باشد چنانچه
بعد از این از قول یونانیان معلوم خواهد شد گویند اگر بادشاهی شد که خانه نحل فرو گرفت
شهریی مور که خرابی هنی داشته باشد از دست طایفه استخلاص کند و اگر دید که تمام عسل
از انجا برگرفت مال ان قوم تمام بستاند و اگر دید که بقدر مقوه تصرف نمود خطاب
واجب با ایشان کند و علی هذا القیاس حکم و ابتاع ان کسان از حال مکسان باید
کرد و اگر دید که مگسی چند بر سر او ایستاده بعضی ریاست او یا ریسی بوی التجا نماید
و اهل یونان بر اند که دیدن نحل اکن را نیک بود و طایفه را که من حیث العمل مشابه
ایشان باشند و غیر ان طایفه را بد بود بسبب او و دلیل و نزان که بسبوب عبارت
از انست بتاویل مقوی فواخ عیش با منفعت بزرگ خشخاش مبارکل نیش زا مه
بی ازار باشد و گویند خاصیت فراستی علم بصواب بود لقوله تع. فاوحی ربک
الی النحل و اگر دید که ملکه او شد بر جنس فوی بی ولایت یابد و اگر دید که گسی او می
ارسد ملبی بستاند نذرانه مکیده باشد و اگر دید که بستان دوکانه زن بی مگیده مال
و نقش بستاند و اگر دید که مقوی او بی مکید تصرف او و بود هم باین قاعده که تمهید رفت
حکم **ملت** از تاویل کافری مستفاد است و حکم جامه **ملحم** در تاویل جامه
رفته و **ملاح** بتاویل زندان بان بود باعتبار ملک تاویل کشتی بزندان رفته
و تاویل کشتی بحبس رفته همچنانچه گفتن ازین مذکور شد تاویل ملاح هم بان دستور باید

لحاف وادم را بانعنع و نعامه او زیاد آمد اجرا بدو بگذشت و بعضی بر انند از زمان
ولا تقربوا هذه الشجرة مراد درخت انجیر بود و سبب هبوط او شد صحب بداعه است
انجیر سیاه بوقت خود دلیل خیر باشد و از ان سفید بر ان سیاه باشد
و الربع وقت بیند بروی حد برند و الانجیر بلغة اهل یونان حسد باشد و گویند
و گویند انجیر سیاه دلیل بر ان و بذل بود و گفته اند مجمع ریعون بود که انجیر در نگوید و
ابدی انجیر گفتند **انجیل** از کتاب خواندن دلالت بر ان کند از لذات
نصرانی اندک خیری یابد و گویند کتاب خواند او را حیض یا طمث مشتبه شود **انداختن**
دوست و دشمن مزاح و جد در خواب سلامت از دیدن ان و بحسب حال تغیر یابد گفته
نامزاح بود یا جد و تمییز حلم در احکام کشف خواهد آمد و گویند انجیر خوب محبوب
بود و می انداخت بقدر ان با وی صلح کند و گویند کسی محبوبی باشد او را باندازه ان
صلح یابد سوء حال و ان نوع خواب بعکس منعکس شود و گویند که ان محبوب بیش
جماع بایی انداخت بر جامه یی نقصه کند **انداختن** شخص تاویل خویشان او باشند و
زیادت و نقصان و جمعیت و تفرقه ان بایشان تعلق گیرد و گویند زیادتی اندام بیع
انگ حضرتی رساند دلیل حمید نعمه باشد و گویند ما جد سجع سوء عبارتیست از بیشتما
و دست دوگانه و پای نوگانه و ران دوگانه و روی جمع لسلامة بینند دلیل سلامة
دین و دنیا باشد و حسنات اعمال که در قیامة جسمی بدان روشن شود و حکم مراد
بحسب حرف نام او در مقام خوف خواهد آمد ان شاء الله بگذرد که کسی بابد گفت
اندام او جد الله ایشان بانکی مابد رسد و بالعکس گویند که هوی او بر بوجه جبران
بود و ازوی ستاند و گویند که گفت عضوی از اعضا چهره خود عمه کند از خود نشان که

اندام عضو منسوب باشد یا بحال مشغول شود که از آن بیماری شده و کوبیده
ذخیره داشته باشد بخورد و اگر بیند که گوشت خوک است بدان بیماری گرفتار
اندامت دلالت بر عاری کند و کوبند اگر دید که گوشت خوک بر خویشان قسمت میکند
بدیشان صله و باایشان وصله کند یا وفات یابد و ترکه او منقسم گردد و اگر اهل صومعه
بیند که گوشت خوک می خورد دلالت بران داشته باشد که دست بکار خوک خورد و اگر بیند
که گوشت لسان خوک می خورد منفعت تمام یابد و اگر زنی بیند که گوشت خوک میخورد بزنا
و اگر این حوالت کسی بیند که مریض باشد نموت او محزون شود و گفته اند اگر دید
که گوشت از اندام کسی مجهول می خورد دلیل خیر و منفعت شود و اگر بیند که گوشت اندام
از اندام احمد فرزند خود بخورد اگر از محرفه باشد فرزند را باجاره دهد و اجرتی او خرج کند و
اگر دید که از آن فرزند را بکمال بخورد فرزندش وفات یابد و کوبند مرد که بخواب بیند که گوشت
از اندام دیگری بخورد با مامن کان از وی نفعی یابد و گوشت مردمان از زن باشد
هم منفعت بیند از آن زن باشد و گوشت جوان به از آن پیر بود و هما سبب کوبند مرد که بیند
که گوشت اندام خود می خورد بود در ملک صاحب اختیار شود و اگر بیند که خون میخورد عالم
موهم خورده و گفته اند اگر دید که گوشت دیگری می خورد او را غیبت کند لقوله تعالی
ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا الایه یا غیبت خویشتن او کند و سعی باطل و اگر بیند
که خون گوشتش بخورد و خون از اندامش روان شد اندک را بواسطه آن غیبت زیانی
مالی افتد و اگر بیند که گوشت کسی میخورد که او در بوادی کوفه بود تدمیغی بحرام بخورد و اگر دید
که اندامی از اندام احمد دیگری بخانه او برده بود لنجا کسی حلال شود و گفته اند حلم مطلق
را دیدی انست که یافتنش منفعت باشد و خوردن خبز هم بنا بدان که نسبت با اندام

نباشد تاویل میشان بیاورد که بعقوبت ناس انکشت دیدن بیقصان عمل باشد و بدانکه
این حکم از جمله مجربات است و اگر بیند که انکشتر ابریشم انداخته است نشان دوست
شفقت و اگر بیند که با کسی بجنگ بود میان ایشان صلحی بود مثل آنکه بیند انکشتر بدیگری دهد
و شاید که بینندهٔ حاضر واقع شود و غلبه آنرا باشد که بجنگ بود و اگر بیند که انکشتان خود را
بخاید افکار مال خود کند و انکشتان بحقیقت الت کسب است و اگر بیند که انکشتان او
باهم جمع اند یکانه فرزندان و برادران را بصلاح آرد و اگر بیند که انگشتر فروخت کانه
انسان بستد شفقت و کوشید معصیت توبه کند و صادق رضی الله عنه تاویل انکشتان باصحاب
و حدائق بین که در مرتبه اخوان و اولاد باشند فرموده و کوشیدن اگر بیند که انکشت بزرگ
کسی ببرید زنانی مالی بوی رسانند و اگر بیند که انکشت میانی پیش قاضی یا عالم آن موضع
را مصیبت رسد و ازان کوچک عتوق فرزند بود و ازان پیش کوچک دلالان کند
که او را فرزندی آید و اگر بیند که حمار انکشت او برید یا برید بود حمار زن خواهد
و مصایب ایشان ممتنع شود لقوله تعالی فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث
و رباع و اگر بیند که از انکشت بزرگ او خون می آمد و از صحت شریعت بود بالله و اما محرمات
یا خواهر زن نظر خطا باشد **و حکایة** خواب هرون الرشید و سهل الموسوس
و اثابت او با صحابش حسن و تعبیر عجب بعلوم خمسه کما بالی تعالی بدلیل مناجات است
خود از خصائص است و از طاهر بود و سن کوشیدن معتقد بعضی از حکما یونان است
که حدائی تعالی امراض بوسیله ملکی اسفلسوس نام می فرستد و هر کل باسم ان ملک
ساخته بودند و مریضی شبی ان ملک را بخواب دید که دست راست بوی دراز کرد
و انکشتر ابوی مالی و بجوزی و روز دیگر صحت یافت و جرونان

خیار را انگشت بخواند و تتمهٔ این حکم را در تأویل دست بیابید **انگشت**
پای بتأویل اندیشه دینوی باشد نامیاب و خوابان بیاعلان و بایستر
شب باید کرد و صلاح و آن باب طایفه تعلق کند و الردی کسی انگشت پای او بیرید و
معاش او قطع گردد الرزق تحت الاقدام و هر را انگشت پای نباشد بحصیص از آن
بدل خواهد یافت و نوع ضعف و نقصان بود و گویند او را بجمله حق محبوس گردانند
و در **حکایتست** که شخص بخواب دید که انگشت پای بر است او نهاده
منطقی فصیح و جهن بر گرفته باز اشتغال یافتی و باین سیر گفت و فرمود که باید کرد
این خواب تابع موافق باشد گفتند این شخص نه از آن جمله است اما احیاناً در صحبت
تو بد گفت کدام موافق یابد قدر بیابند گفت تعالی الله این مرد اعلم الناس هو
واضل الله علی علم و مقدور بی جنان دید که انگشت پای گرفته او سبز و سیار گرفته بود آن
و بر بیرون گرفته عجب آنکه عقلهٔ مزاج این صاحب رویا غالب بنا شد بلکه عقلش ناقص
و نقص با شیطان و جنان بود و الله اعلم **انگشتری** بتأویل ارشاد را
ملک شاید و دیوان را منصب و مال بحسب حال و قیمه انگشتری خاصه حور آنرا با دنیا بین
بیند و گفته اند انگشتری با دنیا بین بالشاه را سلطنت و صورتی باشد و تاجر
را رایجی از طرف شریف و اگر خواب عالم بیند با صحاب دین و دنیا مداراة کند بی
انگشتری زرین مال حرام بود که از وی خالی نماند مگر زنان را و گفته اند تا دام که انگشتری زرین
با نگین بیند حلم بحسب جوهر نگین باید که نداند و انگشتری نقره با نفاق و ایمان بود
و اتاق زرین با بدعت و از آن روی تن عمل بی رونق و اگر نگین عقیق باشد که با صحابهٔ
تاجر با بصاحب بلاغ خایف الذکر بود اما اگر منقوش باشد بعلم بود و از آن فقیهان

خوف عیال بی قشنگ باشد و گفته اند اگر دید که انگشتری از انگشت او بیفتاد بود دختر
را بشوهر دهد و او بسر آید و گفته اند تاویل انگشتری پسر باشد و گفته اند از انگشت
زن زینت زن باشد یا کنیزک و از ان نقره پسر یا غلام یا چهارپای و اگر دید که انگشتری
او ای در دست دشمنی و مشتبهی ولایه بود و لایه یابد و اگر بند دیگر این خواب بیند از پدر
میراث یابد و الا حالش منقلب شود و نقش انگشتری دلالت بر مراد شخص کند مثلا نقش
ان خود نبود مراد او شریف نباشد و اگر بیند که انگشتری او بچه رسید تنزلی
در کار و منصب او پدید آید و اگر دید که بشکست یا بی مایگی کشد و اگر دید که انگشتری او از انگشت
بیرون گفتند مرد زن را طلاق دهد و اگر این خواب زن بیند شوهرش
از اقارب وفات یابد و اگر عالم بیند از حلیه انگشتری او شکست و نگینش با زمانه از علم
معزول شود یا ذکر خیرش باز ماند و جابر تعبیر انگشتری اخیر بنوعی مخصوص کرده بلکه گفته اند
که از بیچ خالی نباشد و گفته اند تاویل انگشتری در انگشت اول بر نفس اعم از انکه از زر باشد
یا از جوهری بلی از ان حسن زینت اصلی و نفع باشد و از ان چوبین زنی موافق
و انگشتری تنک زن ناساز گار باشد و اگر دید که انگشتری را از انگشت بیرون
کرد ان زن را طلاق دهد یا بنوعی از انواع از مضیقه خلاص شود و اگر دید که
انگشتری بعاریت ستد ملکی یا ملکی بنا یابد تا صاحب رتبه درجه بود و اگر دید که انگشتری
بسیار در بازاری فروختند املاک او بفروخت رود اگر دید که انگشتری از آسمان بارید
ان سال بسیار بوجود آید بعضی ان انگشتری و اگر دید که انگشتری از انگشت بیرون
افتاد و در انگشت بماند آن کار و همچنین انگشتری بیرون می آورد در ان کار میکوشد
حاشا دلیل زیادتی زن باشد و اگر دید که انگشتری از انگشت کوچک او بیرون آورد

بدیگر انگشتان منتقل می شد مسترشی بی وقوف در خیانه یا شد یا او را اختیار منع
بود و اگر دیدگه انگشتری را بفروخت لازم معارضه نماید و اگر دیدگه انگشتری بازی
خالص معارضه و مباحثه کرد و رای بود جه معاما باشد و بعکس بالعکس و حکم کلی علی حدث
در وقوع نمی خواهد امید ان شاء الله تعالی و تاویل **انگشتوانه** سرو و عاج و دندان
ماهی بمال کند. اندوازان دیگر انواع بحکم انگشتری نزدیک است این قدر هست
که تعبیران بزن توان کرد و در **حکایت** آمده که مدر او فریدون محولت دیدگه اسرش
به انگشتری در پنج انگشت راست صنت و معرفت ما صد سال مهر اران او باشد ف
چنان بود و **انگشتری باختن** حکم زرد داشته باشد که تاویل ان
علی حده خواهد آمد و فی نفس الامر معناطره یا مخاطره بود خاص ان را در سیاست
حکم غیبی انگشت باطل شود چه گرد انگشتری می برد او را خواهد بکه بخشش از مجرد
دور کند **انگشتر** تاویل مال حرام بود که از عمال دیوان حاصل شود و لهذا بجا الفاظ
مانند انگشت مالها حرام لازم بود دوده و سوختن مادام و اگر دیدگه انگشت برانش مهار
و نیک بود و فروخت با دیوان معامله کند و فایده مالی و جاهی یابد و اگر دیدگه جامه با اندام او در
اکود شد بود حبس از وجه. تحلیل شود و گویند که انگشت ناکا. او وحشت طبیعه صاحبان در
دیار طلوع کند و اگر دیدگه در خانه او بود کارش بالا گیرد و گویند که انگشت او وحشت کند
در ان خانه خصوصه افتد و انکس که **انگشت سالها** دلیل حاکی ظالم بود و مال
مردم بصمه نا بلاف و نعمی احراف کند **انگور** سبید بوقت خود مال باشد
بقدر انگل بیند و سرخ به از سیاه بود و سیاه بوقت خود به از غیر وقت باشد و اگر نه حد
او لی بود و از بنجا فهمیده شد که هر چه سبید بود انگور زنگمادگی نعم و سرود و ادان شیرین تر باشد تر

وبنعلین بالعلنی ولو بند ایلمز بوقت خود مال حلال باشد و یا وقت مال حرام و اگر دیدکه
آخوشه انکمز نذعیر بو درختی ارزنی فایده مالی یابد و گفته اند در عبارت رسخلاف
انچه در تکیه فانون تعبیر گفته شد رسن با مال و جمال بود و جز لیجا بطریق کنایه
یا یوسف علیه السلام لفت ان الکرم قد نضج فقصر فاعصره فقال ربی اعلم بعصره منی
و اگر دیدکه در عصره جوین انکمز می افشرده بخدمت حاکمی ظالم مشغول شود و
ازان کلیت برعکس این باشد و ازان آجوه وج بحاکم با هیبه نمایانه و اگر دید
از رطلی می هشتاد بخدمت زنی بزرگ قیام نماید اما ازان کاسه تا ویل زنی خسیس
باشد و اگر دیدکه انکمز می فشرده و آب ازان همه می کرد مال بقدر ان جمع شود و
گفته اند انکمز فشردن دلالت بخلاص باشد از قحط و شیره انکمز لیل عیدو بوله باشد
لقوله تعالی لی بغات الناس وفیه یعصرون و اگر دیدکه می فشرد و نقل ازان حبه کهل عنب
رزقی بی شایبه باشد و لو بند یک خوشه انکمز دلالت بوکل مراد رزم کند و بعضی انکمز سیاه
و اعنبه مذوه نمایانه در نقل آمده که زنی که ذکریا در محراب عرایم علیها السلام می یافت
انکمز سیاه بود و در حدیث آمده که ان نوحا اصابه السبل فاوحی الله الیه ان اصنع الکرم فاکله
و منعرشت انکمز سیاه خوشه صحه یافت و لو بند کسی بخواب دیدکه درخت رزان
سر او بر آمده و از امر خفی خبر می شنود سر او صدیق کشت و حکم ایله معصوم
و ایه مذاهب رضی الله عنهم بر سبیل اجمال در اخبار تاویل انبیا علیهم السلام بتقدیم یافته
الی [illegible] کرد کسی بخواب بیند که کسی را بر
بالای نشسته و دابطویق بدرجه بعزت کشند بابونه تاویل عجم بود نکو
آنکه بیند که از بهر مداوای خود صاع آید بابونه که در لغت انرا اقحوان خوانند

لقوله تعالى اذا ارسلنا عليهم الريح العقيم ما تذر من شئ اتت عليه الا جعلته كالرميم و اگر ديد
كه باد بي در آمد و نحال از هيچ بر نخاست و الى آن موضع نماند لقوله تعالى كانهم اعجاز نخل خاوية
و شايد كه نايب و اني باشد و گويند باد صرصر يعني باد سرد ظالم و الى بود و قتل و بار اجل
كالازم صادر شود لقوله تعالى فاما عاد فاهلكوا بريح صرصر و گويند باد عاصف يعني آنكه سخت جنباند
و دلالت بر فتنه كند يا موت رؤسا يا آنكه در ميان ايشان بيداد و ظلم بسيار واقع شود **باد مردم**
جنس عجم باشد چنانكه از بلوش مردم صعب دليل بر سخن نكو ميكند يا فعلي قبيح كه موجب
افسوس شود و اگر بي اختيار بود كار ناشايسته شود اما بي شبهه باشد و اگر ديد كه مردم از ان
بترسيدند كار دين و دنيا او ساخته و برداخته كردد و گويند اگر ان قوم نيز عاقل باشند فرج
يابند و اگر بجا نكنند و ما بعد بينند و از ان بترسند خانچه ديگري نتوانند از ايشان سخن
درست بود اما شبهه باشد و اگر تن ان از ديگري بوي سر بدهد ان مكروهي يابد و اگر ديد
در نماز باد خروج كرد اشد در طلب حاجتي سعي كند و بسبب كلامي با وجه
در تعويق افتد و گفته اند كه اگر وجد آكده اتش باد بسيار باشد يا دكي
و رياح از بود باد بدان نزديك شود اشكارا از نهان **باد بيرنگ** باد بار
شخصي بود كه مردم از و استراحت يابند و اگر **باد شاه** عادل را ضي
بيند دليل رضا حق تعالى باشد و معكوس بالعكس صاحب شرع ان در رويه بابك
تعالى تقديم يافته و گويند اگر او را خشمناك بيند دلالت بر ان كند كه در صلوة محدث
باشد يا در اغتسال او نوعي از فساد بود و اگر ديد كه با دشاه من را نشناخت او را نكا
بود كه كند و بمقصود نرسد و اگر ديد كه با وي چيزي خورد نفرياكول مريضه يا
و اگر ديد كه بخانه با دشاهي در رفت متكفل مصالح ان حرم شود و سبب

رفتحال او کند و اگر دیده باد شاهی باشد مثل خود معارضه کند و غالب آید مغلوب
و اگر دیده باد شاهی شد منحس باشد و دلیل بندگی و آزادگی باشد
و غیر منحس دایم موکل بود و بیمار و دلیل موت باشد و هیبت از بحام خلاص
و صحیح بدان از حوبین و بیوند خجسته باشد و باد شاه یا خویش و بیوند باشد و اویند
اگر این خوابین دیده بیند وفا یابد و جاه و حشمت کوید هر کاینه که پادشاه شد
بقدر خود ولی یابد و از بنجا گفته اند که باید از دولت محال اسباب و اگر دیده
امر کوتوالی و رئیس باد شاهی شود و نسخاق باد شاهی دامنه باشد و لی عمدا و
نشود و الا بحسب حال مکنه و محال یابد و اگر دیده باد شاهی باوی سخن گفت
در امانت مخلل شود لقوله تعالی انک الیوم لدینا مکین امین و اگر باد شاهی دیده که
بقول و کاری کند از مرتبه در افتد چنانچه از قصه آدم و حوا علیهما السلام
منقولست و اگر دیده که باد شاهی بلوضعی در آمد که نسبت با پادشاه حقیر نمود
اهل بحار را بخصوص اکابر را مکروهی رسد لقوله ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها
و اگر دیده که او را حوریان خانه او را کنیزکی خوب بخشند یا از بوستان حرم یکی
بوی دهند و اگر دیده که در خانه پادشاه از حال خود بگشت خاتونی دیگر خواهد
در حجاب تعبیر بی کنه و اگر دیده که با پادشاه خفته بود و با دشاه بوخاست و او
بحال خود باقی ماند با پادشاه اختلاطی کند و بروی خشم گیرد و مال وی بخیانت
یا ضمان بود و الله لان النایم کالمیت و اگر او بیند بوضعه نجاة یابد و اگر خود را
بر فراش پادشاهی بیند همان حکم دارد که در حوریان گفته شد یا آنکه او را
عمل شریف فرماید بقدر فرش و اگر پادشاه بینند از خانه او کعبه شد

مکانی خاندان وی بیرون نرود و اگر با شامی بینند که بیمار شد و بروی سلام کرد
شفا یابد باشد با من و سلامه مدرس اگر دیدند که با دشامی بنا دمی رفت راستی بود شمان
اشکال شود و اگر دیدند طلا بروی نثار می کردند از و بگروهی نثار کنند یا بر علیش بخلاف
نقره که سخر خوب باشد و ازان شکر سخر لطیف و ازان سنگ سخر سخت و اگر دیدند که بروی
تیر باران کردند بروی دعا بد کنند و اگر دیدند او را سجده کردند عطا وسعه او یابد
و اگر با شامی بینند که شخصی عامی در دامن ملاقی او شد و با وی مشورت کرد دلیل
ترک حفاجاه باشد چه شداد عاد چون این بهشت را تمام کرده بود و متوجه این شد
ملک الموت در راه بوضع مردی عامی مستقبل او شد و با وی مشورت کرد و روحش
قبض کردن اگر دیدند که خادمی نیک نامه در میان باشد او را آب یا طعام حلال
بی حد بی منازع بی مانع یابد چه خدام در نامه ملایک اند بحکم آنکه شهوت از ایشان
منقطع است و اگر دیدند که کنیزکی لیکن کرده آن ملک با سرور و فرح باشد و اگر دیدند که
غلامی ان آب و طعام یافت دشمن او طبیخ او شوند و اگر بینند که ترک با شامی کرده کار
کند و ازان نادم شود چنانک ذوالنون علیه الرحمه از اعراض نه راحه یافت و اگر دیدند
که بی اختیار عوض شد ضعیفی بحال او باز دیدند و اگر دیدند که با وجود سلطنت
در باز او با حودم همراه بود دلالت بر عکس احلاق کند لقوله تعالی ما لهذا الرسول
یاکل الطعام و یمشی فی الاسواق و شوکه او زیاد شود و این سبب کوید و از دحراست
که بینند که بسبب استحقاق دلیل ملک متوفی انکه پیغمبر ان او را الهام کرده یا انکه
رایت پیغمبر ماسته بود یا انکه طبل بسیار بزنند او زنند یا انکه بر منبر پیغمبر خطابه کند
یا انکه حاصه پیغمبر بوشند یا انکه انگشتری پیغمبر در انگشت کند یا انکه بیند که جسم او

افتاب با مناسبت با انک خشم او محراب جامع بود یا انک خشم خود را رودین بینا کرد بد
او خشم او سرسمر بود یا انک بیند او خشم او خشم کاو بود یا ترکی کشته بود یا انک با اسامی
صرف الشر بی خود را در انکشت او کرد یا بوی مالد **بادنجان** بکسر نیه
دیدن تاویل آن هم باشد و کوبیدن زدن بود یا اندک بیخ و ریخته بود از ان خام لقوله علیه السلام
الباد نجان من سجرات الجنة من اکل علی بیة الدرار فهو دواء و من اکل علی بیة الدوار فهو دواء
باد سبد بدست دیدن دلیل مربیه و منصفی باشد تعبر ان جنی الی محبوب
بود و الامکروهی بوی رسد هم بعبر ان و الریدان کاه جنی لت دلیل بجاه شود کا بجا
المحفوف و هلک المتقلون و باد لران بالله بمعصیة کذا لقوله تعالی لیحملوا اوزارهم کاملة یوم القیمة
و کوبیدن او زنی باشد که از همسایه بدو رسد ؟ لقمن علیه السلام هر گاه که باد لران دیدان فرو دن که
او هو اثقل من جار سوء و گفته اند نیز باشد و الریدیک باد بسیار مر او بود بعبر جنی لت نفع
یا ضرر بوی رسد یا باد بدان باد ها بجه باید کرد و الریدیک از ان دیدن بود بعبر جنی خانه او
تعلق گیرد و الریدیک باد دیدن بطریق حمایی نقل جیلد مستحب رحمانی کردم شود و
ازان اجر و اجر نیابد **باران** عام بروضع معهود باتفاق معبران رحمة بود
لقوله تعالی و هو الذی ینزل الغیث من بعد ما قنطوا و ینشر رحمته و گویند فرج بعد از
سدة باشد هم بدلیل ایة لدیدان لشخص مال نفع و الریدیک از شخص می بارید اهل
ان موضع اهل ان موضع بخصوصی مثلا شوند و الریدیک ضرر می بارید یا از ناودانها
می امد یا در لوجهای دفع عذابی یا انسان رسد یا دشمنان انسان مقتول شوند
یا در جنگ افتند و ازان مال حرام یابند و الریدیک ضرر می بارید بیمار شود و الریدیک
مار و کژدم می بارید دشمنی جندار قبل و ای بر انسان نزول کند و حکام سمک و خلیج

در تاویل اسمان تقدیم یافته و حاصل انک نظر در خواب ران باید کرد که دیده باشد بحسب
ان خیر و شر تعبیر کنند چنانچه در تاویل اسمان گفته شد و اگر دید که با پای سخت حاص
جهد و جی بارید یا جامه موضع دلیل بیماران باشد یا بر فتای خواطر خصوص حق سبحانه
و تعالی از اسمان جی آمد و نه بر طریقه باران جی بارید از قطر باران اوازی جی شنید
مرید شوق و عزم باشد و بعضی ازین مسایل در نکته خواهیم مطلب تقدیم یافته و اگر
دید که ابر باران بارید همان حکم دلشته باشد که بینند که از ابر جی بارید لقوله تعالی
و انزل من السماء ماء طهورا و در حکایت امد که زنی نصرانی بخواب دید که پسرش
قصری بر چین صلیب بنا کند و سیلی از باران در امد و خانها را حوالی از اصفهدم کرد با یاران
و ان قصر باقی ماند و باسقف گفت و بعبیر کرد که پسرت مصاحب حکما شود و بسخن ایشان
عمل کند فیما دل علی الانجیل کل من یسمع کلامی هذا و لا یعمل به اشبه الرجل الجاهل الذی
بنی بیته علی الرمل فنزل للمطر و مدر الانهار و هاجت الریاح و هدم الابنیه
باران تاویل نیکانی باشد خواب بالا دیگر جامها بوسید و نیک نامی بلا
دیگر و مایل بود و علی ان از تعبیر جامه در مقام خود معلوم شود و الزینه که بدیگر جامها
بوشیدن بود دلالت بر فقر کند و اگر از ابریشم یا پرنیان مرتب اخری معروف شود و در انثنا ان
ثنا شنود از دشمنها کبود و سیاه و زرد جندان مناسب نیفتد باران تاویل
والی مکر باشد و صلاح و فساد ان با بنان متعلق شود و اگر دید که باران
کهنه بنو مبدل شد بدیل در والی پدید آید اگر باران تاویل حرکت و مرتبه بحسب
بود و شاید که از قبل والی بود و تعبیر ان بفرزند خوب نیز کرده اند و اگر دید که باران
تمام بخت و دید زنی حامل زنی بهمان شد پسری نامدار آورد و اگر دید که ان

ان باز نگذرد بانفس مثل آن زن را دختر آید و باز سفید او خنده را بدرع دال
نامیل باید کرد و بالعکس و گویند که باز از دست او برفت و بدیار سلیمان بدست
او باز ماند منصب لذ دست او بود اما بقدر آنچه باز لذ است باشد از ثروت
باقی ماند و گفتن باز دلیل قدر و ای باشد و لوست او مال وی بود و گفته اند
مال باید هر آنگه که بدو باز حرج ماند باز باشد باز و گویند اگر دید که باز ی جنگ بجایی
فرود آمدند حسب ان جمعی راه زنان باز موضع رسند و گویند که باز ی اندر او بیرون
او را با حرام حوال صحبت افتد و در **حکایت** آمده است صحیفی از سخنی بزرگ دید
وطن بکلی می برد و در خواب دید که ان دیو باز ی را بشکافت بگرفت و بر دست
وی نشاند و رو در دیوان درج و ا بگرفت و مصحف بازگرفت و **دیگری**
نامعبر گفت چنان دیدم که باز ی سفید را بگرفتم و در دست من حنفسا بی شد ان گفت
زن داری گفت بلی گفت پسری خواهد آورد گفت تعبیر باز گردید و ان حنفسا
گفت ان از اضغاث احلام است و همان بود و پسری نیا بسته او را **باز**
تاویل دنیا باشد و اگر باز از موضعی زیان از حد معهود بود کار و بار انجا بحسب
این زیان شود خصوص محترفه و اهل باز را و ارطا عبد وس گویند اگر دید که فسحق
عظیم حدث و عامه خلق دران مجتمع بودند دلیل اضطراب اهل انجا باشد و حلم
دکان سلی حد خواهد آمد و ازان خرید و فروخت تمیز نمیکند **باز** تعبیر بوادر باشد
لغو اعمال شنیده عضد کل باجیک یا کسی در صرف او از فرزند یا خدمت یا سریک یا مصحف
یا وکیل و غیب و هنر و صلاح و فساد و قوت و ضعف ان با بیان عاید شود
و در **حکایت** آمده که رای بخواب دید که باز نر او لو نا بود و بر هو لغت

محب را اگر عقل او کامل باشد و عمر بسر بحد استعداد رسیده و تجربه کرده بود نقصان
داشت و گفتند **بازو بند** زری بود بازو بند که از بنجاگ گفته شد او را مکروهی
رسد و از ان سیمین یعنی باشد بنسبت کم از ان و گفته اند دلیل قوة ان جماعه بود و گفته
اند دختر برادر زن بسر خود دهد و اگر این خواب زنی بیند زینت یابد و بازو بند آهنین
برادر خسیس و بخیل باشد **بازهر** را از گویند گوهر حاصل شود بتاویل اگر باشد
و عیش خلم تر بال کم علی حسن حوادث آمد ان شاء الله **بازی** کردن بتاویل کار
دنیوی بود و غرور بزینه و تفاخر لقوله تعالی اعلموا انما الحیوة الدنیا لعب و لهو الآیه و گفته اند اگر
دیدکه با مال مشغول بود کاری کند که بدان واسطه از صالح کلی باز ماند و گویند از حوادث
باشد و بد لقوله تعالی لا ترد دنا ان یتخذ کلهوا الی مراة و ولد را **باس** گفتن
داشتن اهل خیر خیر بود و از ان اهل شر شر **باسبانی** بتاویل نگاه داشتن دلیل مرتبه
و موجب منفعت باشد و اگر ناصحی بیند دین و عمر باقی سخت محفوظ دارد
باشه بتاویل نزدیک بیمار باشد و گویند زود باعیار بود **باغ** بتاویل زن بود
و نیز ان مال و حیوانات و اولادی درخت و طویل عمر ان زن باشد و بستری
ساف دلیل بر بی او چه درخت چون در باغ بیند بخلاف و نیز تاویل باغ کرد امنفرد
باشد چنانچه در لفظ قانون تعبیر گفته شد و طول و عرض عرصه باغ دلالت بر وسعت رزق
ان زن کند و گویند که باغ را آب عبارت از مال قول است کار تاویل اب گفته شد
و قولی دیگر انکه باغ جمع شود و گویند که اب باغ دنیوی مالداتیان نزدیک کند
و بعکس بالعکس و گویند که در باغ رفتن بخیر شود و گویند که باغ او خلل
و آفتی بمنع نتواند یافت و گویند که مال می نشاند او را فرزندی صالح آید

والد بیند کہ سفالو می نشاند فرزندی صاحب ذہر باشد و اگر دید کہ از باغ بیرون
دیگران می شنید او را فرزندی ہنرمند دلیر آید و تاویل باغ بر چیزی باشد کہ
بکار عاقل کریم بتن کردہ اند و اگر در بہار باغ خزانی بیند حاکم ولایتی شفقہ باشد
و گفتہ اند باغ بتاویل شغل مردم بود و صلاح و فساد آن باین جملہ باز گردد باغبان
بحسب ملہ بیعہ تعبیر باید کرد و گویند باغ بتاویل استغفار باشد و استغفار باغ
از خدا بما مقلوبست **باغبان** بتاویل شخصی باشد کہ مردم را بحمد زبان
تحریض کند و ایشان را بہم خواند و جامع لشت میان درختان کہ بعضی را بمردم تاویل
و بعضی را بزن خانہ شرح آن در تتمہ فانون تعبیر تقدیم یافتہ و بعد ازین در تاویل درخت نیز گفتہ
شود **حکایت** آمدہ است کہ تعبیر بحضرت سلیمان علیہ السلام آمد و گفت بخواب دیدم
باغی بر میوہ بودی و حاشا خوکی بزرگ آنجا بستہ بودی و گفتندی این باغ ملک
و خوکان متحدہا آنجا می گفتند صبوحا بعد ازان خوکی بزرگ است و خود ازان می خورد
تعبیر فرمود کہ آن باغ دنیا است و آن خوک بزرگ حاکم ظالم و آن خوکان دیگر علما حرام
خوار دین و دنیا فروش **بافتن** بتاویل سفر بود بخصوصہ و اگر
دید کہ آن جامہ را کہ می بافت بپایان رسید آن حضوصہ قطع شود و گویند در مرد زنی
بود رنج یابد و جامہ از ہر چیزی کہ باشد یکی حاکم دہد و ہر چہ از آلات بافتن
بیند مجنین دلالہ بر سفر کند و گویند بافتن عیب بافندہ را دلیل سفر شود و الا
رفیق خیال تواند کرد و جولاہ صاحبی جہان کردہ شود و گویند خانہ جولاہ
بلوی بود و گویند عیب بوشش باشد باعتبار آنکہ لباس می بافند اعوذ
زند و صوفی می بوشند و شراب صافی بود کہ دنیا اویند و بر اوراج نمایند **با**

بهر نوع که بیند دلالت بر غم کند و کوبنده از ان حسنات مال و فرح باشد **بالا فروش**
شخصی بود که باسرا مردم کوبد و بند از ان جوب شنود **بیالا** سدن دلیل حصول
مرادی بود با سابقی با آسانی بدشخوار بدشخواری بسامان نماند و صادق بدش نیست
کوبیدن دلالت بر درشت خواستن کند و اگر دید که بیالا مجهول رفت و بار نکشت نیم وفا بود
و حکم افتادن خود تقدم یافته و علی الجمله هر که در افتد کوبا دیوار ثابت کوبد با مدل و بسیار
بالات شخص تاویل عمر او باشد بنا بدین بر حسب معهود بادق اعتدال
بود و زیاد و نقصان منوط هر دو دلالت بر قرب اجل یا نقصان مرتبه کند و کفته اطول
دلیل مزید حکمه و شجاعه بود لقوله تعالی وزاده بسطة فی العلم والجسم و اگر دید که با قوت
بر بالا می جست فساد دین باشد و اگر صلاح دنیا نماید لقوله تعالی تلک الدار
الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض ولا فسادا **بالان** تاویل
رسن بود و این دستمه تعبیر باید کرد تا اگر بالان بر پشت بیند زن بروی مستولی
باشد و بالعکس و کوبنده بالان تاویل حادمی محنی بود و کوبنده کیزک باشد و لهذا
تعبیر **بالان دوز و بالان فروش** بخدمت جواری کرده اند و تاویل
بیش بالان شتر خود مطلقا بکنیزک کنند و کفته اند که بالان شتر دلالت بر شخصی کند
که در نقل حکایات سعی کند و رنج بود و کوبنده اگر بیند که بر بالان نشست مدتی
در نعم و نعمه بسر برد و بعد ازان بطاعت رجوع کند **بالش** مسند تاویل
ریاست باشد و دیبا بالشها ازان بزرگ نسبت با بارگاه و لیکن کاتب بود و
زان خادم و ارام و کفته اند زنی باشد اسوار بی دیدن محنی دالله و کوبنده تاویل
بالش بزرگ خرانه بود و ازان کوچک عمده اخلاق باشد و بعضی کفته اند دلالت بر اولاد

باشد مسند علما را نشاید رفتن و منتقا با ویل از مستمندان کمال اند و ان شاید
که عمارا باشی باشد و اب کل با برین تاویل منتقا براحت و امن حرز والی بود باشد
زین حکم زیب حالد دیرت **باشد** تاویل سخن لطیف باشد در باب معاش
وجود دشمن در حق حق با غرض مند غیمن با مرسوم با مکالیل **بانگ** داشتن مرغان
با حوانا وران حق مجمع باشند دلالا بر مصیبه و غم بود بوقت اوار و الرزید کا ارجایت
مرا و را بانگ زدند و او حوالت دلیل قرار جا باشد و بانگ او و بانگ دلیل خبرت
مکروه بود و بانگ وزاری روا شد در حاجت و ظفر بر دشمن و بانگ اسب بشارت با وان بود کی
یا بهادری و از بجمله استماع اسب هیبت خواب ناکسی باشد و حرف و
و بانگ حرفتش جلجل و بانگ کاوفته و بانگ اشتر جع یا عزا و بانگ لشتریم و گفته اند بانگ خر
دیو و نشنیدن بانگ استر سفر بود بهیت و بانگ گوسفند مراد و بانگ بزغاله سلامتی و
بانگ امتو خبر لیز ل حب و گفته اند بانگ آهو گیرل آمد و مال **بانگ** روباه شد دروغ و مجال
و سایه گان دروغ با مسر او گویند و با وی حیله اندیشند و بانگ سیر حوف از ظالم خاصه
از بیشه شنود و بانگ پلنگ غلبه دشمن و بانگ خرس مکر مختفی با قوله و بانگ نهر طمع
و گفته اند کر کسی بانگ بود دید بجواب سخن طمعی بود لذاب و بانگ گرگ خصم و ان
و بانگ سگ دشنام و جدل و قال و نداهد از ظلم و بانگ خوک ظفر بر جا مل و ایجا گفته
بانگ سگ بر مه احتشت دلیل بر ظفر بانگ خوک را تاویل و بانگ شغال غم خوان
ارزان و بانگ گربه شکایت خادم گویند بانگ گربه بجواب دبیر مست تشنیع و
و در دیدن و بانگ موش زیانی از قبل دزد و بانگ سنجاب خلاف دلالت بر ان کند اورا
دمی دلیر حاصل آید و بانگ جرخ خبر بی مکروه یا از ضاحت سولت رسد

بکل الرمینه کا بر بام کعبه بانگ گفت در احوال صنف عامه مثل نعوذ بالله ست صحابه رضی الله
عنهم صالحه نماید و گویند الرمینه کا در حمام سرد گفت در شب محرق افتن و الرا در حمام گوم گفت
حمی بومی باشند و الرا در حمیر نزدیک شرمهام لله گویند مجنس و گویند الرا در حمام گویند مطلق
دلیل قبیله باشند و الرا بانگ جمعه نماز نافله گویند بزرگی عنهم شوند و الردیده با بانگ گفت
مصطفی شان بادی جمع آید و الردیده کا در خانه گفت دنی را بصلح خوانند و الرخانه خود
گفت دلیل قرب اجل باشند و الردیده کا در میان سرای گفت فرزند یا خواهر سنج وفاة
یابند و الردیان گفت اهل او یا بدر یا بعض نماند و گفته اند الردیده کا در کرمانه سرد به گفت
مردم فیض فرود عوة گفته گویند دلیل ضعف اعتقاد باشند و الردیده کا در مادح گفت
مصلح را امر باشند معروف و معشر را اهانت بود بصرف و نحو و الردیده کا بوستر گفت
مسعوف مسر باشند و الردیده کا بوام مسابه گفت در حق زنی حیانه امینه و الردیده
کا بود در خانه حالی گفت او را کلمة الحق گویند و الردیده کا در بازار گفت با سنبه دروش
شود با بعضی از اهل آن بازار وفاء یابند و الردیده کا در لحینه گفت در کار حق حیانه کند
و الردیده کا بود دران یا لشکر کامی یا الوجه گفت جاسوسی کند فوشاید کا از بهر
حدود ان باشد و الردیده کا بانگی گفت از معرشه یا غیب او و نفاق نماز گزارند ظالمی
کند و گویند کا بعد ازان قومی را امامه گویند هر دو وفاة یابند و الردیده کا طفلی
گفت صدق قول والدین شود حنانیک از قصه موسی علیه السلام رویت و الردیده کا در میان
کاروانی گفت به باشد و الردیده کا در میان قومی گفت کا او و اهوانج مراد نه میان
طایفه ظلمه باشد لقوله تعالی فاذن مؤذن بینهم ان لعنة الله علی الظالمین و الردیده کا
بهل گفت عقل زایل شود لقوله تعالی و اذا ناديتم الى الصلوة اتخذوها هزوا و لعبا و الردیده کا در ان

الفاظ زیادت و نقصان کرده بحسب این طایفه خیانت کنند و اگر دیده که با نان سنبیده و مروه
و شب بخیر بر ارکاده باشند بروند الله یا شمره باید و بنگلس با کلس و لفته اند
مراد دیده که با نان کرده بقدر حال مرتبه باید و قاصه لفتن و شنیدن مردود لاله تو انعام
این بحال سنه و جماعه مورفتی که ارای جمله حاصل ایکه **بانیس** ساول بوسه باشد یا سیر
خوشی و بسیاران لفته بود بقدر انا بینند تعبیر **بای** بعضی بمال کرده اند و بعضی
بوالدین لفته اند زلت پدر و اران جب مادر و لفته اند هر دو یا مادر و پدر باشد
لعب فرزند پدر سبب باشد و پدر بصدر بوصلاح و فا ران بای جهان تعلق کرده و
اگر بیند که دو پای او با سمان رفتند پدر و مادر شی وفا یابد یا اگر بیند که پای او سست
شد خلل بمال او رسد و اگر دیده که پای او را کرد زنی عورات ناسزا روی او کرده
که پایش برهنه بود در دله و رنج افتد و اگر دیده که پای کسی بخورد مرد له دین و دنیا
یابد و **شخص** دیده که پای او از منال بود اسیر شد و گویند اگر بیند که پای
والی از قلع است مال بسیار بدو اول رسد و اگر مرد دو پای خود را از فلز یات بیند
طول عمر و ثبات مال باشد و بعضی ایشان بر عکس بود و لیکن دلالت بر ان کند
لفو تعالی ولی علی الاعرج حرج و لفته اند عیب طالب شود و اگر مردی پای زنی را لنگ بیند
در امری ناقص شود و اگر دیده که پای او لنگ شد و لنگان رفت در کار خود طلبی و اگر دیده که پای او
پای دیگری بریده بود و براه می رفت یکی بمال مصروف شود و اعتماد بر یک
نیمه مالی داشته باشد و اگر دیده که پای او بدو پای شد و گویند اگر دیده
که پای او لنگ شد یا منخلع شد یا نوعی از انواع خلل یافت چنانچه مجروح
شد پسر بیمار شود و اگر پای او بریده شد و اجنان بیند کسی دختر او را بخواهد و الا او را

دهن آید و اگر پای خود را در بینی بیند صحیح باشد و اگر عامل مرد پای خود را بر بیند
معزول شود و مالش تلف کرده و گفته اند دیدن او انقصان مال باشد و هلال نفع و اگر دید
که بیل پای او بریده بود بیل نفع مالش بود یا بوجهی از وجوه ازدیاد یابد یا مالش باز ماند
و گویند اگر دست و پای او بریده بیند سفری سخت رود گفته اند در دیدن نقصان مالی باشد
و اگر دید که پایش برستوری بسته بود از مقام خود باضطرار منتقل شود و اگر
بر درختی بیند نیکو باشد و سنخ حکم صوف مال او درخت حکم زند و گفته اند زحمت بردن
ثابت قدم موقوف ماند و اگر دید که پایش بچوب بسته بود از فعل صافی محبوس شود
و اگر بیند که پایش در چاهی بلغزید از کار دین و دنیا باز ماند و اگر دید که بر تو لوبخت
پایی بجستند غایبه کار طلبد و اگر بیند که پایها متعدد میزند عاقل را دلیل اثره ما
و دیدن او اذیاد تی مال و جاه بحسب حال مال ضعیف جسم را دلیل ذهاب نصر شود
و سیر بر نفس را دلالت بر جنبش و ضرب کند و گویند اغنیا را مرض باشد و در آن
حالت بساعده مردم محتاج شوند و کسان که پای ایشان بریده باشد باسفار و محبوس
گردانند که بانفراد تردد کند بدر آمدن شود اورا کمیسر شود یا ملازمه موکلان
نتواند بود **ران** بتاویل خویشان شخص باشند و قوه و ضعف و صلاح
و فساد ان بایشان عاید شود و گویند قوه شخص بود و ران راست خویشان
پدری باشند و ازان جب مادری و اگر دید که گوشت ران او بیفتاد مال ایشان تلف
و اگر دید که ران او بریده بود صله رحم کند و اگر دید که گوشت ران خود بخته
خورد مال ایشان بر ضا ایشان حرامی و اگر دید که خام خورد بالزام خورد
و اگر ران والی را از من دلالت بران کند که خویشان او بر معصیت دلیر باشند و در

حکایة آمد شیخی با این سیرت گفت که بخواب دیدم که رام شیر خوردن
و خوب بروی رسیده و مردی از معارف گفتش تا موی از آن بزرگی کشیده گفت ترا فرض
باشد و تیل از خوب تو بازارند و چنان بود و **هندویی** بخواب دید که ران
بوکایه او ضعیف ماندی و با بر همن گفت و تعبیر کرد که ضعیف حال و نیاز بحال شود چنان بود و
زانو علی الخصوص بتاویل الکتب معیشت شخص بود و کسر و حیران باین
جمله تعلق گیرد و اگر دید که بعلت از زانو بکشید بسبب معاش در رنج افتد و کوبند
زانو دلالت بر قوه تمیز کند تا زانو اجلونه بیند و گفته اند اگر زنان قوی بینند شاید که مقصود
بمراد کند و اگر حوض زانو ضعیف بیند جای خوف باشد و کوبند زانو بتاویل برادران
و شوهران باشد و بحرام چه زن مرتبه خادم بدن دارد و زانو مصحلم دارد **حکایة**
آنند که شیخی چنان دید که ساحی تیغی از زانوی برآمدی و با ارطاسیوس گفت و تعبیر کرد که
او را عرض مشقتی صعب از آن محل طاری شود و او را ناسور شد **ساق** موضع
زانست بود و زن را مرد و هم بیچیدن ساق بد بود لقوله تعالی والتفت الساق بالساق
و کوبند ساق دلالت بر عمر شخص بود و کوبند حکم زانو دارد و اگر ساق زنی مجهول بیند و بعد
از آن او را بشناسد او را یا زنی دیگر را بخواهد و اگر بیند ساق خود ملبوس بیند
حال دین و دنیا او نیکو شود و اگر زنی شوهر باشد شاید که او را بخواهند لقوله تعالی
فکشفنا عن ساقها **کعب** بیک قول فرسنه منار باشد و قول دیگر در احکام
پای بنظم یافتند **قدم** که عبارتست از بیخ پای دلالت بر بنیه شخص و بضاعة او کند و اگر دید
که بیخ پای می رفت قرض بروی جمع شود و **با شنه** دلیل انتظام کار بود و شکستن
آن نداشته از سعی ضایع و اگر دید که پای او جز پای استر یا گاو یا خر باشد منال مرجع بود

بنده تو باید صد کرجین بای دد بینده مال حرام حاصل کند و در **خمایة** است
و تعبیر باین سبب گفت بخواب دیدم اموی بسیار در ساق داشتم گفت قرض بسیار دارد
جمع شده در زندان وفات یابی گفت این خواب در حق تو بد بیام ولیکن چاره فرمود و در زندان
وفات یافت کوبند حمال هزار درم قرض مرد و شخصی بعد از وفات او وصال کرد باین **مندویت**
بخواب دید که ساق او کج بود این را در حق گفت باز نیاید و نا کامل شد و جان سپرد **بای او بجز**
نا ویل مرد را غم بود فرزند را شوهر یا امر از خوف و کوبند همه را دلالت بر دین بود یعنی ازان
زین نقصان دین بود یا عرض و **باکند** بر بای دلالت کنند و گفته اند در ان موضع
که این مرتب بیند زنی خواهد و متیم شود و اگر خود را بای بند در صید بیند دلیل ثبات دین
باشد و کوبند اگر بای بند با خوف بیند دلیل سفر بود و اگر نه اینجا مقیم شود تا دیر ماند
و اگر پای بند بجای بار کرده بیند سبب تعبیر باشد و اگر دید که **بای تابد**
بر بای بیچیده بود نامی بجهد سفری کند و اگر دید که ان بای تابه بنی رفیق متوجه بیابانی بود
دلیل اجلی کامل باشد و اگر دید که بای تابه با خود داشت مال بای بد **بانکا** بلفظ
سرلین دان می آید **یابندانی** دلالت بر حوالت کند و کوبند اگر دید که با بندان
نفس کسی شد معلم و مؤدب نفیس لکن شوخ و بعکس بالعکس و کوبند در کاری یا در جایی
ثبات نماید چنانکه مثابه نهال اند و کوبند بایلس ملائی رساند و اگر بر عکس بنده زنی شریف یابد
افوله تعالی و کفلها زکریا و اگر دید که کفیل طفل شد دشمنی را نصیحت کند لقوله تعالی یلقفوه بعض
و هم ناصحون **بیس** نا ویل دشمنی بزرگ دلیل باشد اما کریم بود و اگر دید که پسر او بخورد
بر دشمن ظفر یابد و بوست و صوف او بنا ویل مال باشد چنانکه در حکم استخوان گفته شد و در
خمایة آمده که یکی از احبار بود بخواب دید که بچه از بهائم بیرون آمد که

وبرو وی دفعین طواف کردی و نوران جسمها و دهانها باد در خیلی و کوبند قرطانه
جای برکنار و حرم از مقام خود متبرج و منصرف می شدند و میچ ملحای ملی با فتنه و
دران مقول بید ارشد و تعبیر عظیم حسن و سبب ان بر سبیل تواطی ری کرد تا بعد الحاج
صورة ان واقعه باز رانند و گفتند تعبیر این چنان گفت صورتی شریف از ان زمین خروج کند و
دعوی نبوة دامنه باشد و فصیح و سخی و محبوب بود و با شاه رعیت شود و دین بهود
این امضوع کند و اموال را بتاراج دهد و عاقبت بتیغ علیه السلام صعقوت پیوند **بت**
پرستیدن دلیل افترا باشد بر بار تعالی و اگر بیند که بت زرین یا سیمین پرستید
بمعشوقه تعلق و تقرب جوید و اگر ان بت چوبین بود با منافقی در دین نفاق
ورزد لقوله تعالی کانهم خشب مسندة و اگر بیند که از چوب مزمار بود در مجالد و کلام باشد
و گویند بت دلالت بر پسری تورکند و گویند بت بصورة آدمی بیند دلیل اولاد بود و اگر
بیند که بت مسین یا رویین یا اهنین یا فلعین بر سنت عرض او از دین و دنیا باشد
و اگر بیند که در **بتخانه** بهوکاری عافلانه کند و صادق رضی الله عنه گوید بت بتاویل
شخصی حقیر باشد با افسون کرد **حکایت** کنند که شخصی بخواب دید که انی بر زمین
قایم بود بی که سر از زر داشتی و سینه از نقره و شکم از روی و ران تو کانه از امر و سفال و سیلی بر وی
آمدی و او را خرد کردی و بر جای وی بنشستی و بغته گرمی بلند شدی و دانا گفتی که حقا مر
او بود تعبیر کرد که مختصر لکن بیت است که فرمان ده ملوک ارض اوست و مدت ملک بعد
از و آید بابت مرتبه بر سند چنان که نقره از زر کم باشد بدین که دیده بعد از هلاک
خروج کند که ابو جعی از وجوه قوی باشد و بو جعی ضعیف چنانچه در اهن و سفال بتا مران
کرد و بعد از ان شخص قوی نرطابه ضعفا بیرون آید و بو مملکت استیلا یابد

ومدت او حین بقا کوه باشد **مثل اهنکران** ساویل بزرگی باشد که باشد
بامال نعم حنا انجه در ناویدان اهن رفت و اگر عیب اهنگ بیند کنایت بوسندان میزد
میان تو بزرگ سخن چینی کند **بحمر** نباویل مال باشد وسعه عیش با مایه علمی یا بنا ولویه
بیک مرتبی مطلق سنا بیش بود و منعکس بالعکس **بذل** ساویل بیضه باشد مثل
استاد و شیخ و طبیب و الاباء ثلثه ابوالولاد و ابوالتربیه و ابوالتعلیم و عم مجتهد العم
منزله الاب **پر** ساویل مال بود و اگر دید که بر هشت و می پرید مال شهری
یا ولایت بحسب پروانه پرکوبند اورا و پر لیمون و لغته انه بسفر رود و اگر دید که از ان
بریدن ملخص رسید از ان سفر بمقصود رسد و اگر پرنده باشد زوال شغل
و اگر دید که با اختیاری بریدند و فروی آمد مراد ات او بحصول پیوندد و اگر دید که
بجانب قبله می پرید سعد بی کند و زود باز اید و منافع بسیار او لاد و اگر دید که ای
بزمی پرید بحسب مال از نفاع بهم باید و لغته انه ای پریدن دلیل خوف و فقر باشد
و اگر دید که بنام دیگری می پرید رزق خود را بدان بود و رزق دیگری بخواهد یا کیست
خود و اگر دید که از خانه خود بیرون پرید یا آنکه پرای محمول پرید اجل و بی نزدیک
باشد و اگر دید که از بی مرون پرید سعی کند و اگر دید که از روزنی بیرون پرید
بکند و اگر دید که در حال پریدن خلقی بود مسافر بجوانب باشد و مریض را
دلیل موت بود و پر سباع انواع طیور خواهان باشد که خواهد که پرد و نتواند یا آنکه در
پریدن پای در مواماسته یا نفرة و منفض را پریدن مرگ و جوه دلیل مرگ بود و سوا
زاد دلیل حرکه و نزدد متواتر بود و مرکه در حال پر بود که خواهد که از ان بکند
جز مریض و اینجا نیک باشد و اگر دید که پر می ریخت بخلاف پر مرغان

بخلاف مرغان مباشر کاری بزرگ بینند اگر مردم از ان منصب شوند و والی را بر وی
بغایت نیکو باشد و مرتبه یابد و رای مثال خود و اگر بیند که بر کوهی می رود بدین
معنی یابد و برد نیکو و ولایه سزاوار شود و اگر بیند که بر چیزی افتاد آن چیز زوال شود
و اگر قابلیت هلاکی نداشته باشد رخطا بی افته یا مرضی یابد و اگر بیند که در پرید
در هوا پنهان شد و باز نگشت دلیل مرگ شود و گفته اند اگر بیند که در هوا می پرید بیمار شود
و صحت یابد و اگر بیند که با مرغان می پرید بصحبت قومی غریب افتد و گویند این خواب اشرار
و صیادان را بد بود و اگر بیند که بر تخلی یا محفه خفته بود و بر سر حفش یا مثل این
بر سر حفش یا مثل کبر می پرید مرضی مخوف یابد اما عازم سفر را نیکو بود و گویند بال
دلالت بر عمر شخص کند و الی ربطیه بجناح علت و مرجند بال خود قوی نبیند مدت او در بستر طلبه
عالی تر باشد و هر حکایه کند شخصی یا این بیت گفت چنان دیدم که در میان آسمان
و زمین می پریدم لفب دلالت بر کسب و معنی مال دهد دیگر لیکه چنان بیند
که بیرون رود دوستی که نام او موافق نام شهری که نشیمن یونان بود بدان شهر رفت
و نکی کداشت حکیمی تعبیر کرد که بیند سفری کند و در ان شهر که سمی ان دوستست باختیار
توقف نماید و چنان شد و ازوی پرسید نگاه قید اختیار بچه علت کرد گفت بدان سبب
که دوستی بای او گرفته دانسم نبود بیچ حکمی و می در ان توقف نمانند و بعضی از حکما
پرین در تاویل لابل و تعبیر آسمان تقدیم یافته و پر کسان روی زمین تاویل میکنند
جلد باشد که از ایشی و صحت معاش مردم کند و حکم پر اد در تاویل کون باید طلبید
و پر اد در تاویل نفیض باشد با پر بال و بالعکس و گویند هر اد در دل بر سلاح و
گفته اند اخال اخاک ان من لا اخاله کسلاح ای الهیجا یعنی سلاح دیدن

ن دلالت بر اندیشه کند و خود دشمن مضرّت باشد بنابر ترشی باشد
شربت ان اگر شیرین باشد به باشد ما حلاوه ان جاشنی دافع ان مضرّت شود و گفته اند
بعد ازاویل شخص باشد و نبوده انرا بعد الحمامی خوانند باعتبار انکه وقتی می رود بنبات
حسنل شود و در حکایت آمده که شخصی بخواب دید که شاخی بدهن بنده انبوه بر آمده بعد
یکسال وقتی تعبیر کرده گفتند که پای او بخوشد و بعد ازان وفات یابد و جنابچه بنبات از جماد و بید
ربط بتاویل لهو و لعب و لذت و مجال باشد جواز ان مشابه کلام نیست
بحقیقه کلام نیست و گفته اند که مبنی بر ان شاء الله صحیح شود و شاید که مناسبتی بخلاف واقع
و گفته اند که بستن او ربط میدهند بباطل بضاد مدد و گفته اند که ربط دهل بن سازهای زنند اهل
فضول را نی و عصبی عظیم رسد و گفته اند که ربط را شکست یا بنیان از دروغ توبه کند و گفته اند که بربط
و رابربطی حال بحسب رتبه خود جاه و مال و عمرة یابد و اگر کسیکه در بدایت بربط نداند در
خواب بیند که در ان عمارتی صورت کرد اهل علم بود در تفسیر و فقه و قصص مشخص شود
و گر جاهل باشد گاه دین کند و ازان ملامة یابد و گویند الوا و از بربط شنود خیر زیاد
بزرگی بوی رسد و میان ایشان دوستی افتد و از و منفعة یابد و گویند صاحب زا و عطایی یابد
ابدال صفت جرسود و طاح رافضی که در حق جمعی کند و گویند بربط دلالة بر بزرگ
کند و از همه خود منفعة باشد و هر گاه که عمد و گاهرا تی خود را با آواز و ضرب و قاعت
او در هم بیمه بزد بمنزلة جامها باشد و بزد خطوط دین را به از دنیا بود و الان
منقش بر عکس ان باشد و گفته اند بر هم بنه بزد دین بود و از ان ابلیس زنده و ملعون
بود و بهترین بزدها که بخواب بیننده بود بنایی باشد حکایت
لشه ابو صدیق رضی الله عنه بار سول صلی الله علیه وسلم گفت جنان دیدم که او بود

یعنی بوسیله بودم و دود قصه بوسیله او بود و بر کیاه حنظل حی کرد [illegible]
دایه ای شود یعنی کهم فرمود که بدو کاه دلالت بر دو فرزند دارد که به [illegible]
شوی و قصه دو کانه دلیل آنست بعد از دو سال دایه ای با شیر کیاه قوی به نی شیر
خصومتی باشد که از هر کدام به قضا یا پیش آید و کلاب که از ان ضایع و ضرر شود

بد فروشتن تاویل شخصی بود که دین را به دنیا اختیار کند

بد شدن تاویل در رعایه بی باشد خاصه چون بیند که
در دست دشمن

بد خریدن تاویل شخصی بود که
تفحص مال مردم کند تا به خیر و شر احوال واقف گردد نحاس تاجر حال غلامان
و جواری مطلع شود تا توسط نتواند کرد و لونیدن بد فروش دلالت بر کسی
کند که مجموع تمام معایب عیوبی و فعلی باشد و اگر بد فروش دانید بصحبت چنین
کسی گرفتار شود و لونیدن دویه نحاس جوانان دلیل خیر بود و از ان غلمان بر علم
آن چنانک در تاویل غلام و کنیز کل معلوم شود

بد دلالت بر حوفی کند
که آخر آن امن باشد و نهایت از بسته و بسته به از اول او بخیر بود و اگر دید که بر دست
او بخه است یعنی باشد از قبل عورات و از ان دکان یعنی باشد از قبل معیشت و از ان
مسجد یعنی باشد از قبل دین و از ان خانه غیاشه از قبل دنیا و کوبیدن اگر
سپید بیند یا میسر عاقبت ان عا[illegible] و اگر دید که [illegible] ذلیل شود عرض
صاحب برد شود و اگر دید که کلی از بدن دید سفید همچنان عرضه او کند و بدن
معروف و مقام معروف بعینه همان باشد که دیده بود هیچ نفع و ضرر از ان نیابد
و گفته اند بزه نوا کبر را به از ان اصلاح بود فعلس بالعلم و گفته اند از ان کند

باشد سریع الزوال وانان اهنین بر عکس این بوده بود صعوبی او او نخنه بود
وی حسد ما نه و آرزو دیدکه این بر داشته بود او یل ان معلوس شود سر او مخلوف
شد دیدکه **بر دار** شد عزیز او بیفزاید و مال حلال یابد و حاجتش
باشد **بر لگن** تاویل کند کار باشد و روزی حلال و زیاد حلال
آبی احکام در تعبیر تخم کاشتن مهام رفتن سالیه تعالی **بر نی بگن** تاویل
یعنی با فضل اعمال قیام نماید للاصلاح فی الفلاحة **بر سام** بیند جراحة باشد
ما چیزی عقوبت یافتن ان از والی والی دیدکه **بر ستق** یافت
یش بسلامت مراجعت نماید یا مالی یابد و لفتند اند بر ستو را تاویل خرد عنان عسکر
ی عبارت یا غلامی مقبل و از عرایب تاویلات است که یکی بر ستو را تاویل مال
ام کرده اند و بسیار را بمال حلال و الردیدکه بر ستویی را بلوفت بزنی ستم کند و الردیدکه
ین ان بود که در خصومتی افتد و الردیدکه بر ستویی از خانه او بیرون رفت حوبشت
ان وی بسفر نقله علی الجمله بر ستو را بخواب مبارک نهاده اند باعتبار آنکه آن اقل ارتفاع بر اید
جه ابر کات عالم لذت و نامداد و ما آوازی دهند و الیمن فی اول النهار و لفتند تاویل
ستق بزن او لیست چه بیشتر اوقات بیمار و خانه می باشند و چاپاسب کوید الردید
بر ستویی شد و افتد حال دردان باشد حکم **بر ف** الرء در ایات
سرب الکتاب استنباط رفته بدین این نین لفتند اند که لفکر کنی میرم باشد حاصله
جون بالا یکه ستک برف غالب تعذیب و آبی باشد نسبة بارغیه لقوله تعالی ما نزلنا
ین الذین ظلموا رجزا من السماء ای ابردا برف بود و نشانهای بارید سنعدت
ن با مضرته لذه هو عربون برف در تابستان دلیل بر اهانت و عناشوه و صلاح

والدید که بر سر حرف ایستاده بود در بند افتد و الدیدن که برف بر مزدوع نشیند
باید حکم باران نامه باشد و الدید که جامه و فرغ برف بوشیده بود
انج در باب برف گفته شد مکرر باشد و گفته اند دلالت بران کند که بیند صاحب حرم و
محتاط شود و جاسوس گوید برف دلالت بر محط کند و الدید که برف بارید دشمن
مال و جاسوس بیرون آید **برف ناب** در لغت ازدحام مردم گویند تاویل
شخصی باشد که مردم بوی استعانت نمایند و در دفع خصم و فقیران و استغاثه کنند **برق**
برق تاویل حازن باشد و گفته اند که مایه ایمن باشد اما قول اکثر وجه اصح
خیر ببرق است و الدیدن که برق را گرفت یا اتوان بوی رسید او را بکاری خیر تحریض
کنند و مژده او را وعده داده باشند تعبیر برق را قوا بخواب بینند ان وعده بوفا رسد
و گویند برق دلیل خیر و منفعت باشد لقوله تعالی یکاد البرق یخطف ابصارهم
کلما اضاء لهم الایه و گویند الدید که برق جامه او را بسوخت ان سال بعد از قضا الله
از مرگ ایمن شود یا گویند زنی مریضه بود در ان مرض وفات یابد **برک** تاویل
زین ببیند خلق شخص بود که اوان برگ را ناله بیند دلیل حسن خلق شود و تمسک بالعلم
و تعبیر ان نیز مال گرفته اند والله اعلم **برگ** قطایف و طیرهای دشت نجابه
در تاویل باز بیان خواهد شد ان شاء الله و فی نفس الامر دلیل سبب محرق باشد
برگار تاویل مهندسی باشد که احاطه در ملک او واقع شده و گفته اند بحسب
انگ دوایر است با خویشان جنین مناسبتی حاصل باشد **برگستوان**
دلیل سوال کار باشد و ظفر بر دشمن **برنج** مظنه خرج الزحام بینند دلالت بر مال
کند که از تجارت برنج حاصل شود بعضی اکل بینند و بان اعتیاد مال یابد برنج هاریدم بخواب

مال کو و اجی سال تلف بخمه مال بی رنج باشد و الا بکوشت بخمه بینه فاید ان زیادت بود
تلف مال و رنج خواهد تا ویل ان غمی باشد بحسب نوعی **برج بشیر**
رنجی باشد باعتبار ترکیب برج و شیر و برج بر مان کواکب دلالت صنعه کند و
بوینده آرزو دیدار برج بسیار دهد بانواع طاعات و خیرات قیام نماید لعوا علم اللہ
الا رزقنی **برج** ظرف مال بود کاربند و چیزهای نماید بی انکه از جهد نصارت
بدست آید **برج** طرف ایشانست و دیگر انکه نقل میکنند از حالی بحالی ابنی ادایل عبارت
میکنند بر چیزهای و الروج بعضی بر انند کاسب بود **بروانه** تاویل این بیدق
نادانی ضعیف باشد اسخن ریاکار از حد خود کوید و زفین مال اخود جوید و الر
دیگر بر انند از بس لبنت او دیا مد ولو را بلوغ ازالت بکارتی کند و او را ابرکت ابنه
و نوعی از ین جنس کالبنت چون جراغ نماید و در عرفی از ابواعه خوانند تا ویل مردم
محمول کالبحر و منها دنی حرکت مشغول شوند تبال باشد و سعلی بالعکس **بروت**
تاویل بینه صعب باشد و در مال ان قوه بود و بیراستن ان دلالت بر تشریح کند و الر بینه
اسعد ست توفیق توبه یا بد و الر زنی بینه کاتکل بموتی مانند باشد سیال بود و
بسیاری آن مهموم زن رابد بود و دلالت بر عم کند و نقصان آن در جد سنه است محمد باشد
احکام **برج** قول ابن سیب انست کالرجل بینه لمحتسبی محتاج شود و
بعد از بنه تی حاجتی روا شود و الرقوی بینه احتیاج او بدا بی باشد و تخیر
در حصول مراد او تاخیر افتد و الرجوی بینه حاجتمند دانایی فصیح لهجه بلی کا او
رو بنا بد و الرسطان بینه محتاج بدلیل شود و مقصود او در تعویق انه الله و الر
اسد بینه مرد جلیل و مالی او از پادشاهی بحصول پیوندد و الر سنبل رابینه

بیان اناء وعدد و تعبیر کوسبند گفته آید ان شاء الله **برهنگی**
بانواع تعبیر کرد اگر خانگی خود را برهنه بیند و شرم دارد و پوشش طلبد زائل
شدنی باشد و فضیحت نیابد و اگر دید که شرم نمی دارد و پوشش نمی طلبد رسوا
شود اگر چه مکان خلیل خویش باشد چنانچه در قصه ادب معترضان بدان رفته و اورا
دران موضع حدود احسان بیند دشمنان باشند و بدیشان غالب آید و گویند اگر
بیند که عورت را پوشیده ایشان بروی غلبه یابند و گویند صالح را عفران
و طالح را خذلان و اگر دید که ازاری بر میان بست مرد کامل الوجوه خیر باشد
و اعتماد اندر امور مهمی خود را برهنه بیند و عورتش مکشوف بود و ازان شرم
ندارد سفر باشد و بداند که این برهنگی بود طاعت لذت و عورت معصیت بود
ظلمی را احیا یابد و مریض را شفا و مدیون را قضا دین و خایف را امن
و مجرد را متاهل عاجل را عقل بود و دیگر انرا نومیدان و گفته اند برهنگی
الله اعلم بالصواب و الله اعلم بالی الکریم که جامه این بیرون کند دشمنی مخفی
العداوت بروی ظاهر شود لقوله علیه السلام اعدی عدوک الحدیث و او را
بود نصیب بخصومت کند و در فتنه اند الله جل جلاله چون در قصه آدم علیه السلام و ابلیس علیه
اللعنه رفت که حیث قال الله تعالی یا بنی آدم لا یفتننکم الشیطان الایه و برهنگی
ن الله بر سعد و صحت دین گفته و حکم این در باطل باری رفته و اگر دید که

[illegible]

می کردند در طلب مال سعی کنند و حکم مرکوشتی از مقام خود باید طلبید و **بریان کن** تاویل تمام معبران موجب اطفال باشند و گفتند اگر بیند اگر دید که پیش بریان کوبی می رفت ناچیز بریان خورد و اورا بسیری باشد ان بسر را طعامی سپارد تا اورا بریت کند و اگر دید که ان بریان را بخرید علاجی یا کنیزکی باجارت بستاند و حال انکه نیکو موجب وریزی باشد و اگر دید که خود شوی اشتر ولایه یابد و از انجا مالی بظلم حاصل کند و تعبیر شوی بطبیب نیز گفته اند و گویند هر که بریان تاویل نبرد انا باشد و اگر دید که بره بریان بخورد چیزی از کسب لئیم فرو نخورد بخورد و اگر دید که بز غاله بریان باوی سخن گفت باوی مکر کند و بجا ناید چنانچه صحبت رسول صلی الله علیه و آله در قصه خیبر مذکور است که بز غاله بریان مسموم بحضرت رسالت آوردند و باوی سخن گفت بیقین از ان تناول نفرمود

بریان فروش تاویل شخصی باشد که مردم بسبب او فراخ عیش و خوش زندگانی باشند **پریدن** در تاویل پریدن رفته و حاصل آنکه کوچ جایی بد بجای دگر **پیران** ان پریدن بود دلیل سفر **پیراهن** تاویل پیراهن نیکو نماینده بزاز دلاله بر مردی بزرگ مسلم گفته اند شاگرد مردم فرمایند و صادق رضی الله عنه تعبیر دیدن بزاز بآرایش فرموده و گفته اند ازاین بزاز و ازان بزازی باسانی **بزباز** تاویل غم بود و خوردنش بتاخیر بدین باشد و حکم **بزشم** در تاویل بشم خواهد آمد **بزغاله** تاویل غریبی شوم باشد یکی گفتن ان غنیمی بود که از بادشاه رسد و خوردن کوشتش مبین سبیل و غوج و مبشر مبین حکم ماده و حکم بزاغاله و بزغیل در تاویل بابد طلبید

بساط بلفظ زیلو بیان دو قدیمین **پست** دلیل سفر و قناعت باشد
و خود دشمن غم و تفرقه و گویند دلالت بر خشن دین کند و سفری خیر
در تقیه و تزهد و ایمان خیر الزاد التقوی منقولست از اصحابه رضی
الله عنهم در عزوات زواد از پست می ساختند و حکم **بستان**
در بلغط باغ تقدیم یافته **بستان افزون** بناویل این سیرت نشاط باشد
نیوی و لعله اند از ابوفت خود بیند دلالت بر زن صنع صاحب جمال کند
و اگر بیند که از ابر کند از وی عمارت نماید **بستان** بناویل این سیرت
دختر بود و صلاح و فلاح از وی باز زاده و اگر بیند بر سیر بود یا سیر از آن
روان شده دختر سلی بقدرت ان مال حلال یابد و اگر خمن بیند مال حرام یابد
بلی اگر این خواب زنی بیند نسبت با او سیر و خون مرد مال حلال یابد و گویند
از صرد بستان خود را از دل مایه بزدگتر بیند جنابچه در نظر او حسنتر نماید
و او را فرزندان آید و ملکی چند تملک نماید و اگر بیند که بستان او بر سیرت
میوه دار بیند خیری بکرده شنود از کسی که او را نشناسد و اگر جوان
خواه مرد و خواه زن دلالت بر عشق کند و اگر زن با مرد بیند که اهل او سیر از
بر فقیر را سیر می دادند او را مدد و امحبوس گردانند و گویند اگر زنی بیند
که باغی و راسیر می دادند ثواب حرامات بر مرد و مدد شود یا مرد در حبس افتد
و اگر خورند حامله بود وضع حمل او بسلامت باشد و اگر زنی بستان خود را بیاغ
رحل معهود او بخته بیند با نداز ان غمی بوی رسد و اگر زنی در بستان خود سیر بیند
بر حواسد و فرزند او بد و عاقل و توانگر بود و اگر بیند که سیر ان از وی

ی ریخت اسباب دنیا بروی ویران شود و اگر این خواب زن جوان بیند عمر
دراز و کار باسانه یابد و آسان شود و اگر حامله بیند فرزندی بکمال خلقت آورد و اگر این خواب
پیر بیند درویش شود و درویشی راسخی باشد و بکار اشوهی بود و طفل را
وفات و گفته اند این خواب فقیر را غنی باشد و طول عمر و قیام بحال مراد آن
و اگر مرد بیند که بستان زنی می میکیل معاش بروی تنگ شود مرضی طول یابد
یا اگر او را زنی حامله باشد فرزند ذکر متولد شود و اگر این خواب
زنی بیند دختری زاید و گویند اگر دید که از ان شیر خورد مال و مکسب یابد و
گفته اند بستان مرد تاویل زن بود و از ان زن دختر وی و باین نظر گویند اگر زنی
بیند که بستانی در زیر بستان وی برامد دختر ان او بود و اگر هر دو بستانها بر دل بیند
و دختر را بشوهر دهد و حال ان بغایت نیک شود و اگر بیند که از بستان خود
شیر می خورد خیرات بدختران یابد و اگر بیند که از بستان دیگری شیر خورد غلبه شود
و اگر بیند که در بی شیر از بستان بروی می تخت محبوس شود و اگر بیند که از بستان
خود شیر می خورد می رفت ریاضی بوی رسد و اگر دید که بستان او بسوخت از مرتبه
خود بیفتد دختر او بحرم بارث رسد و الا بقدر پایه خود فایده یابد از و اگر دید
که تمام اندامها او بستانها بود اهل و اولاد او بسیار شوند و اگر عرب باشد
و مال و بستان او زیاد کردند و اگر زنی بیند که او را بستان او بخیر بود بمراد
فرزندان او بود و اگر مردی بیند که در بستان او بخیر بود بمراد فرزندان او بود
اورد قوله علیه السلام رایت فی لیلة المعراج امراة معلقة بثدیها فعلمت ما جرمک
یا هذه قال کان هذا فعلها و فسره و گویند بیند که جمع زنان بستان بهشت

ورسن
رفت
بود
بود
بود

بعد رفعه ان و آلرد یدا بر بسته رفت به منزلج جنان بزرگی تصرف
یابد و آلرد یدا ان بسته ملک او بود وارث صریحه ان بزرگ شود و عمارت
حوالی بسته دلالت بر اتباع و حواشی لس بزرگ کند و زمین بیرامون بسته دلید
ملکه و سعه خالی ان بزرگ شود **پشم** ناویل این سبب مطلق مال بود و بدیکر اقوال
مال را حیوانات رسد و آلرد یدا بر پشم خفت ان جمله زنی مال یابد بحسب آنکه
خفیده باشد و نایل بر پشم و مرغ بیش بود **پشمین شلوار** و الی رادلیل
رونق و لایه یابد و دیکر انوا ان جامه پشمین بخویش ؟ ناویل شلوار بلست و
شخص بعد انوضع پشمین شلوار هیچ بیع دیکر نمی بوشد و حکم **پشمینه فروش**
در نا و نا جامه یابد طلبید **پشنجه** شوی کرانوا ذر لغه مرشنه اوند
در ناویل شوی مال مذکر است **پشه** ناویل حوالی فقیر نا کالی
خفیف باشد و آلرد یدا کر بسته پشا بروی غلبه کرده اورا می کزند ندر
زیان عوان افتد و ممکن کر اورنایی افتد بحسب حوالی کر اوی ملیه اند و آلر
دیدا کر بسته در کوش یا در بینی یا دهان او رفته بود اندک دغدغه در خاطر او با
دید آید اما بسیار باشد نکویند آلرد یدا کر بسته در کوش او رفت دلیل خیر و برکت
بود و عزت او زیاد ت شود و آلرد یدا کر در بینی او رفت و بیرون نیامد علالت
بینی باشد و آلرد یدا کر بسته می خورد زنی دینی ناخیر تناول کند و آلرد ید
کر بسته در شکم او رفت اختلاط او بمردم سفله باشد و اندیشه ان مال حرام زنی نماید
و آلرد یدا کر بسته یا مکسی را مکشت براحتی بوی **پشیمانی** ناویل این سبب مال
بود و لقه اندیشه کل زنان کر نشم باشد کویند مردی صوتی بود و آلرد یدا کر باوی

ان ذبح تواند مرتبه یابد و اگر دید که بط می خرامید و الی طایفه اکابر نجاط احمق شود و نسبة خیانة و سوء الادب بسبب کراهیتی که در اصوات ایشانست و اگر بیشان فاخته مالی یابد و صادق رضی الله عنه گوید بط سفید نیاوبال بود و اگر سیاه کنیزک و کنیز و مال زن یا کنیز ک بود و اگر دید که بط خورده ذبح تواند تخواسد از همسایه بط آبست و حلم **بغراخانی** در آردینه گفته شد **بغل** تاویل این سه سر مال نماند یا مال وصی بغال دلالت بر صواب کند و صاحب این دلیل اقتدار افتد بر حاجت و اگر انرا بسیار بیند بحلال و جمع مال کند از مرعلم یا ولایت یا نجاب یا غیر ذلک و اگر دید که دستها در سر بغل نهاده بود بر دشمن ظفر یابد بقوله تعالی و اضمم یدک الی جناحک یخرج بیضا من غیر سوء و گفته اند ترک بغل باشد و گفته اند ناستردن سر بغال دلالت کند بر آنکه زن و پسر بغل تاویل مال حرام باشد و بوی خوش مال حلال و اگر دید که از بغل وی عرق می آمد و آن عرق نفسانی باشد **بقم** بدین اراده بود بخوردن غم و اگر دید که جامه بر تن مسرع کرده باشد بر دین و عشرت دنیوی باشد تا سه **بقالی** گفته شد در تاویل **بقسماط** حکم خشکبار دارد در تاویل آن **بکتر** حکم جوشن دارد و بحسب شمار جوشن در حرف جیم ایراد کرده شد **بلاس** تاویل لباس سدرت فقیر صالح بود بقوله تعالی الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا و گفته اند که هر که جامه نو بافت یا خرید یا بپوشید کنیزکی خرید یا مال حلال یابد یا زنی بزنی کند و او منفعت بیند و این صواب.

ذبح

اند

خانه بسوخت لد خدای خانه را یم ملاک باشد **بلبل** تاویل مرد منعم بود یا
طفل نابالغ یا غلام محبوب یا کنیزک زاد مطبوع باشد و صاحب کلام
یا دین مغنی و الردیه ابلیس را بگذشت از الله بگذارند و الردیه کوشت او خورده
میان یکی از این جماعت آمد کارد رفت بخورند و گویند در بقای احکام بهمین بس دیگست
و چون او را تعبیری خاص می باید کرد در حرف قاف بیچ اختصاص بیان
دهدان شاء الله **بلبل** تاویل خدمتکار خانه باشد اما نسبه با سیاه
خدام صاحب وجود بود **بلغم** بفعل این سیرت دشمنی قوی باشد
و الردیه بینند لغت بیمار را صحت باشد و دیدن او صرف مال بر خانه و دشمنان
بر عیال و دیدن او صلح بر دیگران و الردیه کاسبه افکند مال بنا مشروع صرف کند
بلنگ تاویل این سیرت دشمنی قوی باشد و لوث خون او سرد بان
بود و سیر او خوی کاذب دشمن رسد اما عاقبه آن امر ملایم شود و سیر و خوی اهل
بقدر بقدر انگ بینند و استخوان او طبخ جنابخ حکم ان تعبیر یابد اقبال و الردیه که بر بلنگ
نشست ولایتی عظیم یابد و الردیه که بلنگ بدوی غالب آمد از پادشاهی مکروهات
بوی رسد و الردیه که با بلنگ جمع آمد بر زنی دشمن از قبیله او غلظه یابد و
الردیه بلنگ در خانه خود بیند ما سیئی از انجا مدخل سازد و الردیه بلنگ بیند طاعون در انجا
مستولی شود و عاقبت بمیرد یا او بکشند **بلنگ** بادام تاویل دشمن بود
بلنگ تاویل منافق باشد تا عتبار از ان دو نگه است و در غالب تاویلات او روه
که الردیه که بلنگی را بکشت از اهل اسلام روی کرد ان شود و در روی هیچ خیرات
بصر نتواند کرد و علة آن لقمه آمد که تاویل حیوانات قوی را گفتند فلیک صاحب را

والده محمد بروی غالب آمد چنانچه اورا مشهور کردانید مراد بدین غایت جمالت
باشد و غایت جمالت مستلزم لغو و ضلال بود و الله اعلم بمنزل مدن الحلم و سرهذا
العلم **بلور** بتاویل زن بی اصل باشد بود و از ان تا سفته دختر بکر باشد
و بسیار آن را تعبیر بمال کرده اند **بلورفروش** دلالت بر زنان بی اصل باشد
بلوط بتاویل زن حلال باشد لا بوسیله قوی رسد بقدرت اینچنین و لوبد
توانگری صاحب ضبط بسیار مال باشد لا بجماع عظیم مال یابد و درخت بلوط
مذمومی نخل خیر باشد اما نجیب بود و بعید دلیل عبودیت باشد بحسب حال و لونش
بلوط بتاویل صنعتی بود لا بزرخ حاصل شود با از خم بحیل و اصل کردد **بن**
دلالت بر منفعت کند لا از غایه شود و درخت او حکم درخت بسته دارد و ابریدن او
درخت بن رفت خیر و بیکوین باشد و سخنی مفرح شنود **بنالوسن** بتاویل
این سیر سرخوب جمال باشد و گفته اند مرتبه صدم بود و نیک و بد آن با بن
نوعه عاید شود **بنبه** بتاویل مال حلال باشد و شاخ بنبه شخص حلیم بود و الزدیاد
بنبه بی زحمت توبه کند و از گناه پاک شود **پنبه زن** مستهم دلالت بر صالحی کند
لا کار زنان او روی آید و غیر مستهم جنگ جوی بیهوده کوی باشد **بنبه فروش**
متمول و بیخ بر بوی و مرجع از بنبه یافته مجمله نیک باشد و حکم حصل تا در بتاویل خاصه
لغت ایکلیسی حرف **بند** بر پای دلالت و دلالت بر بتاویل کند و غل
در کردن دلیل نفاق یا سر بر مسلمانان لقوله علیه السلام احب الفیه الی الله و
لا ابغض الغل لاق للفیه ثبات فی الدین و بند آهن بتاویل بحل شدید باشد بلی
صالح را دلیل تقوی و کردیدن او در راه خدای تعالی حقیقت بود در خیال پاک

مجد باشد والا بدین که در غیر مقام خود مقید بود انجا مقید شود والا بدین
که در شبستان مقید بود بدین مخالف شود والا بعضی بینند که اند او دیاک
کرده اند دلیل صوت باشد و علم بر این بدل بود و محبوس را این توقف افتد و بند
جوبین بر کردن دلالت بر اماتی کند تا دانا رسید و بدست دلیل ما بینه نفی باشد
در طاعت و اگر این خواب در سفر بیند زود باز گردد و اگر بر پای بیند ولایت باشد و
اگر دیگ بیند از پای او برداشتند از عمل خلاص شود و گویند فرج مطلق خواهد
و اگر کسی ما بر پای بیند او را منافقی صحبت افتد و اگر پای را بر رسن بسته
بینند نفی بوی رسد و اگر بینند بر بخیین بینند از بهر منفعت یابد و اگر در سجن
زن خواهد یا بروی عاشق شود و بند زدن بر گردن علم جاه و اگر بند
روبین بر پای بینند در کار مکروه افتد یا مالی از دست شده باز و استظار
معاودت آن کند و اگر آن قلعی بیند شروع او در امری ضعیف باشد
و اگر مجرم بیند در ماتمی افتد و اگر از رشته یا خرقه بیند مباشر کار شود
و از اثباتی نباشد بلی اگر حبس بود نجات یابد و گفته اند اگر در سر وال باشد حد از
او نیفتد و گفته اند بند دلالت بر درویشی و بیدی کند و گفته اگر صوفی بیند
که بقیدی زرین مقید بود بحمد مالی که از او بردند موقوف ماند و اگر بیند
که گوشکی از ابکینه مقید است باز نی بوصل صحبت ملاقی ابرار و اخیار یابد
و اگر بجناح سفر بود بسبب زنی در توقف افتد و اگر آن بند از وی بیند در سفر
مقیم شود تا زنی تمام و بعینه همین یابد و اگر دیگ دیگ یا دیگدان در بند نوقف
از عقوبت دنیا و آخرت بر جهد یابد لقوله تعالی و سی الجبین یومئذ مقرنین فی الاصفاد

واسطا عیدوس لن بندا استراد دلالة برتوقف کنند واخیار را بر نفرو الله اعلم

در حکایت آمده که یکی از بزرگان در بند بخواب دید که اتوانگر بودی و اراد و اختیار تا دل شمال و بانگی از اهبار کف و بعصا که بشارت باد ترا که قابع شیطان و ترک شهوات کردی و از جمله خلق باشی چنانچه در حدیث بود که آمده که منع ابن ادم فاستغفرک شهیلت فصار حرایکن ما بوغت فیه الناس ماستکمال العمل وروایة منظوم است

بند کرده بعقل اهل خرد ۞ اوفتد در زبان مردم بد ۞ وربسی دکر عمل بیند ۞
خواهد زنی وانجا بنشیند ۞ **بند زیر جامه** حکم زیر جامه ها ذکر و بعضی
از احکام ان بلفظ شلوار بند بیان خواهد رفت تا حکم شلوار بتمین داخل شود

بند اب سادبال امینی باشد کاو دیعتها بوی رسانند **بند** طفل اکر بند کا بالغ نشد
دلیل ان باشد که ازا دشود واکر بیند که بند کاو را بدهند ان زوجه وفا یابد
واکر دید که بند شد واو را بفروخت کار بسته شود واکر بند بند که رد ای سعید
بر وی او اند اختند زنی از اد حوامد واکر بیند که در ای سیاه بود زنی سیاه خواهد
واکر بیند که دایم سرخ بود ان زن بقدر خود اعتبار ماشه باشد واکر این حوالها صفی
بیند نعمتیابد واکر بیند که بند وفا شود واکر مرتکب کبیره شد فضیحت یابد واکر شخصی
بیند که در بکری بیند که او مقرر شد بعد از ده بیننده معترف آید واکر بند که بیند اسیر خواهد
شد فرو شده او معتقد بعدابت **بنفشه** اکر در وقت خود بر بار بدن بقول ابن
سینا نیکی باشد که از زنی یا کنیزی بوی رسد یا بوی افزودی آید و بنفشه چیدن علم بود
واکر زنی بیند که بنفشه چیند و بسته هر دار او را طلاق دهد واکر مرده دید که چید
بغلام مال بلی بند واکر دید که دسته بنفشه بکف یا بسته میان ایشان جدائی افتد

وگویند نفسه سلویان لینزل بد خوی باشد واگر دید که بنفشه از کنده بود و برخی جید
لینزلی بارسلا بوسه دهد **بنال** حمل باشد و تمام لیا متهاخل ان حلم ماله
وتمه احکام از تعبیر لیاه باید طلبید **بنهان** سدرت درخانه دلالت بر کرخت
از لقوله تعالی ان بعض نساء وما هی بعورة ان یریدون الا فرارا وگویند اگر دید که بنهان سر
اورد حتی ایه لقوله تعالی یواری من القوم من سوء ما بشر به احکام **بنال** نهادن
مرجنه که در تاویل ایاد اجع بحسب مقتضی مقام افتخام یافته وبعضی در انا حلم عمارات
بحسب حروف ایاد روه مع ذلک محاص است که این شیرین گوید فایده دنیوی باشد
بعد استحکام بنایکی اگر بعد که ازجانبی بنیاد نهاد دانه انت که ازان گیتی امنه حال شود
وسیع اورد دین و دنیا صایع شود و صادق گوید رضی الله عنه اگر دید که بنیاد شهری کوه
جمعی را در بنا خوف اورد و ازان حصار دلیل امن باشد و ازان گوشک اشتغال بود
بامور دنیوی و ازان خانه یافتن منافع و ازان مسجد هدایه قوی باشد بکار خیر
و ازان منار دلالت بر کسب و مکسب دینوی که وزان اسیا دلیل غم بود و اگر دید
که بنا کنندان نهاد عنه لین جویان و اگر دید که در بنا کردن بنا گوید بکار اخره مشغول شود
و اگر دید که بنا با تمام رسانید مراد خود حاصل شود و اگر بیند که بنا تمام کرد است بعورت
ان مایه بنیة و **بناشتی** شخصی باشد که اصدوم را بحلال بهم جمع اورد **بنیر**
بناویل ابت شیرین سال باشد بعد آنکه بنیه خوانند او خل گویند از ان ترمال بسیار بود
که از حضر بدست آید و ازان خل مال اندک که از سفر حاصل شود و باین نظر کنند
سفر آمد بنیر خل بخولب ** و ربوه تر معیشت و اسباب ** و نان و بنیر خوردن دلیل
مال بود که از بنا ندک مال بدست رسد یا عایضه سمل که بعضی انجامد و گفته اند تاویل بار قرض

یل بدن زن بود **بوتیمار** نام یل زن با منفعت بود **بوزانج**
ا در اصل معرب بست تنی بوزان نام ساو یل میاه است که در باد بحان کعبه شد
بوزیا ساو یل نفیج باشد که از جمله زنی رسد تعدد اکل پیند و بوزیا با فتن
دلیل ان بود که بیند زنی بد اصل مفتون شود و اگر دید که نام بافت کا یال که
رنگی ماشد باشد تا تمام سانده و اگر دید که از بهر دیگری بافت بهم انکس مشغول شود
بوزینه ساو یل دشمنی فریبنده بود که زن با صوف و بابن اعتبار لفته
معرکه شنه کی بخواب درون بهشت تعبیر زنی ملعونه و کوینده فاسقه باشد
که مرتکب کبایر شود و اگر بیند که با بوزنه جمع آمد معصیتی شنیع بنام نمایان و اگر بیند که
در جنگ بوزنه غالب شد بیمار شود و شفا یابد و اگر دید که بوزنه مغلوب یافت
در مرضی مخوف افتد تا حال بکجا رسد و اگر دید که بوزنه او را بکشت با او
خصومتی کند و قتال بوزنه ظفر یاشد بدشمن و کوشت او خوردن دلیل
مرض بود تا دیر دل و کوینده لباسی نو باشد و جامه کوید اگر دید که
بوزنه را صید کرد از ساحران منفعتی یابد و اگر دید که بوزنه بوی نخشید ند بر
دشمن غالب شود و کوینده کسی شمرا و را ظاهر کرداند و اگر دید که بوزنه بخانه او در آمد
زنش جادوئی کند انجا رسد و اگر بوزنه را بدست بیند جهودی انجا خانه آید
یا تعبیر و کفران نعمت حق تعالی کند یا توبه کند یا توبه شود لقوله تعالی کونوا قردة خاسئین
و اگر دید بوزنه با وی سخن کفت زنش زبان دراز کند و اگر دید که بوزنه را طعام داد
مال بوعیال مصروف خواهد و کوینده بوزنه یاد یل مردی باشد که عورة خود را از دم
بنهان ندارد و در **حکایت** آمد که یکی از ملوک بخواب دید که بوزنه در خوان

با او چیزی می خورد و با زنی معتبر گفت و گفت این کار بی حرمتی با او نمی باید کرد
چون ایشان از تجربه فرو ماندند یکی غلام بود گفت ایران بودنی است **بوزنه باز**
ساویل بلجی صاحب لهو باشد چنانکه صاحب لهو بوزینه باز بود ۲ این جمله
از جمله مساوی باشد **بوستن** ادی ساویل دانیال ارایش ولد حدایش
معدم بود و ساویل این سیرت ستر و برکه شخص باشد و ازینجا گفته اند کی بود بوزنه
آنه سترپانی مه حمد اسرار او شوقه بیداو اگر از اسیاه و کبود بیند او هلاک شود و گویند سیاه
دلیل صلاح دنیا و فساد دین بود و **بوستجماریان** مال باشد
و ازان شتر مال بود از میراث یابد و اگر دید که بوستن از صلوخ باز کرد از کسی
ان فاید یابد و **بوستن کنند** ساویل ظالمی باشد تا انک مانع حقوق شود
و اگر قصاب بیند که صلاخ خانه یافت در خانه او دیوانی نمیتند و اگر معلم باشد بر اطفال
جمع کند و در **حکایت** امد که اسحیی بخواب دید که جمله مال دنیا بر تن او
بکشیدند و روز دیگر وفات یافت و از طایفه دوستی بر انست که نفس در حاله مفارقت از بدن
چنین صورتی مشاهده کند و **بوستن درخت** دلیل زن خاتون بینند
بود و صلاح و فساد ان از این طور تعبیر باید کرد **بوستین** بقول ان
سیرتی در رستان بوستین دلیل خیر بود مع هذا بی مه لتی باشد و گویند در رستان
دو انکی بود و در غیر این نفعی کم باغم بود و لهذا گفته اند بوستین در دوا مایستان
مکروه شد حضرت و زیان دو اگر دید که با شکوه نوشید دو اله بران کند کمال بنهایی اشکار اله
و بوستین بن و بوغاله دلیل زن دو انکی بود و از ان روباه زن بارسا و جنیه و از ان تموز
زنی در کار دین کاهل و از ان خرگوشی زنی ستوم و از ان سنجاب زنی بد خوی و از ان گربه زنی دزد

ولقته اند بوسه در خواب دزنو کاست ۰۰ زند و مرده زان سبک یار ست

بوق زدن بتاویل این سیرت اشکار کردن راز باشد و اگر بوق زدن ندانند در کاری نی مهارت شروع کنند یا مردم را بخصومت خوانند و گویند بوق زدن دروغ گفتن باشد درمیان اکابر و خواجگان از اسوگندست گفتن و اخراز ان شرمساری یابند و گویند بوق زدن مرد را مصیبت بود و زن را فضیحت بقوله تعالی فاذا نفخ فی الصور نفخة واحدة الایه و صادق رضی الله عنه فرماید که کرنا بوق شنود او را بواقعه خوانند و بیوفی از سر و ساخته باشد دلاله بر خادمی تربیب بود یا ریاستی مشهم **بوقلمون** سخیف باشد که اظهار اسرار و اخبار کند **پول** بقول این سیرت پادشاهی عادل یا بزرگی صاحب خیر باشد که مردم از همراه منفاصله دسته و ارطاسیدورش گویند اگر دیدکه بر پولی بلندست مرضی صعب یابد **حکایة** لقته که شیخ جنان دید که خود جستی شدان و او بعیر بود که بیننده این خواب معبری شود و جنان شد و **دیکدان** غیر خواب دید معبری گفت بر صاحب رویا اما نیی روشن نمان بود؟ جسر را بر نیی می بندند و حکم **پولک** بلفظ فارس بیان میرود **پوم** بقول این سیرت دیو مکار خسیس مذموم ناسازگار باشد جنانچه در مردم او بوید و بهر چیز که خصومتی کند یا جبال ملولند و لوشت بوم مال زیاد باشد و بخر بوم غلام بچه یا خدمتکار زشت روی و حکم **پوک خوش** ممانست در خواب لقته شده و اگر دیدکه بوی خوش شنیده و زنش حامله باشد پسری آورد؟ معهود ست که مردم را بوله و ستایش کنند و اگر حامله نباشد بتزویج فرزندی یا خویشی خرم گردد

بو خوشبوئی است کنایه از خوشی مثل درست راشاد بیست مایه حزن و آزادیست
لیل بیمار و نامرد دلیل کنایه از بیت چنین گفته تا ویل **بوی ناخوش**
برعکس بوی خوشی تاویل باید کرد بحسب حال خویش یا اکابر را مجوبا شد
و اصاغر را نفرین **بوی دان** مثل زنان دان وغیره مخصوص باشد
از عهده یا بدن کا محافظه اسرار مردم کند و حلم **بوی دهان**
از دهان باید طلبید در تاویل **به** اخلاقست؟ گفته اند عطایی باشد
از بردگی حمد یا ثنای از وی شنوده بالعتبار آنکه مجدد بیست که حق آدم صلوات
الرحمن علیه از بهشت بیرون آمد جبرئیل علیه السلام او را بهی عار و معلوم شد که بهی
خوش نباشد و گفته اند که سفری دلیل بروحشة باشد باعتبار آنکه حق تعالی به
بنده از دار النعیم بدار الفنا هبوط یافت و منی بحسب لفظ سفر جل و سفر جل
اسم میوه ایست و گفته اند دلالة بر فرزند کند باعتبار آنکه حق تعالی بنیاتو آید
ازان به بخورد و باران بجوادله و از بیان فرزندان آمدند و گفته اند دلیل مرض
باعتبار آنکه ذبولست که تاویل آن بیمار بیست و از بعضی گفته اند به بهنگام خوردن
فرزند لیل در بعضی از عضوها کرند و گفته اند مریض از خوردن به بهشوه باعتبار
آنکه نام او به است و از طامیدوسی گوید دلالة بر قبض کند باعتبار آنکه طبیعت
او قابض است او ما بض است و در خبر به تاویل مدح تشریف نفس لطیف
عباد باشد **بهاب** تاویل عدل پادشاه باشد و اگر انوا بوقت خود
بیند و اگر بوقت خود نبیند تاثیر آن بیشتر و بیشتر باشد **بهار خوش**
حلم فرید مدح و از آن روبان لفظیان خوابها رفت که طامر اشهمی تر صیما یاد

دخول بهشت بتاویل فرج بعد از شدت باشد و امن بعد الخوف
لقوله تعالی ادخلوها بسلام آمنین توکونید دلیل اعمال صالحه بود باحسن
خلق یا صحبت کرام و معنی ان دلالت بر خیر و برکت بود و خود نشئه علم و دین باشد و شراب
شراب سایر مشروبات بهشتی بتاویل حکمت بود و اگر دید که نصیبی از ان بدیگری میدهد
یا مثل او را تعلیم کند و دین خود دلالت بر ان کند که دشمنان بدست او اسان شوند و
اگر دید که با غلمان بروی طواف می کند دولت و نعمت یابد و تمتع احکام خود در حرف خواص
آمدن ان شاء الله و اگر دید که حله بهشتی یافت یا بپوشید دلیل ورع و زهد و ریاست بود
دلیل عقوق والدین شود و عکس بالعکس و اگر دید که از هر دری که میخواست در بهشت
دلیل ان شود که انسان از من مال و جوه او روی راضی باشند و گویند اگر صحت است
که در بهشت رفتی او را نمی گذاشتند عزم حج یا جهاد کند و او را مانع شوند و اگر دید
که درش کشاده بود بسته شد بدر و مادرش وفات یابند و اگر کافری را در بهشت بیند
حکم ان در نکته آداب معبر بسیار است طرفی بیان رفته و اگر بیند که از دیوار بهشت
رسید و باز گشت مرضی مخوف کند و صحت یابد و اگر بیند که باوی گویند در بهشت
رو جبرائیل بوی رسد لقوله تعالی فلادخلی الجنة التی اورثتموها بما کنتم تعملون خواب بیند
که باوی گفتند در بهشت رو و نمی رفت علامت گفتار باشد لقوله تعالی لا یدخلون الجنة حتی یلج
الجمل فی سم الخیاط و اگر دید که با شمشیر در بهشت رفت امر معروف کند صحابه اگر دید که
در سایه طوبی ازام گرفت دلیل حکمان عقل و فضل شود و اگر دید که انواع ازان
تناول می کند بخیرات دارین فایز گردد لقوله تعالی طوبی لهم و حسن مآب
و اگر دید که از در در بهشت می دوید تعالی بهشتیان مشغول شود بالمستحبات گردد

گفته اند اگر دید او در بهشت نزدند دلیل صلاح عمل و قرب اجل باشد و
اگر دانست که او را در بهشت برده بصحبت انکس یا عمل انکس شده و بر دست وی
توبه کند و اگر دید که او را در بهشت نزدند از باغ کسی میوه حرام خورد و اگر دید که او را در سلیخ
بدن یا بر درخت عادل نهاده تعلیق سازند یا تولی بلند پایه یابد یا زنی جمیله خواهد یا
کنیزکی خوب خرد و اگر خود را در جایی چون بهشت بیند تأویل ناشته باشد
و اگر دید که در راه بهشت بود در عمل صالح بود و شاید که او را بقدر میکرد می رسد
قوله علیه السلام حفت الجنة بالمکاره و اگر دید که بر او آن جنة منگی بود زنی صالحه
موافق خواهد و اگر بداند که از کی بار در بهشت است در عمل محاصله نیز باشد
و اگر بیند که بهشتی را در دوزخ انداخت بستانی را افروخت و فسق بخرید و
اگر دید که در ریاض بهشت بر سبیل نزهه می گشت در قراءة یا تفسیر قرآن بحث کند
قوله علیه السلام خواهم خرد در ریاض الجنة و نضرة بهشت دلیل قوی اسلام و استقامت
اسلامیان باشد و سدر و طلح بهشتی دلالت بر ریاست کند یا ظفر خصوص حین دیدنکه
در سایه آن جنة بود قوم آن تأویل می کرده و گفته اند تأویل بهشت مطلق آنست که در دوزخ
بیان خواهد رفت من کل الوجوه و قول منظوم آنست که هر که بیند بهشت او را در حوالت
کوه آمن رحمت و عذاب نور به بیند که در بهشت آمد در دو عالم باشد او را بد

بهلول تأویل زن باشد چه حلقه حوا چنانچه مشهور است که او خلق من ضلع و جهاد
از بهلول زنش سوراخ شد و بار گفت خمر الرؤیا بین و آمن فی هنگام بجه
بیند اند و اگر بیند که کوهی از آن بیرون آمد او را فرزندی عالم آورد و اگر دید که مارمان
از آن بیرون آمد فرزندان او دشمنان خصم او شود و اگر موش بیند دختری دعنا باشد

واگر دید که در پهلو بوده عن سخت بوی رسد واگر دید که استوانها پهلو وی
شکسته بود از حمله مادر یا زن خویش شود واگر دید که بهت از پهلو وی جدا شد
مالش برود و زنش هلاک شود واگر دید که زرد شد زنش بیمار شود واگر دید
که جبه پهلو صحت بقدر ان زنان و کنیزکان یابد وصادق رضی الله عنه تعبیر پهلو
خادم و خادمه فرمود والله اعلم **تی** تاویل این سدر بزرگی ناظم مصالح امامت
واگر دید که بیل نبی الامام او حشمتی شد و سنتی باین صفت از دنیا وفات یابد یا غایب شود
واگر تمام تنها را چنین بیند تعبیر خاص و عام کند و تمام دوستان بیل ازین تولیفه
از هم متفرق شوند واگر دید که او را بیل کند او را بیلی و مصیبتی زد شود واگر دید که دیدبان
بیل کند بلیتی بوی رساند و کوبیدن تاویل اهل بیت و اقارب را باشد و قوت و ضعف
و صلاح و فساد ان با بیان تعلق گیرد **بیابان** تاویل دایمال دوزی بود و اگر
دید که تنها بود از کسب تعبی حاصل کند و اگر دید که با رفقا بود و اید از سفر جمع او و
و کفته اند شدن بیابان دلیل حیرت و غم و بازگشتن ازان خرم و عکس این تاویل دروست
لقوله علیه السلام اتقوا الیم بالبادیة و تاویل صحرا در مقام خود خواهد آمد **بیان** خام تاویل
این سدر سال حرام باشد و سخن مکروه و بخته نیز دلالت بر مال کند اما اگر نشنه بتوبه انجامد
و ارطامید و رستن گوید اگر دید که بیار می خورد دارنی اشکارا شود و بخصوصیة
هر کار که مجیبی حاله ظهور یابد و اهل خانه علاقه او با شنطهار رسانند و گفته اند
این جمله تاویلات بیار خام را باشد اریاز و غیر دلیل مضرة شود بلی اگر مریض
بیند که بیار خام صنف صحت یابد و کوبیدن خوردنش میعاد تاویل دهد و بیمار را
که بر شرف هلاک بود بیم مرگ بود و هر بیار خام خورده انگشت از جستن روان شود

وفاته را همین حاله لازم باشد و گویند بیماری که بسیار بیند زود شفا یابد
و اگر بیند بوست از بیاز بازی کند با کسی تملق کند و اگر بیند تاج از بیاز بر سر نهاد
پیشوا نیک بود و آنکس را که با خود همراه بیند همراه باشد و **بیان غسل**
تاویل ناپاکی باشد که مردم مرتکب او گشته **بیان تکبیر** تاویل دنی ولود
پسر و تاویل تکبیر بقول آنش وجه اسمی فرزند است و اگر بیند که بیاری ازان صفت
دنی چو امد و فرزندی آورد خصوص چنین بیند که ازو کاست و اگر بیند که عید
قربان کی شود والله اعلم **بیان قبله** کبیر که نماز روی باشد و باقی احکام او در تاویل
آب **بیان رفقه بیت المعمور** خانه است در آسمان چهارم که الان
کعبه حج کا ملائکه کنند تاویل این سیر اگر کسی خود را بحالتی بیند صاف مردم
علم یا امامت ظهور یابد خنا بحر قبله وقد وه مشمش سوء وقت حج باید بخصوصیه
از مخاوف ایمن گردد و اگر بیند که انجا مقام ساخت تا بوان طواف کرد احتش
نزدیک باشد و اگر بیت المعمور را در زمین بیند پادشاه عادل رسد و اگر او را وضع
مسجد بیان بیند حاجات او روا شود و اگر بیند که بیت المعمور را گشاده است دران
سال حج کند و اگر او را زیارت کند و ملائکه در و مترددباشند کار
اهل علم و عمل اسلام یابد و هر یک فراخور حالی و صالی رسند و صادق رضی الله
عنه فرماید که تاویل بیت المعمور ریاست باشد و اگر بیند که در **بیت المقدس**
نماز گزارد عبادت یابد و احسان کند و اگر بیند که در نماز مستقبل انجا بود بقول
و فعل بر حق باشد و تاویل او باشد و اگر بیند که انجا بغیر قبله نماز گزارد حج گزارد
و اگر بیند که از انجا بیرون آمد سفر کند و بی زیانی مال نیابد و اگر بیند که انجا

جراحی او وخت زیدلال بادار سانند **بید مشک** مردی کریم مزاجی بی ثبات
باشد و کوینده مردی صاحب خلق بزرگ بود اما اهل او را از وی منفعتی نرسد و تعبیر
این احکام از تاویل درخت باید دید **پیراهن** سفید تاویل دانبال
دین بود و ازینجا گفته اند پیراهن سیاه کسب خراب باشد اگر زود بسوی عالم
و گفته اند پیراهن سفید دلالت بر زن کند و گفته اند مرد را زن بود و زن را
مرد لقوله تعالی هن لباس لکم و انتم لباس لهن و گفته اند دلیل بشارت باشد
لقوله تعالی اذهبوا بقمیصی هذا الایه و این سدیث کوید تعبیر آن حال و کار شخص بود
بحسب تنگی و فراخی و درازی و کوتاهی و پیراهن زنان و کریبان علامت کفن
بود و ازینجا گفته اند جامه نو خواب زن باشد لیکن نا دوخته کفن باشد و اگر مردی
بیند که پیراهن پوشیده و دریده شد از زن منفعتی شود و اگر دید که شکافته شد از
زن یا شریک خیانت کند و اگر دید که آستین ندارد دلیل نقصان دین
و دنیا باشد و اگر دید که دامنش ندارد دلیل نقصان حال شود و اگر دید که گریبانش
از بین یا از تعین و بسیار دریده شد درویش شود و اگر دید که از خار دریده شد متمنی
بروی نمند لقوله تعالی ان کان قمیصه قد من قبل الایه و اگر دید که پیراهن را
بر خود یا که با اهل خانه خصومت کند یا معاشی روی نقص شود و اگر دید که
پیراهن بسیار داشت دلالت بر خوان کند اوجب رفعت درجات باشد و اگر دید
که پیراهن چند کهنه بر سر هم پوشیده فقری بوی رسد که بحال اولاد شود سرایه کند
و اگر این خواب زنی بیند شوی او دریده شود و گفته اند تعبیر پیراهن بدین سخن
او یجیء لقوله علیه السلام رایت الناس یعرضون علی و علیهم قمیص منها ما یبلغ

الذي وصفها ما يبلغ اسفل من ذلك فقال فعوض علي عنه وعليه قيس شق
مالوفا اوك يا رسول الله قال الذي يتم لبل كام فرواد يار جامه معلوم شود
بيت ايه زنان اگر مهمان داشته باشند تاويل اين سيرت آن بود كه حسب قيمه
واگر بيند كه منتع اما زان ديگ بي بود زني ما ل وجمال خواهد ما لنين جاي خصوصه
واگر ديد كه هودج زنان بيرايه بر خود مرتب ملاله ما جاله ياد واين روي لفزا ند
مرد بيرايه زنان باشد خود را جمله رنج جان باشد بجز اركفتوا روكردون ند
اگر اين نوباشد دليل فرزند وزنانرا ماشين و خود را بدان ارا ستن دلاله بر مال
بيت وف تاويل اين سيرت فتح و دولت مال وجاه روايي لفته اند زن
ابستن است بيت وف كه بود دو نشاط مردون وليبا زان مال بود وطول
عمر بقدر آنكه بينند اما اندك ميش غروري باوي با شد **حكاية** لقد از ابن
ارصحابيات سوال ديگ رسول صلي الله عليه وسلم اورا چهار كاره دسته بيرون دلاله
وروسه يكي نصيب از اخصب رسالت بود سيد فرمود كه تا چهار پسر لوند آيند وخان شان
بيت كن و محاسن سفيد تاويل بر سن شرف نفس باشد وطفل بالغ را
دليل استمام بود بكار خير وصوي سفيد دلاله طول عمر اند لعوا تعالي الباقيات الصالحات
درباب محبات آورد اند كه كسي اين خواب ديد وصد سال بزيست واز طاعت دور نبود
بويد هر كه زني وقت بيند مخالفا دلاله بد سيرتي با عيب صبي سفيد نسبت با حوان
تعاوسه شود خصوص طفل يا اگر سخن كفتن بيش از وقت بيان با فاق دليل
خير بود واگر ديد كه در عقب پيري مي رفت متابعت صاحب خير كند وازان
فايده منتفع شود واگر پير كه محمول بر اين نمايد نوبتي مرتبه يابد وشاد شود والله سبحانه

آلرد بد کہ پیل بلوی سخن گفت از بالا شاہ عطا یابد ملک آنک سخن مکرد و شنود کہ
رتبہ تعبیر آنرا معلوم بود و آلرد بد کہ پیلے در عقب او می دوید مضرتے یابد و آلرد بد
کہ پیل او را بگرفت مال دشمن بوی رسد و آلرد بد کہ پیل را بکشت زمان حکام ماند
از پیل کفتہ نشد و **حکایت** کند کہ ابو ابراہیم ابن اسمعیل سامانی دران زمان
با عمرو ابن اللیث محاربہ صعب بخواب دید کہ او را پیلے کہ در نظر بود کہ عمرو
نکاں صعب و سخیے دران حالہ سوئے پیل بخواند و او مصبر کی کفت و تعبیر کرد
کہ این پیل عمرو لیث کفت و آن مرغان لشکر او و سوئے پیل دلالہ بر آنہ ام او کند
بعینہ واقع شد **دیگر** چنان کہ مالک پیل کشتے و با این
سرش ممندس کفت و تعبیر کرد کہ این خواب عزب را زنی خوی امیر صالح بود
کہ معاونۃ سوء کند یا آنیہ کی مثل این یا غلہ مجی متصف بصفات مانند و شفقت کہ
بدست او کشتہا کلی رود اما آنکس را کہ عازم سفر بود موجب فسخ عزیمت بود
و ان صورتان کیفیات او را دست ماذو **لشخصے** بخواب دید کہ پیلے
سوار شد و با وی سخن پیل می کفت و سلاح ار مرزبان پادشاہ وقت کہ صعب بود
باز راند و تعبیر کرد کہ رفع باشد کہ بات: منشور این ملک بیابد و مال و جنان
و **زنے** کہ صحیح مزاج بود و ہیچ نوع عارضہ نداشت دید کہ پیلان
سوار بود و عاقبت وفات یافت و رای ملک صعب بخواب دید کہ پیلان پیل سفید
کہ کوشہا ان سیاہ بود بینش من انوشیروان او رونہ و او سیزدہ دختر دیگ
و صفت او دست بر جشمہا کرد و نیز چنین مالیدن و صورت این واقعہ با معبران بگفت
کہ و تعبیر کرد کہ تو ابسر این کہ کار کہ سالہ و بیست ماہ سلطنت کند و در صالہ

تبدیل دین و احکام آید و قبل مردم گردد و تاویل سیل سالست و زمان مدت
چهار ماه و زمان سبز دلقی سیزده روز و همان بود **بیلوش**
تاویل حادثه دور مدت باشد **بیل** تاویل خادمی باشد اگر وخدمتها ضروری آید
و گویند کار زمان مضره باشد و گویند اگر دیدکه بیلی دشمنی زمان او را کار فرمود
دلالت بر فرزند یا خادم کند و اگر دیدکه بران کار میکند تعالی کار شمه باشد
کار دست وی بر دود و بیکار ماند **بیلمر** تاویل این سیرت شخصی باشد مثل
بیمار طبیب که از بیان فواید صوری حاصل شود و عواید معنوی عاید کرده
و گویند مصیبتی بود و جمع او دو بیمار میکند و تاویل او دو بیمار علم کرده اند و
تاویل خلاص دین باشد لقوله تعالی بدنه المنافقون الذین فی قلوبهم مرض الآیه
و اگر دیدکه می نالید بعضا رضا نتواند داد و گویند بیمار زمان کار سردی بود دلیل
خوار داشتن فرایض باشد تواند ادا کردن حقوق چون ادا و اشغال
زمان و نزول عقوبت بار زمان تعالی و اگر از کرمی باشد علیل شود و اگر دیدکه صحت یافته
و با کس سخن نمی گفت عوض او دراز گشت و اگر دیدکه با مردم صحبت میداشت
زود شفا یابد و اگر بیمار زن بیند که زنا خواست دلیل موت باشد و اگر خود را
بر هنه بیند محبت جانان در تاویل بر صیقل لغه شد و کسی که بر عزم حمل بود
و اگر دیدکه بیمار شد محروم شود لقوله تعالی ان کنتم مرضی یعنی جریحی و اگر دیدکه
بیمار بود و علوه او را دفن کردند و دفنش بشومی حال بد او نعوذ بالله با کفر باشد
لقوله تعالی ان الخاسرین الذین خسروا انفسهم و اهلیهم یوم القیمة و مطلق
بیمار رسول مگر الموت بود باید که بتوبه مشغول شود لان الحی یرید الموت

واگر بیند که در بیماری بمصر کوفا کوه حرکتی در خاطر داشته باشد فسخ عزیمت کند و
حکم بیماران عام دارد باکفته آید ان شاء الله تعالی **حکایت** کنند از بی تحولب دید
که سه ان او بیمار بودند در روز دیگر رمدی یافت و باین تقدیر تاویل هر یکی توان کرد
و در اکل فی العین است خود تر دوست و خصم ایشان چنان دید که بیمار بود
و بان نزدیکی بیمار شد و دیدن او با کسی خصومتی هست تحولب دید
که بیمار بود و طبیبی نداشت از معالجه او کدیی روز دیگر با آن خصم در محاصره افتاد
و سیح معاونی نبود از معاونه او کدیی و خصمش غالب آمد و شخصی تحولب دیگر دید که پرسش
مریض بود روز دیگر صدایی طاری شد و این قصه صولدان میشود کما تاویل سهل میکنند
و تاویل **بیمارستان** بلفظ مارستان اولی شود کما ظاهر ترمینماید
بیمانه تاویل ابن سیرین قاسم عدل باشد و اگر بیند که به بیمانه چیزی می پیمود
اگر عالم باشد قاضی شود والا در مرافعه قاضی محتاج شود **بیمانه کر** تاویل
مصنف صالح القول بود **بیمودن** حیرما بکن باشد یا ارش یا تاوان تاویل
تاویل سفری بود بقدر آنچه بیمود باشد و از ان مال حلال یابد و اگر بیند که در عین را
صاع می پیمود حج یا جهاد کند یا سفر کند و رود خصوص چون بیند که شاری می پیمود و
اگر بیند که با رشه پیمود ناحیه از نواحی ان موضع کرا ان بود و اگر دید که بعقد انگشت
می پیمود بر کیفیت احوال ایشان واقف شود و اگر ان طایفه را ستد صاعت
وقوف اصر صدم کرده و اگر دید که از زعبن مزرعه بود تفقد اصل صلاح کند و اگر
صاع زر بود تفقد حال مسخوف شود و اگر بستانی متصل بدان بود تفقد
اصر بیوی کند و مع ذلک مصنعه صالح دین داری باشد و اگر دید که با پای زنی پیمود

مولان بحسب مناسبتی امیان لفظ مفاز و فوراست والمرد بدهٔ استعداد ان
بیوه و مالک ندانی شناخت در صلاحیه و احسان کوشد و مساح بنا و بیل شخصی
باشد کا اطلاح یا فتن بحال مردم خوب حاله بیت دانبال کوید جاه و عزت شخص
بود یا فرزند یا متوالان یا خم او باشد و کفته اند تعبیر این حال سود بسیار لیکن با شرط
دهان کشادن کار و اکر دید که بینی او بزرکی افتاد او را خبری آید و اکر دید
که بینی او چون خرطوم پیل بود قدر آن دولت و شوکت یابد و بحال اقارب و اتباع سرایت
کند و اکر دید که بینی ندارد بزرکی از خویشان او بمیرد و کویند ترحم نداشتن بکسی
و بیمار را بیم هلاک با شد و موی بسیار نمودن نیز و علی کل حال دلالت بر نقصان
مال یا حال کند و اکر دید که دو بینی دارد یا بینی او بر عکس حلاف افتد یا با معارضی
معارضه کند و الا صحیح و خوب بیند از بینی او خون آمد و اعضا و جامه او را ان خون
آلوده کشت مال حرام یابد خاصه خون خون بسیار و نمک بیند و اکر اندک و سبب باشد
فرزندش بزاد و کویند دروغ کوید و اکر خواب حامله بیند بخیر بیند آنرا و اکر دید که
خون خون آمد جامه و اعضا را آلوده نکشت زن یا فرزند از خانه بیرون کنند
یا بد بیشان کزندی رساند و کویند از کناه مال شود و اکر دید که خون آمد و بصورت
کرهٔ اماده است او را از زمین خود منفعتی رسد قدر آن مادیب صحبت شود
و بعکس بالعکس و اکر دید که بعد از رفتن خون ضعیف شد فقیر شود ان
بجمعه قوی و انکه بیت و بالعکس بالعکس و اکر دید که در شارع قطران خم از بینی رون
می جکید زکوة مال بداد نیکو تر دهد یا ابنا عمیل کویند قطره یا دو قطر از خون
بینی منفعتی باشد قدر آن و دعا مؤثر امام را طمان باشد لز کناه و سلامت ا

یابد

گفته اند که دیدن بی بینی قبیح نماید و شخص از آن منفعل شود خانم از حرم حمل کرده
بینه ماکول اللحم تاویل حلال نی بیعه باشد و عکس بالعکس و اگر دید که
بینوش آن بوقلمون را اگر مال مخوف بیش آید دعا فتنش مخمد باشد
آبشناء تاب دلالت دیسمان تاویل سفر باشد
بقدر درازی و کوتاهی آن خلد معهود و اگر دید که آن دیسمان از پشم بود یا موی یا پوست
یا بقبه یا کتان یا بوجی دیگر نباتات که تافت جران سفر از وجهی حلال فایده یابد بقدر
آن دیسمان اگر دید که از پشم یا قز تافت آن فایده از مال حرام بود و اگر دید که از هر چیز
رشته تافت کمال کند در عقده مصلحتی باشد **تابستان** معتدل
تاویل عدل پادشاه بود خصوص چون بوقت خود بیند و اگر دید که مردم در
آفتاب افتاب رحمت بود اهل آن موضع را آن پادشاه ایجاد بان رشته **تابوت**
تاویل زن بود و گفته اند اگر نوزنده دلالت بر شخص بزدل کند یا بوزنده کی شخص صلاح
و فلاح آن بابن وجه تعلق گیرد و گفته اند تابوت پیغمبر علم الهی دلیل صلاح اسرار
مجی کند و یاد مانها ن باشد و گویند اگر دید که در تابوت بود و در صندوق و صینه
یا صرف حصونی باشند فلاح و نجاه یابد و اگر خایف بود یا بوجهی از وجوه ملالتی
داشته باشد بعد از مدتی این و فرحان شود بحسب حال صورت نبندد لغو لعال
ان ابنه ملکه ان یعلم التابوت فیه سکینه من ربکم و اگر او را عابی باشد مراجعت نماید و اگر دید که
او را تابوتی مانند از علم و حلم و وقار و اعتبار خطی اکمل و نصیبی اجزل یابد و اگر
خود را مرده در تابوت بیند و حجی یا او عمره باشد بر حمت ان خلق و الی صفو و بیاد
در گاه دین خواهد صاحب تجربه گفت و اگر بیند که حمال تابوت بر دوش گران آمد

خدمه او به مشغولان باید و در ان ظلم کند و معلوم بالعکس و لفته اند ضعفی
در استقبال انکس باز دید آید و اگر این خواب بیند بیند شوهر کند و الا در ان
اوخال باشد و مرگ بیند که ارعقب نا بوت او می گریستند عافیتش محمود
و بالعکس اگر دیدکه او را دفن میکردند نه بمیرد و اگر کسی را در پای نابوت
مرده بیند دلیل نقصان فرید باشد و بستگی کار و قلت که بیند که نا بوت
بنشست و او در انجا زوال دید که بر نابوت بود و خود بر زمین می رفت سفر کند
و شاید که سفر دریا باشد و اگر دید که ان نابوت بر زمین نهاده بود محبوس شود
و اگر دید که نابوت مرده بر دست بخدمه ملکی مطیع مشغول شود و از وجه یابد و اگر دید
که شیع نابوت مرده می کرد نا بوده دین کند و گویند متابع سیرت ان مرده کند و
اگر دید که نابوتی بر هوا می رفت بزودی صورتی یا معنوی ازان موضع در سفر وفات یابد
و اگر دید که نابوت مرده را بمقبره معروف بردند حقی را تسلیمی رسانند
و اگر نابوتها مرده کان نشیار در موضعی بینند دلیل کند فسق اهل انجا شود
و اگر نابوت مرده در بازار بینند متاع انجا رواج یابد و اگر در مسجد بینند که در ان
نماز گزارند **تابه** سا ویل این سیرت حادی و گویند خرج باشد که مال که حلال
بر عیال او نفقه کند و اگر دید که بران چیزی بخت کاری انتظام یابد و اگر دید
که ازان چیزی خورد از ان حادثه ها یابد بوی رسد و اگر ان خوردنی ترش یا خوش
نباشد نیکی نبود **تاج** سا ویل پادشاه و ملک بود و دیدن او مرتبه بحسب
حال گفته اند شاه را تاج ملک و جاه بود عبیر او را یکی بناه بود و گویند مرد
زن شریف باشد و زن شوهر معروف بود یا پسر ان او که بزرگ قبیله شود

وتاویل تاج مرجع بیننه وبیننه باشد اما دلالت بر سهل که فتن امور دین کند و کلاه
اگر بیند که تاجی از زر بر سر مرتع بیند او را بخواهد و از او شوهر جبرئیل یابد
و اگر ان زن را شوهر بود بر او دگر بزرگی پیدا شود و گویند مرد که بیند که تاجی
از زر بر سر مرتع نهاده است تاویل ملال بود و اگر بیند که پادشاهی تاجی بر سر نهاد از قدر او
مرتبه یابد بقدر قیمه تاج و حلیه دیگر در تاویل خواهد آمد و اگر بیند که کسی تاج
از سر او برگرفت زن از وی جدا شود و آنکس را او بخواهد و **حکایة**
که منوچهر بخواب دید که تاجی بر سر او بود که صد بیت کنکر ماشی و چهار جوی
بزرگ از جهار انگشت او برروی زمین رفتی و معرفت صد بیت سال سلطنت
کند و صد عدد او چهار بزرگ ظاهر باشد و لهذا موسی و هرون علیهما السلام در عدد او بعث
و **انوشروان** بخواب دید که چهل اکلیل از آهن بر سر ماشی و با معبر گفت
و تعبیر کرد که چهل سال پادشاهی کند و اسلحه در عدد او مرتبه حال یابد و سباع
او مرتبه اعداد استند باشند در دولت او کم شود و همان بود که تعبیر کرد چهل سال پادشاه
و بفرمود تا سلاح بوشید تا از دولت شیر و پلنگ و ببر و امثال ان تربیت
میکردند هم سلاح مرتب می شدند و هم سباع کم می شدند **تاریکی**
تاویل این سبب ضلالت باشد لقوله تعالی یخرجهم من الظلمات الی النور یا درویشی
یا خیرت در امور و گویند مرد که خانه خود را تاریک بیند سفری تو کند و صادق
رضی الله عنه فرماید که اگر موا تاریک بیند اهل آن موضع را غم رسد و کار ساکنان
بسته شود و اگر بیند که موا روشن بود و ناگاه تاریک شد تعوذ بالله مرگ فجاءة
عام شود و **حکایة** گفته اند که یکی از ملوک بنی اسرائیل بخواب دید که در باز ال

[illegible] روز بی رفت و از انجا بساحتی رسید میان روضه و بستانی
و مسجدی یافت که بسخن او زنده شدند و معترفت ظلمهٔ نیشان ضلالت
و نادانشان مبدل بدانش و از روزن بیرون شدند مخالف نفس و هوا و اموات
بسبب نکبت او احیا ضلال باشد بازشادند و چنان شد که تغییر کرده بود
تازیانه اگر نه خراطی باشد تاویل این سیرت خلوتی بود چه از ان خراطی
دلیل بشیمانی و سرگردانی در حادثه روزگار شود و تعبیر بمالی نیز کرده اند و گویند اگر صد
لشکر بیند از تازیانه صدمت در خدمت پادشاه مرتبه یابد که از فقرا بر شود و اگر بیند
که تازیانه یافت بنیکی از درگاه پادشاه مقبول القول بود و شفاعت نماید و گویند اگر دید
که کسی را بدان زد او را نصیحت کند بحسب درجه که بضروب رسد درویش مزاید
و اگر بیند که خون ازان ضرب روان شد آن نصیحت نامعقول بود نامشروع باشد
و اگر دید که در زدن تازیانه بنج شد میان ناموافقان باشد و لعنه الله اگر دید که کسی
را تازیانه زد از و آنکس طعنه رسد و گویند مر حاضری را دلالت بدروغی کند و
بعکس بالعکس و حاصل آنکه ضارب مضروب منفعتی عاید شود بل اگر بیند که کسی حد
و عقوبتی ازین خالی نباشد و گویند زخم تازیانه سخت بود نادعا بد و اگر بیند که
خون ازان روان شد زبان مانع باشد و اگر دید که تازیانه بر سر کسی زد و ازان
باز ماند خواسته که رئیس وی نماید و گویند در سر زنش وی مبالغه نماید و ضارب
مقصود سه و اگر دید که بر پشت پای او زد انکس را بکناهی متهم گرداند و اگر دید
که بر چشم او زد قصد دیده کند و اگر دید که بر شیخ گوشت او زد و بشکافت
و خون آمد ضارب ازالهٔ بهتان بدخت مضروب کند و حکم مر عضو کی

همین دستور باید کرد و اگر دید که زن خود را زد آن زن متعلم نشود و اگر علا
تازیانه از ابریشم بیند او را فرزندان مطیع آید و تازیانه از چوب کوتاهی علامت عمل
باشد که باشد و اگر مجنون کسی را بزند بقدر ضرب مرده و جهانی یابد و شاید که
بوصی یا کهانی باشد و اگر دید که بر اسب سوار شده و آن اسب تازیانه میزد که
بر کاری گمارد و آسان برآید و اگر دید که خواست تا اسب را براند و از آن جمله باز
میزد در مشقتی باشد و خدای تعالی را بفریاد خواند و اگر دید که بر خری میزد
در باب وی دعا تعاشر کند و اگر دید که تازیانه گوتاه در دست او دراز شد بزیان
بر خصم غلبه کند و بعکس بالعکس و اگر دید که بشکست منافع تاویلات آن معکوس شود
و اگر دید که شکافته بند قوی و ستوده او مضاعف شود و اگر دید که تازیانه از آسمان
فرود آمد خدای تعالی بواسطه کلامی طالب را بروی یا آن موضع مسلط کند و صاد
رضی الله عنه فرماید که تازیانه دلیل سفر باشد یا عزل حکم **تافته** در
و ریسمان و رشته در تاب ماخوذ گفته شود ان شاء الله تعالی و حکم **تافته** در تاب
حریر و اتیاب روف و حکم **تب** تعبیر بیماری تقدیم یافته **تبر** تبر بیل این سیر
خادمی کامل باشد و گفته اند بلدی باشد که از منافق یا بال طلبد و میان قوم کند
وجدایی افکند و اگر دید که تبر در دست او را با جمعی شخص صحبه افتد و گفته اند که
باشد که بغور قضا یابد و جذب مال کند و گویند اگر دید که تبری در دست
در حوض و کالتی یا وصایتی آید یا امانتی بدو سپرده و دیش قوی شود و مستقیم و بوا
ظفر یابد و ابراهیم علیه السلام بنان تبری را به تبر بشکست حیث قال الله تعالی
فجعلهم جذاذا الا کبیرا لهم و چون خشم بنوه رفته تبر بخشم تاویل کنند دلیل سفر و

ار طاعیه دوستی کوید نهر دلیل بر اکند کی و مضرة باز **تبسی** همان حکم
طلب اثبات خواهد رفت این قدر هست که ما نهر طبق فحسب کیفیت
لس و بیس بود **تتماج** در لوید او دیه اثبات دفنه **تخت** بنا بر
ته باشد **بحسب** در سخص یا زن خواستن اما ان زن در کاردین علت و لد
اگر فاسیغ بیند که بر تخت بود او را بر مار کنند خاصه همین بیند که بران خفته بود
گفته اند **تخت** ماوش دیدن اندر خواب ** شد دلیل سنم کمال و عذاب **
ال بیند که هفته بر تخت ** غافل از کاردین و بند بخست ** گفته اند اگر
خت بی فرش بود مسفری کند و ازان مراد و اسایش یابد و کویند اگر دیدکه
بخت بود چنین کی اردست او رفته باشد باز یابد یا بیمار شد و اضعف حال و توبه بود
قوله تعالی و القینا علی کرسیه جسدا ثم اناب و گفته اند بعد از ان ضعف قوة یابد کما انا به
یعنی رجوع است و کویند بالای تخت دلالت بر عمارتیک و ازان کرسی تحتیه و خارج تخت
رد دلالت بر زن کند و داخل تخت بر حشمت و بالا تخت بسران و زیر تخت بر دختران
در تمام این حکم کوینی با تخت منفق است و کویند اگر جمعی را با خود در تخت بیند
با او خفته یا بال بر تختی باشند میان ایشان عقد مواخاتی منعقد شود لقوله تعالی اخوانا
علی سرر متقابلین **تخت جامه** دلیل بشادی باشد که بعد از
چند روز رسد و حکم **تخفیفه** به نعمت دستار مذکور است **تخم**
کاشتن بتاویل خیر و احسان بود با تزوج با انکه دشمن حامله بود و کویند بوقت خوف
چنین باشد و تخت حال مرتبه یابد و کویند اگر دید که تخم کاشت و برش بر صفت
مال و جاه یابد و اگر دید که تخم حاصل بود لقه منه شود و اگر دید که تخم در زمین مجهول است

و بر آمد عذاب بدوی آسان شود و خیرات و زیادت کند و اگر دیده که در خواب
معروف خواست زن خواهد و اینان گوید اگر دیده که تخم در زمین خود کاشت زن خواهد
یا کار او از بازرگانی ساخته شود و اگر دیده که تخم در زمین دیگری کاشت او را خصومت
افتد یا از تجارت خسارت کشد و اگر دیده که تخم ذبیحی در زمین کاشت میان او و
مالک ضرر و فتنه رود و اگر مهمان مهندس گوید اگر زنی بیند که تخم کاشت شوهر او
و اگر شوهر نداشته باشد فرزندی آورد و حکم تخم تن در تاویل تن بیان رود و اگر دیده
که کندم کشت از ولایتی یا تجارتی فاید بوی رسد یا از طرف بالت جیز یابد گویند
و گویند کار او کند که مرضی حق تعالی باشد **جو** را همین احکام است و زود بکار آید
دلیل مال اندکی بود و اران باقلا و عدس و نخود و سایر دانها که در دیگ بکار آید
دلیل عکس شدت بود و خوردن تخمها که بطعم خوش بود منفعت اندک باشد و بتعلل بالعکس
و دیدن به از خوردن بود و تتمه لیل احکام بحسب مرحوف در مرحوف یابد
طلبیده **تخم** قزدله که بر مال کند بعد از انک بیند **تذرو** ساویل رضیله
عفیف متمول باشد و گویند صوف غل لیف بود و حاصل انک در تعبیر لیف اختلاف است
و راجح اقوال انک نزا نرا ملف نماید و ماده بزن و بحسب حال بیننده تعبیر باید کرد
و گفته اند مال حرام باشد که بخیه بدست آورد و گفته اند دیدن تذرو بکار بد از الله کردن
بود و خوردن گوشت او مال زن توانگر باشد **ترازو** بناوید قاضی متدین بود
یا حاکم عادل یا حکم عدل و گفته اند ترازو دلیل وسع معاش شخص باشد قفص در ترازو
بیننده تاویل ان بقصا یابد طلسه که بدوی رفع کند و سنگ ترازو دلیل علم قاضی
و عدل حاکم بود و زیادت و نقصان ان از بجا نیامدن باید کرد و گویند که ترازو لغتی

ان امین زمان در میان باشد بناویل نفس قاضی بود و حکمران ولایت او زیر
دست ان وکلا و اعوان او و خلفه ان نائبان او وکیل ابروی و شوق و اعمال حاسه
باشد و بنا له و زبان او و کفه او کوش او و اگر دیده که کفه این چنوش بود رشوه
ستاند و اگر دیده که زبانه ترازو او بطرف راست مایل شد عدل قاضی یا متوسط بطرف حق
و اگر دیده که بطرف چپ مایل بود او بجانب ظالمی علیه بود و اگر دیده که دسته ترازو بود
و اگر دیده که دسته ترازو بود تا راست شود قاضی بعد از ان در حق او فسق کند و اگر دیده که
طاوس دنیای او بدلستاج شهوات زور کند و ترازو عاقلان ترا تعبیر بدیت مال کرده باشد
و ترازو کفه ان از بهشت دار کوش بود بناویل تجار و اهل بازار باشند که در تجارت دلیل
عدالت سیرند و **ترازو کروبی** مرتبه ان بناویل منع سلطنی منیف باشد که قضایا
بر میان توسط او فصل شود و **ترازو قیامت** دلالت بر راستی
اعمال موضع کند یا خداوند ان ترازو لقوله تعالی وانزلنا معهم الکتاب والمیزان
لیقوم الناس بالقسط والکر **ترازو طیان** بحسب اعتبار انکه گفتیم که ترازو بوی
منسوبست از قاضی و حاکم و حکم در رعایت استقامت باشند چنانچه مومنان اورا شناسند و دانند
در بسیجه عدل کردار شان و زان شود عیان و بدیدار شان کفه طاعت از ایشان گردد سنگین سنگ و کاسه
حکایت کنند که شخصی بحضرت رسالت آمد و گفت چنان دیدم که میزانی از آسمان
فرو گذاشته بودند و ترا با ابوبکر وزن کردند و تو راجح آمدی و بعد از ان ابوبکر را با عمر وزن
و ابوبکر راجح آمد و بعد از ان عمر را با عثمان وزن کردند و عثمان راجح آمد و بعد از ان عثمان را با علی
المرتضی رضی الله عنهم وزن کردند و امام شافعی رضی الله عنه فرمود که در حالت صبی بخواب دیدم که امام محمد
کرام میزانی از آسمین بیرون کرد و مرا داد و گفت این ترا باد و صورت با صبی گفت

وکفت چون بالغ شود امام اینه کردی؟ مسجد حرام افضل مساجد است و مدرسه
امام انجا افضل ایشان بود و مدرس افضل الات و ادوات کتاب بیند و حال او
بدانجا رسید حتی قیاس کند الشافعی امام الناس کلهم یعلم الفضل والعلیا والبلاد
الامامة فی الدنیا جملة کما الخلافة فی اولاد عباس **تربت** تاویل جای
بود و خوردنش بتازی دیدن کویند دیدن مردی بدوی باشد و کفته اند دلالت کند
بارزقی حلال و کویند اکر دید که تربتی خورد از کاری خیر نادم شود و طریق اول
انکه خود بخیر رغبت ننماید و مثل باشد کذلیت العجل بمضم نفسه **تربد** تاویل
غم باشد یا زیان مالی **ترخم** تاویل این سیرت مردی بی اصل بد بد فعال
بود و اصل او سعیدست اکر بر کیا غالب بود و مدتی نکاهش ناطع وطبع او بکلی و بعد ازان
بکارند و نوش برآید و اکر دید که شاخی ترخم مدتی بصحبت جنین شخصی مبتلا شود و
اکر ملکانی بیند که **ترسام** شد یا با ترسایی صحبت مدتی دیدن بدعتی یا ترک
خصوص قدیمه کویند از حال خیرات یابد و در بقای احکام بجهودی نزدیکست
و اکر دید که جانیق شد یعنی قاشمند بصاری ملاک شود یا غرق کردد و کویند
بشرف ملاک رسد و نعمتش زایل شود و بضلال کویند اکر دید که در اتب یا قیس
شد که مخنث بزرکی ابا نسبت از مردم نباشد و اکر محکم کند در مضیقی افتد بحسب
ریاضتی که معهود این طایفه زاهی باشد لعمرک لعمرک ورهبانیة ابتدعوها الایة
حکایة لشنه کویکی از صحابان دید که قسیسی شد و با قسیسان در یکلم بود
و میان ایشان خطبه کرد و با مصر کفت و کفت این سه روز از تشییع معظم برحذر باشید
و دوم روز او را باعلامی معظم کردانید ازان شناعتی عظیم یافت **ترسیدن**

دلالت بر امر کند چنانچه در ترکه خوابها مقلوب اشارت بدان رفته لقوله تعالی ولیخش الذین
من خلفهم ذریة ضعافا خافوا علیهم ترسیدن دانستن و اگر او را مکروهی بیند رسد
و اگر بیند که از صورتی ترسید که واقع شود او را محاربه بین آید قوله تعالی اذا جاء
الخوف یعنی القتال و اگر چنان فهم کند که دشمن از وی می ترسید بروی ظفر یابد
لقوله علیه السلام نصرت بالرعب و اگر بیند که دشمن او را می ترسانید یا تمثل کند همه حکم دارد
بعکس آن یعنی بر دشمن مظفر شود و گویند خوف دلالت بر توبه کند و کار خائف
یابد و اگر بیند که از جنه یا کرنا می ترسید از آنکه کار وی منسوبست مضرب
ترشیها ساویل غم بود الا آنکه در مقام ضعف گفته شود **ترف** دلالت
بر غم کند اگر جمعه وام باشد نجمه ترشی و لقمه اندیشه مال اندک بود اما برکه
داشته باشد بحسب آن اصل او شیرا ست **ترکمان** ساویل
لیز، ک کشاده روی بود **ترنج** ساویل دا مال باوجود آنکه در دست بحکم بوی
خوش و طعم لذیذ شخص صاحب مال بسیار مال باشد و لقمه اندیشه مرد و مرض بود ترنج کوب
لیک نا ترنج نعمت استبشار گویند تمثیل ترنج در خواب نیک دلیل آن کسی کند که ظاهر
و باطن و فعل و قول نیکو باشد و از نجمه لغت الصادق انه جا فطاب معاشه
حلاوة و نورا و طاب العود و الوزن و اگر بیند که ترنجی داشت او را جنس شخص صحبت
افتد با او را ازین نوع بسری آید و گویند ترنج سبز تاویل به ایران زده باشد
و دلالت بر سال و نعمت کند که مریض در آن صحت یابد باشد فرزند نیز سال فراخ
و نعمت بود اما از مرض خالی نباشد و اگر تاویل آن نکند گویند بسری مراض باشد
گویند ترنج دلالت بر نیکی نجی نزول زاد متمول کند و اگر بیند که او را نانه و نیم کرده

بسبیل اسبطراد تقدیم یافته **تره فروش** تاویل منجی باشد زکات
کرحاص وعام بود اما خسیس کلام بود و گفته اند آنچه گفته تره فروشی می کرد
دلیل خیر بود و بقای کناویل ان تقدیم یافته بحسب اصطلاح است نه بحسب لغت
تره روغن تاویل غم باشد بقدر لقمه خوردن **تریاک** خوردن از بهر
مداواة خورد فرح باشد از غم و الا بخلاف این بیند غم بود و خسارة و حمل بان
تقدیم یافته و اران تر بندی بلفظ تر بهن یا سرفته **تسبیح** کردن تاویل
فرح باشد و ازینجا گفته اند مست تسبیح کردن از تعبیر فرح است نعمها قلیل کثیر
می تسبیح دیدن غم بود و گفته اند هر چه بر لفظ تسبیح کند بحسب حوه در تعبیر
باید کرد ارکانی و نباتی و حیوانی و آلردید که تسبیح یا فراموش کرده بود محبوس
و مغموم شود لقوله تعالی فلولا انه کان من المسبحین الایة **تشنگی** تاویل بلا باشد
یا فساد دین و اگر بیند که آب یافت از ان نجاة یابد و الردید که تشنه بود و آب نیافت
رسید و از ان هیچ آب نخورد خرم شود لقوله تعالی و عزة بطعمانه من
ارطامیدوس گویند الردید که تشنه بود و آب نیافت یا نیوانست خورد بمید
تشنگی نشود له اندوست و آب خوردن مزیة حصول مراد **تعزیت** بر قاعدة شرع
لالة بوتوبر کنند و غیر ان حکم یا کی داشته باشد **تعویذ** باسم یا کال تعالی فرخ
جدا نبسته باشد جنابر در تاویل هر تاویل افسون گفته شد و الردید که تعویذی نوشت
می مرد و خود دلیل خسران دین و دنیا باشد لقوله تعالی فما ربحت تجارتهم
تمام تاویل زن نامی مصلح بود از اقارب بیند یا کنیز یکه بدین صفت زود گردد
باطل شده کر **تفکر** دین یا کمان حمزة و **تلبس** بسبب اسباب دنیوان

دلیل آخر هو قوله تعالی حتی اذا اخذت الارض زخرفها
الآیه **تکبیر** است واو ارتکبیر شنیدن دلالة بوامت ومراد کند وگویند
دلیل حصول معرفة باشد منقولست کا اعرابی از مریض رضی الله عنه پرسید که الله اکبر
ما وفرموده کا آید مرزان بقبض بالاخماس او بدل بالجواس **تکل** اندک اوقات
بابو ساویل فراخی نعت اهل وضع بود بسیاران دلیل لسکل باظلم باحسروان
ماحسوه باشد قوله تعالی من ... وینزل من السماء من جبال فیها من
برد فیصیب به من یشاء ولفت انه تکل کا بسیار دلالة برعذاب کند بوقت
وی وقف لقوله تعالی انا ارسلنا علیهم حاصبا الا آل لوط نجیناهم بسحر
یعنی برکا غالبا واگر دید که اندک بکری یافت انه جند لولویاة وگویند اگر بدون کا
تکل بی وقف بروی باریدن اندک عارضه اورا طاری شود وزود بصحت انجامد
واگر دید کا ترک بدن اوی بادید یابی مالی بوی رسند **تلة** تاویل جبل یا
یا محیل واگر دید که تلة لغتی در تلة افتاد محیل بودن دل باصنعت مسخر کند واگر دید کا
اسف ماکان جانوران دل بگرفت انکس که بان جانور منسوبست بجهل بدست او لفت
واگر بینی اگر دید که اصعد بزند دراو بخبث بود کسی را در تلة مگر دیدی افتد واگر دید که
بزند در صعد او بخبث بود کسیرا بدست تلة عدو دیدن که در راه او نهند وگویند تابکا
وخاینان را امید تعب وشده وبار و دیگر انرا ان تاویل که لفته عز یابانی قول او
فسخ عقلت بود بحسب انفعالی که در تلة متصور باشد واگر دید تا **تمام**
بود وعلمه لغ آنست که زبان بانا کرده دلالة بر آن کند که حاجتی روا شود علی الفعل
واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی وبود شر غلب شود ویاسه یابد **تنر**

بستگی کار باشد و اگر دیده کاذب نیکی نماید بین و من رفت از زر و غیره از محسنین
خلاص شود و بتعلم بالعکس و تنگی گور خود دلیل بد باشد **تنگ** جهات
بای دلالت بر احکام قضا باکند و تعیین دلالت بر حرف کند سایر لشکر و حرم و خرام
تنور تاویل خراب خانه باشد با کل با نور اگر دید که تنور را گرم کرد
سودی مالی یابد یا فتح بره بی بوی عاید کند لقوله علیه السلام لعن الله المحورین بطول التی
و گر دید که تنور بی ساخت بحسب حال مرتبه یابد و اعد اصطفر شود لقوله
صلی الله علیه وسلم النور فیها احمد فیها من کل زوجین اثنین و اگر دید که در خانه یا
تنور نو بالت . و امشکلی پیش آید در مشورتی کند و وجه صلاح بروی مکشوف
و اگر تنور با خاک استر بنده زنی خواهد که در روی جبری چندان بود و اگر بیند که
در تنوری بان بخت بقدر ان روزی حلال یابد و کارش انتظام پذیرد
و اگر دید که از تنوری آتش شعله زند بنار بیت المقدس رود یا حج
کند الله تعالی یعلم من ساکنی الوادی الایمن بقعة المبارکة و فایده بیند و اگر صاحب
رویا متاهل باشد بجوشش حامله شود تاویل تنور نزد صاحب شعب بن لوط انبو و گویند
تنور فروش خادم سوراخ باشد **تنمه آسیا** دلالت بر ولیکن
حرفی ضابط کند که صاحب بحوبی مال حلال باشد و مرد لش بوجه اعتدال کند
و اگر خود در آسیا **تنها** بیند دلیل فقر و فحول باشد و **تواضع** تاویل طفر و
حمیت و طول عمر کند و سایر مرادات **توبره** بنا و یک خیر و صلاح باشد
مالی که از جهتی حلال حاصل شود **توتیا** در خواب و بیداری یک حکم دارد و
تیب یاکان دلالت بر ان کند که از باطل بحق مراجعت کند و گویند دلیل بر لایه

سرسیه بود بحسب حال بیننده **توتیا** ساویل مال بود یا دین و اگر دید که در چشم کشیده
از بهر مدد و شنایی صلاح دین جوید و اگر دید که مرادش از آن خوش بود دلالت بر رزق
بود و آنکه طامن را از آسمان مدد یا مردم معتقد او شوند و اگر دید که توتیا در چشم مالیدن
بهر دفع بوی ناخوش کاری کند که مستحق ناشود و اگر دید که او را توتیا مادند او هدایه کنند
خاصه چون بیند که با ندان در چشم کشید **توتیافروش** ساویل مصلح دین بود
توت ساویل روزی حلال با سر و اران سیاه و توس یعنی خرتوش هم و انبه سرخ
و خورد نش منازعت از قبل زن یابی خرتوت شیرین مالی بارنج باشد و اگر دید که خرتوت
از درخت جمع می کند از بخیلی بقدر آن بوسیله کسب خویش مالی بدست آورد و صلاح
و فلاح آن بدست و بعینه باید کرد و گویند توت سفید مونث درام باشد و از ان
سیاه مذکر له دانیه و گویند اگر توت سفید بر درخت بیند دلالت بر فوت کند
بنا بدین اگر بیند که بچید باچیده بود و ان را با قاب خشک کرده ساویل بدیا بسته
اما اگر خود خشک نشده بیند مالی اندک بدی رسد و درخت توت ساویل شخص کریم مقبول
باشد **توراة** از کتب خواندن دلیل بر شود که از قدم ان قوم با صرفه مخلص
با دشمنان قدیم قوت و صفت یابد و اگر دید که بظاهر خواند با مبطلی معارضه کند
و بروی ظفر یابد و کاری بنظام برد و اگر دید که یکی او را تعلیم توریت کرد
از معلم بوی لعابی رسد و بالعلم و حکم **توز** در اخرتا ویل کرباس باشد ●
توانگری در تعبیر درویشی باید طلبید و حاصل آنکه در خواب بها معلوم نیست
تیر ساویل سخن راست بود و اگر دید که تیری در دست مرتاجری
خوشی بوی رسد یا ولایتی یابد و گویند تیر فرزند است دلالت بر مکتب کردن

قبول سخن او نسبت با جمال باشد و اگر دید که بعد تیری در میان عنبر بایاتی انداخت
باختیار میان ایشان متوسط شود و سخن خود نسبت با این جمال ضایع گرداند
و تیر خدنگ سخن در دست بود و از ان پس سخن بر نشانه راست بود و اگر ان او نیک
و دلربا بینند اعتبار سخن بحسب آنچه ان خوب باشد و اگر دید که تیر بسیار
بیش او نهاد بود قدر ان مال یابد و اگر ان تیر صادر جعبه باز کشی بیند مال بوعیال
نفقه کند و اگر دید که تیرش بشکست سخنش مردود شود و اگر دید که تیری کاریکی
می انداخت و در سینه وی نشست محبه او در دل وی نشیند و بتعلم بالعلم و
گویند تاویل کمان بدر بود و از ان تیر بسر **تبرک** دلالت بر رسولی کند
که در میان انگا به متردد باشد و مصالح انسان تمام نیاید و **حکایت**
کند که شخصی بخواب دید که وصف تیر میکند می انداختند و از ان یک طرف
راست می افتاد و این سبب لغت میان ایشان مناظره افتد و از ان طرف
که تیر ایشان راست می افتاد سخن باشند و حکم تیر باران بر بالشه در تاویل بالشه
تقدیم یافته **تیردان** تاویل سپری باشد و اگر دید که از بری تیر داشت
یافت بقدر قیمت ان لزومی ولایتی یابد یا مرتبه و گویند تیردان تاویل حافظ
باکنیز کی مغنی باشد و حکم **تیشه** مانست که در تاویل تبر گفته شد و گویند
تیشه رودکن دلالت بر زن سلیطه کند و اگر دید که چوبی یا ایوان تراشید
اصلاح مزاج منافقی کند و علی الجمله دلیل صلاح باشد و **زیر تیشه**
دلیل منافق فتان بود که خود را در میان وحشیا اندازد **تیمم** بی وضو
کسی را بود حزنی باشد و وام دار را ادای وام و محبوس را خلاص و اگر دید که با وضو

[illegible] دیدن آن خود کفایض وضو و غسل را تمام بجای نیاورد و صادق
رضی الله عنه فرماید که نیم دیدن چه باشد و بنا بر این اقوال و گفته الله کریم گفته بجواب آنست
مال و عیش است یا خلاص سفر تا [illegible]
حکم **ثوبا** موجند در بعضی از اقوال بلفظ بروین تقدیم یافته اما شروع
احکام او انست که دلالت بر صد صاحب رای کامل جرم کند احتیاط او در اد
مسجل شد چون با مال الله طلوع کند اوان تابستان بود و چون راست بسر صدم افتد
نیمه تابستان باشد و چون در حفت کاه طلوع کند اول زمستان بود و چون راست
بسر صدم افتد میان زمستان ماند و چون بشت ظاهر شود سبک ترین اوقات
سنه بود و گفته اند چون تاویل سر تا بصلاح دین رود صدی با سر در کار دین محتاط
و چون تاویل ان بفساد دین رود صدی فال کبیر بود و چون تاویل ان بجان رود
تا جزئی مضرت باشد و چون تاویل ان بوله یا رود یکبیاری بیدار بود و چون
تاویل بحرف رود صدی محکم العمل باشد و گفته اند که ثوبا بزمین افتاد آفت
بیماری رسد اما وقت وفات یابد و **حکایت** گفته اند که زنی با این سیدت گفت
جان دیدم که تو با بحرت رسیدی و صدم در ان عجب ماند بود مال و این سیدت
چون کبر حرف استماع نمود استرجاع فرمود گفت لله در کل هزو فاة ان سیدت
او در درجه تو با بشری ملحق شده و در ان نزدیک جوار رحمت حق تعالی بیوست
الجنب بره و حکم **جاثلیق** در وین سا
تقدیم یافته **حمل** تاویل سرش بود بلی الزرنی هیئتی که جاثلیق

شوهرش بیرون یا او را طلاق دهد و اگر صد بینند کجا رفته شد دلیل خیر است
و ستر او بود اما کاری که از مردم از دل مکروه دارند و اگر دزدی بیند کاری جا دهد
یکوچه رفت یا مری منکر قیام نماید لقوله تعالی قل لازواجک بناتک ونساء المؤمنین
یدنین علیهن من جلابیبهن ای ملاحفهن **جارشب** ساویل معاشرت بود و
زن را عهد باشد وصلاح و فساد آن را از این طور تعبیر باید کرد **جادو**
ساویل با ظالم گوید مرد کار باشد یا دشمنی قوی قرین بود و اگر دید که از بهر
دیگری جادوئی میکند یا بعکس چنین معامله درمیان ایشان باشد و بیننده
را جادوئی از بهر او کنند در فتنه افتد و گویند از بهر مصلحت او دروغی گویند یا قول
دروغی کنند از جمله او اگر دید که جادوئی مشغول بود میان مرد و زن مفارقت
افتد لقوله تعالی ویتعلمون منهما ما یفرقون به بین المرء وزوجه **جانور**
ساویل خدمتکار بود و گویند خادم خدام باشد و لقمه او باید از حلال مخارج
بحصیل حال کند و جانور دیگر ان نباتی منقاضی بود و اگر دید که خانه را جانور
می کرد مالش ضایع شود بقدر خاکی که رفته باشد قلیلی بیند که از خانه بیرون کرده
و اگر دید که خانه دیگری می رفت از مال او کسی عایده یابد بقدر آن حال خاصه
چون بیند که بخانه خود آورد **جاسوس** تاویل شخصی باشد که مفهوم را
بر باطل معاونت کند و اگر در خانه خود جاسوسان را با جاسوسی بیند پیشرفت بود
او را بنجاه از تمام غمها و ملالتها و تاویل جامه سیاه بر عکس است **جام** تاویل
زنست بوقت نکاح و اگر دید که جامی تر اک بود که اندرونی خواسته باکنیزکی مرد

وضابطه دیوانیان جامه بندان را حکام از کلیه و نوه و جرلن و نشسته و ... بدهند
و خانه لند خانه ... و الا فشروه خواهند شد و حاصل آنکه عرض جوهر نسوده
وضابطه دیوانیان اگر بیند که جامه سیچ مروف با طایفه معین پوشیده لند ضبوطه
یا بعنی ایشان نصب نماید و بنا بید که حسب استحقاق منصدی شغل ایشان شود
و اگر از اهل نواحی باشند بدان ناحیه نقل کنند یا در ولایت ایشان آید تا برین
اگر فوجی فن خوم باشند باید که نیک انتباه باید تا سنه اثبات معتدل شود و
مجمل این احکام بعد ازین مفصل خواهد شد ... وضابطه دیوانیان جامه مطلق
تاویل دانیان صلاح دین و دنیا باشد جامه جامه سفید و لنزلطامیه و سن مغفول
کاجامه سفید اصل حرفزاد لالا بویکالان و کتانیا باشد ... محرفزاد معهود
کادر زمان کاد جامه سفید نوشند و بدت تقدیم مرجند جامه سفید توبیند بطالزیال را
باشد واریجا نه ... بر ربیعه سفید باشد ... لیال حاکم شوه ازان خرم ... و کفنه انه جامه بافقاره
ازملاتی خالی نباند و جامه سبز با تفاق معبران زنده و مقبول بهترین رنگها ست
لفولربالی بلیسون ثیابا خضرا من سندس واستبرق ... لهذا کوینده جامه سبز
داشتن درخواب ... زنده و مرده راست عزو ثواب ... و کفنه انه زندگانی ایشان ظلمت
بود و مرده کانوا بیان شهدان و علی الجمله بین و دیبا جامه سبز بوشیده نوشتن و دران منصفه
توفیق توبه یافتن و عن صنعل صدقه کردانیدن دروی منحصر بود و عاقبت و فاسیه
یافت و اولاد ثابت شوند و جامه سبز زناز ازینه و رتبه باشد بنا بر قصه افاروق
که در تفسیر آیه ... تخریج بجای خود مرقوم شد ... زینه مرویست کاد کوکبا اوسعت مزار
کنیز ... سبز نوشتن بر ... یا نها راشهب سوار ... بود نه بلی مرد انرا مکروه بود

الا در حق [illegible] جام خواب و تیر جامه و دیگر جامها که مردان پوشند تشبیع نماید
[illegible] دلیل فرح باشد اما از اندک و بیش ظاهر و تعدی خالی نماند و الو نام
مواضعها رهود را سرخ بینی تعبیر بفتن در جنگ افتد یا جون خود را در آن حاله
دعا زنی خیر بدان تأویل کنند که کفته شد کمتر باشد؟ و دیدن سرخ که لواح او از بهر کار
خیر ست و لونید الوان که جامه سرخ پوشیده بود که مردان فضل این جامه مادام
که سرخ باشد پوشند همچون براهمن و طیلسان و رداء و امثال این در رؤیا نیکو افتد تعبیر
سرخ جامه و لونید اگر دیدکه جامه سرخ پوشید مالی تمام یابد که خود مال تعالی در آن خواب
نیکو است باشد و مردان کنکاش و لونید الربا سامی بینند که جامه سرخ پوشیده بلهو
و طرب مشغول شود یا منی در سیاست او مدخل یابد و دشمنی خلع در مدح او کوشد و
کفته اند جامه ارغوانی دلیل نعمت بود و عید و دلیل عشق شود یکی فقرا را
فقر و حضرت باشد و مرضی را علامت موت بود و لونید و قتی دلالت بر موت کند
و ازرقا حیات بینند و لونید جامه سرخ زنانه مردانرا دلیل زن موافق بود
و منوچهر جنگ را نشان طفر دانند یکی آنکس را که در عید ما و محمها مثل این جامه پوشند
نفع و ضرری از آن عاید نشود مکر بنادر غیر ایشانرا دلیل خصب بود یا مرض و لونید
و اگر بینند که در عیدی یا در مجمعی پوشیدند آن نیز سهل باشد و جه سیاه دلیل
غم بود مکر علیه و مالک و قاضی و خطیب را که دلالت بر عزیز و مهیب کند و السواد
و سیاه پوشکر اخصه تفاوتی نبود و زبان و سودی باران یابد یکی صفالله و برانی
رنکل سیاه ایشانرا دلیل رونق کار و عزیز اعتبار بود و صعران یونان در باب
مجرات آورده اند

کہ جامہ سیاہ اسپیران و مجوسان زاد لیل موت باشد و جامہ کبود آزرق خود
با نفاق دلالہ بر مصیبت کند و اران زرد بر بیماران و حکم لنجہ لذ احکام منجمان
تقدیم یافتہ و اگر دیدکہ جامہ و کلیر ریا بہ پوشیدہ بود دشمنان او بسیار شوند و کوشند
باید کہ بر حذر باشد چہ شاید بود کہ از دوستی مکروہی رسد و اگر فقیر بیند
کہ جامہ ابریشمین پوشیدہ بود طالب دنیا شود و مردم را بدین تحریض کند و کبود
جامہ منفش زنگارنگ یافتن کہ او جمعی را کہ در ترکیب ادویہ و اشربہ شروع کنند دلیل
خیر باشد اما سایر مردم را دلیل اضطراب و ظاہر اسرار باشد و مریضی را اعلام از اشتداد
مرض شود از کلیوس بینی و صفر اعراض و اعتلال آن آماز نا بغایت بیک بود خصوص
چون دعنا و عطریہ باشد و کوشند مریض را دلیل موت بود و جامہ زرد بغت ضلع و سیج
و زرد اندرزند و اعتلال آن پایزر و خنہ یابد کشیدہ یا منفش و کسان دران لکاشتہ
بود دلیل زنی خود سر بود یا کنیزی صعب و کوشند جامہا کہ نو باشد یا نو یافتہ باشد
متضمن صلاح دین و دنیا باشد مر مرد ابزا و مر زنا را و کوشند کہ زنی دید کہ جامہ
مصور بصورت مردان پوشیدہ بود دشمنان او را شبیہ باشوهر و مال بدزدند
و شامہ تعبیر کنند لقولہ تعالی اطیبن ناپاک و طیبن محال و اران مقنعہ مثل
حکم داشتہ باشد و اگر بصورت آدمی یا حیوانات بیند زن او مرد را حکم جامہ
لکاشتہ بود کہ بعد ازین خواہد آمد و جامہ مخطوط دلیل خیر و منفعت بود
و کسی بر جامہ واقف شود چون مرد خطی بخواند چون بکاران مہم کند و جامہ ملحم مال زن
باشد و کوشند دلالہ بر جنگ کند و بحکم لشتقاق ملحم و ملحمہ کہ عبارتیست از حرب کا

و جامه حقه صالح را دلیل اخلاص بود و طالح را نفاق لقوله علیه السلام
ان الله لا ینظر الی صوركم و لكن ینظر الی قلوبكم و اعمالكم و جامه نجاست مثل محرمات
و لا ذو جامه حریر مثل محرمات دلالت بر دخول نار نماید یا عین سخت
موجب حیرت شود و گویند اگر کسی بیند که احیانا ان جامه بپوشد و استعاره
و لایه خواسته باشد و الی اهل ضراعة شود و دران سال فراخ نعمت و خوشی عیش
حاصل آید بل شرب از جامهای حریر مستثناست و هر چند نقشی حریر جامه
اما جوهریان که عبادی از کتان باریک است جایز میباشد و حلم کتان دلالت
و جامه مخلم دلالت بر سفر ناجیه غریب کند از حج و غیر و جامه دروی دلیل
ان شوهر با اهل دین و دنیا در مقام مدارات شود و اگر دید که جامه خود را بخورد
یا خود را صرف کند و اگر دید که جامه بر سر هم پوشید سفری با توقف کند
و اگر لباس خواب در سفر می بیند او را از بهر مصلحت انجا توقیف کنند و اگر دید
که جامه غیر هتکت در بر جامها پوشید معانی باعد و ذخیر ساله یا
باطن او به از ظاهر باشد و اگر دید که ان جامه بر بالا ان جامها پوشید او را
خطایی در دین واقع شود مثل ایل معصیت اشکار کند و جامه منکف
از تمام جسمانیه از غیر ان باشد یا جامه منکفت کردن بیند دلالت بر ان کند
که در کسب رنج بود و غیر این دلیل غرور باشد و اگر دید که جامه او صاحب شاه
یا سنه نه یا خود بین و ان که عامل را عزل بود و دیگر ان را اهانت یا طلاق زن
یا انکه جامه بوی منسوبست از وی مفارقه نمایان و اگر دید که در دان جامه
او بر بود نه فسادی در میان زنان او افتد و اگر دید که بعضی از جامها خود را ضایع

وعید و محبوس شدن او بود تکلیف کنند که تمام آن ضایع کرده اند بسبب آن روی
کار ایشان آسان بود و حاصل آنکه اگر غنی بیند که اگر غنی بیند که تمام جامه او
تلف شده بعضی از فروع مالیات او در معرض تلف افتاده است اصول اموال او
نقصان پذیرد و اگر قصیر این خلاف بیند از ذات الید او هیچ باقی نماند و الله
که جامه کهنه باز کند او را غایبی رسد یا خود بسفری رود و بعکس بالعکس
و اگر دید که جامه از بر خود برید بقدر قیمت جامه حقیقی یابد و اگر دید که بحسب
معهود فصل جامه بوشید دلیل صحت بدن باشد و اگر آن سال لذ مرض ایمن بود
و اگر دید که جامه بابستانی در زمستان بوشید ممکن باشد که مرد و زن
هر کدام که جامه بینند به از آنکه در میدان بوشند کار ایشان بحسب از جامه نیکو شود
و بعکس بالعکس و جامه سوخته و ریاضی باشد از جمله دیوان لقدر سوختگی و حلیم
جامه سوختن در تاویل آنش بیان رفته و جامه نوینده یا و دیگری را که خصومتی
بر قاضی کنند مناسب نباشد جامه دریدن دلالت بر خلل دین و اعتقاد کند
و عیش منغص و کوینده دلیل شکایتی شدن زار باشد و جامه نو که بنوی دریده
بیند که در میدان مثل آن صلاح پذیرفتن نتواند بود دلیل شود که بیننده را مصیبتی رسد
نباشد و اگر صلاح پذیرفته شود یعنی باز توان وصف دلالت بر آن کند که بروی
کوه باشند و اگر دید که جامه او بعوض دریده بوده از شر بدان ممکن شود و از آن طول
فرج کرده و حکم فرجی کرده و اگر دید که عروس جامه او بدریدند آن فرج یا آن شرحی
شرحی که گفته شد بعینه از آن کس ظاهر نماید و شاید که بوجه مصالحتی یا مخالفتی
باشد و اگر آنکس را بشناسد مدتی یابد که بدان مال کسب کرده و در قسم مخربان او را دانند

در بیدار آن تلف شود بدین عوض را بشناسد

از ممزند بین مطلق و جامهٔ محنت دلیل نرم خواستن و جامهٔ بشکوه و دلیل صحت
زنان کنان بخلاف طریق شیخ و اگر عالی بیند که بیمه بوشیده زاهد شود و مردم
را بزهد دعوت کند و اگر کسی بیند که جامهٔ سکی پوشیده بود دلیل که شوکت بیتاب
شیخ ممدوحه است و اهل مردم متوکل نماید و اگر دیدکه شیخی جامه از بدنه باز کنان
پوشیده بود دلیل عالمی عالم دل نمایی ظالم رای باشد و علی هذا القیاس حکم سایر
سباع و حیوانات باید کرد و جناح سبب انواع آن در مقام خود لفته آید و کوتاه جامه
نرم کران قیمت اغنیا را مزید مال باشد و فقرا را رساله حال و بارسا جامهٔ نفیس
دلالت بر زهد کند و آن کهنه خود اعتباری و تاویلی داشته باشد و در

حکایت آمد که شیخی بخواب دید که جامه از سر او در کشیدند جناح مار
او را پوست از سر بکشیدند دیری روزگار نیافت و حکما بر آنند که نفس در زمان عفاریت
از بدن خود یا جانب بینند و عضام بر نجح از مامیر حیوان بود و در شرح تلخیص
مطلع فرموده باشند که در حق او لفته اند نفس عضام سوءت عضاما مائم
شود علی الکرم و الاقل ماشه بخلاف دید که بر هنه بود مال و جامه از آسمان فرو لدرن
و روی بوشیدنی دید یا معیت لفت و تعبیر کرده که صاحب لبرزی یا دلشارت بال
و قصیر را غنا ست و عکس بر عکس و بندی را از لدی و فاشی تا نه بلا
و موی را خلاص و طالب را حصول مطلوب لقوله تعالی یا بنی آدم قد انزلنا
علیکم لباسا یواری سوآتکم الآیه و آنفا در ان عهد عسرة و غلا بی بغا
همسایه از وی استقراض نخواهد و اوزد و غیاجند او را عطا ماند و معدد اشهاد
و فاتح اعتبار او شد تا بزنبه رسید که مرا نسب کرتم با سب عظیم جمع آید

بیند بوی زنند از نسبه عصای وحسبه عصای **جا مخواب**
شاو بیرون باشد بالنیرگ نیک و بد ان با بن دو حمله تعلق دیده و گفته
اند اگر دست جواب بفرو شده و رد ها کردن زشن بلوزه از و لو بند جا مخواب
دلالت قوة ولایة کند بنا بر حسب حال بیند تعبیر باید کرد و لو بند از پشم
و حریر بنیه دلالت بر زن حسن متمول کند و از ان ابریشم زن محسن باشد و اگر سفید
بود زن متدین باشد و اگر مصقول بیند دلیل عمل شوه بخلاف رضا بالال تعالی
و از ان سبز بعد دلیر صحیح باشد و اگر دید که تغییر موضع جا مخواب کردن را
طلاق دهد یا گنیرگ زا بفروشد و اگر دید ابوجا مخواب نمی تواست کردند
دلیل ضعف قوة باشد و اگر دید کسی جا مخواب او بدرید در خانه بیند خیانة
اندیشد و اگر جا مخواب خود را بر خانه بالشاه بیند ولایتی عظیم معتبر یابد و
اگر جا مخوابی مجهول بیند قطعه زمین بقدر قیمت ان جا مخواب بوی دهد و اگر دید
بلد بر جا مخواب خفت زن خواهد و اگر دید که جامه خوابش مرتب بود
از زن حافظ کلام باشد و گفته اگر دید که در شب بر جا مخواب خفت دلیل
است راحت و استقامت و راحت بود بدن **جان** بیاونبل فرزند علم
یا مسر موافق باشد و اگر بیند که جان از تن او جدا شد یا از بیشان بجیزه
یا حول ازو عیادة کنند و اگر او را دران دفن نکنند دلالت بر زیان مال
و اوی بود ممکن که تعبیر ان بنفس او عاید شود باید که توبه کند و اگر دید که
جان او بصورتی خوب متشکل شد فرزندان کرایه او را بخدمت باشند کرم
سوند و اوو مال وجاه یابد و اگر او را بصورتی مکروه بیند از حج معلوم شود زلله

است استجی بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم گفت جان دیدم که جان از تن من بیرون آمد و مرا
وداع کرد و با سمان رفت و فرمود صلی الله علیه وسلم وصیت کن که جانت تو کجا بین رسید و خبر آن
واکردید که جان بر گفته دست مرتبه در مرض که مال خطر کمی بود واکردید که چون
جان از تن وی مفارقت کرد سبز بود در حر شمال یابد و ازان شنیدم نیک باشد و ازان سرخ
بعکس این بود و اگر زرد بیند در مرض صعب وفات یابد و اگر سیاه بیند صاحب عذاب
باشد و اگر دید که صورت در نوع بود آفارب لن صورت عذاب رسد و اگر دید که خود را در
حق دیگر عذاب اندیشد و اگر دید که در ان نوع خوبیان او می گریستند خیر یابد

جاه بناوید صورت از نرم روی باشد و زن را صورت خوش خوی و مرد را صورت
زن نیکو بینند که جامه فروی بر دند تعلیق سازند و اگر بینند که دیگری ساعتها ایشان
می کرد یا خود انکس از بهر ایشان جاه می کند در ضاکه متوسط باشد و خواهد که انجا
ان عقد در هم بندد بیابد آب جاه مال زن بود و حکم طعم آن از تلخ و شور و طبع لیز از سر مان
و دلی معاینست که در ماهیان آب گفته شد و دانبال گوید اگر دید که در جاه بن صورت جامه
میکند باکسان او حیله کنند و بعکس بالعکس و اگر دید که جاه او صندوم کشت زنش طلبد
و اگر دید که جامه فروی بود و بیش از انکه بصورت صنعت بآب رسید زنش بیمار شود
و اگر دید که لب سیاه بر آمد میراث یابد و اگر دید که آب جاه بقعر زمین فرو رفت
یا جاه بن فرو رفت مال زنش تلف شود بلکه زنش ملاک گردد و گویند اگر بیند که جاه
فروی بود بقدر خاکی که بیرون آورده باشد مال یابد و اگر خاکی بام برآید آن مال بیع بود
بحسب نمی که در ان باشد و ان نیز از مکری حال نباشد و اگر دید که آب از جاه بیرون می
زیاد از حد معهود خانه در خانه می افتاد مال یابد که بر صورت وبال شود و اگر بیند که آب

از خانه او بیرون رفت

ان غم از وی مندفع شود و اگر دیدا در چاهی افتاد اگر اب ان مقدار بود که یکی از ملازمان
تا بناگه متبلی شود و اگر ان اب صافی باشد از بهر صاحبی کاان بدید کند و اگر نه
که بر اب چاه نشسته بود در حال ما کاان افتد بلی از سکر او خلاص یابد و لقمه انه اگر دیدا
در چاه افتاد یا او را در ان اندازند سفری کند حسب طول ان چاه بدلیل قصه یوسف
علیه السلام و گویند اگر نابکاری در موضعی محول چاهی حوض اب بیند فراخ بعمق و خوش
و در ان غرق و مجروح خاطر گردد و اگر دیدا در میان چاه او بچه بود تمام مال خود
ملک کند و اگر دیدا یکی پای او بچه بود یکی نیمه مال خود ملک اندیشه و اگر دیدا
و آبی در چاه افتاد آن و آبی در بند افتد در حق او نکویی اندیشه هم بدلیل قصه یوسف علیه السلام
و گویند مرا بیند در چاهی افتاد ان صورت در افتد نظر بر حلم افتادن جناح کفته
و گویند دلیل مرد صفا جاه باشد و این خواب در باب محبان او نیکو دلیل
اگر بیند که بچاهی اب نرسید افتاد رسیدا فتد و چاهی در حال ان پارچایی نهاده باشد
دلالت بر مالی مجموع کند و اگر دیدا در بچاه مرد لداشت تا لب پر کشد و رست
نشسته شد و در چاه افتاد او را فرزندان ناتمام آید و در **حکایت** آمده
است شیخی با ابن عباس گفت رضی الله عنه که جان دیدم که در بچاهی فرو میشد تا لب
پر کشم و در بر شد بوضع چهار مانک رو مانک و چهار مانک بر آوردم و دو مانک
در چاه افتاد و عبد الله فرو شد از صحرا غایب بود و تو انگر میشد تا مدت اندک و مانده
او را در گفت تا او ان مرد متعجب شد و گفت از کجا دانی فرو شد تا در ان چاه رفت
و از ان در فرو شد و غالب عادت است که فرزند بنگرد. ایدون تو گفتی که چهار مانک
بر آوردم و دو مانک باز ماند عبارت در ان منحصر است که بعد از شستن تمام متطهر گشته باشد

وسقوط علامه بلفظ شفقه **اسحق** علیه السلام بخواب دید که آبی عذب در چاه بود
و بر زمین فوران کرد و در عوض آن آبی شور برآمد و او را بسوی تعبیر خواب گفت
قحطی باز دید آید و چنان شد **وزنی** بخواب دید که او را در جامی افگنند
و از معبران پرسید و گفت عجب بارش الوان دیدم عبودیه بیفتند و اتفاقا چنان
واو بنا بر این بر دیدند و بفروختند و ظاهر اهم بدین قصه یوسف علیه السلام تمسک کرده
و گفته اند که او دیدن آب از چاه می کشیدند مالی بحد جمع آید خاصه چون بینند که آن چاه
خود فرو برده بود و او دیدن فرو بردن دیانشد از آنکس عاید یا بدقت آب از چاه
میکشید و او دیدن که آب بر میکشید و ضبط می صنایع مالی که بدست آورده ضبط کند
و او دیدن که می ریخت ذخیره که مانند باشد بخیر مصروف دارد و او دیدن که باغ را
از چاه آب میدهد بخرجی تمام زنی خواهد یا بقصد تمام سوزنی خود و او دیدن که از آن
باغ میوه جاهل شد از آن زن فرزند آورد و بعضی از این احکام در تاویل باغ
تقدیم یافته و او بینند که از **چاه زمزم** آب می خورد که گم شده باز یابد
و گویند مراد دیدن که داشته باشد بحصول پیوندد لقوله علیه السلام ماء زمزم لما شرب له و گفته اند
چاه زمزم تاویل مال باشد یا حوض عالم یا فرزند او دن و او جامی سبیل بینند که مردم
از آن بدلو و رسیمان آب بر کشیده نزدیک او بر حوضی یا زنی صاحب خیر کثیر النفع باشد
که منفعت ایشان عام بود و سبب ذکر حمیل شود زیرا بود رسیمان لقوله تعالی واعتصموا
بحبل الله جمیعا **جبه** تاویل صدر دارد بود یا سپه و زنی حوض بود و حکم
و نکاح در تاویل جامه تقدیم یافته و گویند تاویل تو به از کهنه بود و گویند جبه تاویل
زن بخیل یا مسرف و از آن رنگ که خون زن و دود و بود و او دیدنی بینند که جامه از بینه بوسیده بود

و بوسیس نمود ران زده در حق شوهر خیانت ابا نیشد و باطنی تجنیه کنند خ رویی
جنر بلب. و امر نید عظمه و معیبه باشد جنایح دشمنان دوازروی خیانت باشند
و دبلوار احمقیه بود و فسوق بحال بحسب حال **جدول** کتاب
دلالة بر تجلد و تصنع کنند و انکه در جمیع قاعده رود که بر خلاف ما عوش آید **جذام**
نام و بیماری ضایع شدن عمل باره بکفر و نفاق و گویند العاذ انکه این بیماری از ان اجسام
در کار دی رشت افتد و از ان ندامت کشد بیلی از ان تمام اندام تو انکه بی بود بیاله
از ان که در تاویل آماس گفته شد و گویند در وبش دا تو انگری و تو انکری را
باز ایستادن از عمل و گویند که انگشتها او از جذام بیفتاد شاید که نماز فرض از و
فوت شود و عمل فرزندان و برادران او را دلیل موت بود و گویند جذام تباویل
جامه باشد که بدان رسد چنانچه در پیش گفته شد و گویند که دیدکه با وجود جذام در نماز
قرآن فراموش کند و در **حکایت** آمد که شخصی با ابن سیرین گفت
جواب دیدم که محزوم بودم گفت تو انستمی ستم کرخانه که از ان بری باشی
و چنان شد در تاویل **جراحة** او است. و گویند که دیدکه با وجود جراحت
خون آمد فضیلتی یابد و گویند از جراحت کند سخن زشت یا مکروه شنود
چنانکه جواب نتواند داد و گویند که دیدکه خون آمد بر زنده طعنی یابد و نفعی
بوی رسد و گویند جارح او را عیبی کند و در مصیبت افتد و مجروح از گناه
بیرون آید و گویند مال یابد که اثر ان بروی ظاهر شود و گویند جارح آلم شود
و مجروح ماجور گردد و گویند اگر جارح بدان خون آلوده شود نقد آلودگی و اگر اثر
خون نباشد بینند از انکس دروغی یا مجالی شنود و اگر دیدکه از جراحتی زیم آمد

مال یابد واگر دیانت نمی کند مال حرام خورد و مخلص انکه بیم مالی حرام است
الزد بدکه دیم در امام او جمع آمد بقدر آن مال حرام جمع آید و اگر تن خود حواجه
بیاید بیند از مالت بحسب ان منافع آید و صحیح بدن باشد و اگر او وطن
غایب شود نسلاً منتظر مراجعت باید و اگر امام امام را مجروح و در دکان بیند بحسب
در دیم کشد و اگر اندر در دنیا بد تفاوتی نکند و اگر بدن خود حواجه تمام بیند
عاقبت مالی یابد یا توبه کند و گر بیند اگر بیند که خون از دو روان شد محنه مالی یابد
ملالی یابد بل در ان قصد عتاب کند و گر بیند اگر بیند که خون از حواجه روان شد
با وجود انکه دینی بروی ثابت شد مالی بوجه منفعت نفقه کند و گر بیند حواجه تباه و بیمار
اظهار حسادی مجروح باشد و گر بیند و اگر حواجه برسر بیند مال او محفوظ ماند
و اگر والی سرحد را مجروح بیند عمر دراز یابد چنانکه تمام اقران خویش او رونده و از ان دیل
اعضا والی و زیادتی ان حمد باشد که ان عضو بوی منسوبست و حواجه سینه
و دل جوانمرد عاشق باشد و بیمار داغ و جمل در بن احکام در اوبلن بر تعلیم یافته
و اگر دیدکه دست راست او مجروح بود فایده از مردان اقارب بوی رسد و از ان
دست چپ فایده باشد از نساء اقارب و از ان باری مال بود که از زراعت حاصل شود
و از ان باشد نفعی باشد که از فرزند عاید گردد ان شاء الله تعالی و جعلنا کلمة باقیة فی
عقبه و گر بیند اگر بیند کسی که امام او را بار کرده و مرکب او بجایی فرستاده حاجی
بود مجروح بحق زبان درازی کند و نسل او در اطراف متفرق شود و اگر دید که کافری را
مجروح کرده اند و خون از ان روان شد بر دشمنی ظاهر العداوة تسلط یابد و باوی کاری کند
و بقدر خون مال حلال بوی رسد و مال کاسب بر مسلمان حلال باشد جبرئیل علیه السلام

الا انک تاتین لیزدیل بود. **جراغ** بتاویل خادم خانه بود و گویند مسرت
تا بیه و لغته انه گر جراغی فرو نشاند خواب مه سود بیند او بسی احباب مه
و اگر در صحیح جراغ بسیار بیند دلیل شمول عدل و طاعه سود و شاید که
جمیعیة اتفاق افتد که ایران مسرتی بخواطر مجموم رسد و گویند جراغ افراخته عالم
دانا بود علم بود و عابد را امر بود طاعة و نی دین را توفیق و سلمانی و اگر مردم
جراغ بیند دلیل صلاح و جمعیتی باشد و اگر دید که جراغی داشت که او را
نسوخت و مرحومی سوخت او را بیک شکم و فرزندی بیند آنرا و قبیله
جراغ چون افروخته باشد دلالة بر مخدوم کند و نا افروخته بر خادم و
صلاح و فلان با ایشان عاید کرده و اگر دید که اشتران از قبیله فرو افتاد
و جایی بسوخت از منسوبة الله خطایی نادانی صادر شود و اگر دید که قبیله
تمام بسوخت انکس که نسبة قبیله بوی باز نمیده و اگر جراغ از سفال بیند خادمی
حلیمان زاده باشد و اگر دیگر از فلزیات بیند حکمران نجیب بلسک با باب
طبیب و بوطریق تمثیل لغته انه جراغ بمنزله بدن است و روغن بمنزله
خون و فتیله غشاء رطوبة و چون جوهر رطوبه در بدن نماند و سرایه بعد
از قضا الله یم ملال باشد و اگر دید که جراغی را هم بار نشانه حق محقی را
بعجز باطل کند و اگر دید که خواست که باز نشاند و نتوانست نشاید در مثل
این لغته شاد سعی کند و نتواند و بعد ذلک کاران مستحق قوة کلیه لقوله تعالی
بریدون لیطفؤا نور الله بافواههم والله متم نوره و اگر دید که بنور جراغ محمدیت
دلیل هدایت و مغفران بعد الله تعالی و بجعل لکم نورا یمشون به و یغفر لکم.

ما نکس را آگاه نمود که سری مخفی مالد بد باشد و او را نسکاه نشود و
و بیند اگر چراغ در دست دیگری بیند او را بد باشد چنانچه گاه نکس بر او واقف
شود و اگر مریض بیند که چراغی افروخته در خانه او بود صحت یابد و اگر بیند
که آن چراغ نا افروخته بود بیم موت باشد و از غرایب تاویلات آنست که اگر مریض
بیند که چراغ او باز نشسته صحت یابد و علت آن گفته اند که چون چراغ خود فرو نشیند
باز افروزند و گفته چراغ مطلقا دلالت بر ظهور اسرار کند

چراغ برهین تاویل کسی باشد که محافظت حال انس کند که چراغ بوی منسوب است

چراغ پای از همه جنس بیند دلالت بر خادم و خادمه کند و در

حکایت آمده که شخصی بخواب دید که مالک می با چراغ پای میدان
که سران مذهب بودی و معتبر گفت عجب اگر امید لشکر او فوت نشود و با ان نزدیکی
او را بقتل آورند و علت این تعبیر گفت که دست دلالت بر دست باب دارد و چون سر لشکر
بدست کشته بودند گفتم سر لشکر سنی که حقیقت خادم خاص او باشد بوده

چرخ چاه تاویل زنی نا منفعه باشد که مردم را در دین و دنیا
و معاونه نمایند و گویند بحیله و نفاق چیزی از متعلقان مرد را
صرف کنه و

چرخ زنان تاویل نا بینا باشد
و نفاق نباشد و گویند آنرا بیوه بیند که چرخی یافت شوهر کند

ضایع شدن او بی جداشدن یا دختر شن را طلاق دهد

چرخ شخصی باشد که بحیله حرفه اصلی نفاق کند و مردم چندین از باب حرفه
از او متنفر شوند و

چرخ آسیا تاویل

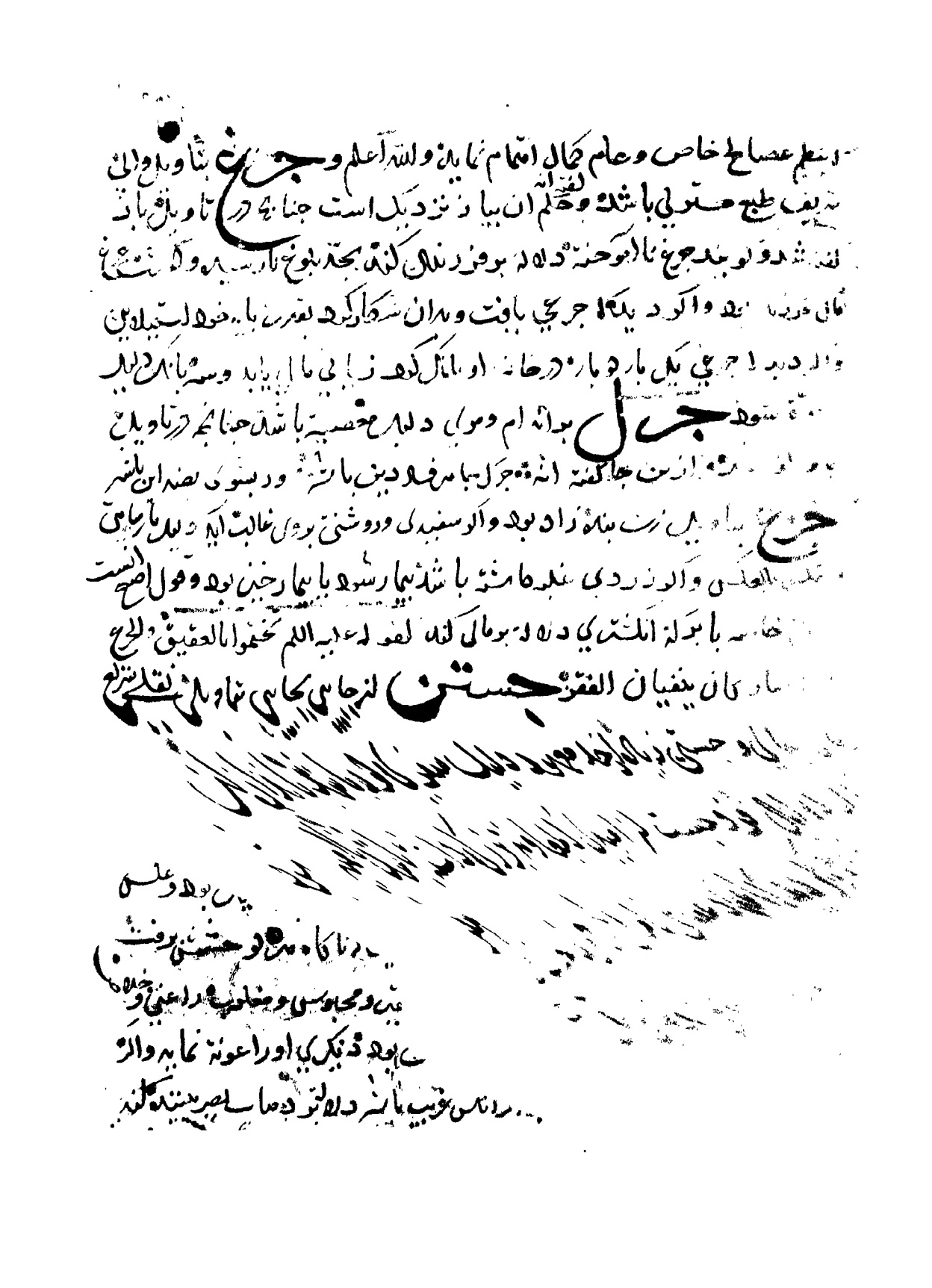

جناح دیگر بدایه او گذاشت و اگر صروف بود حتی بخواهد و لذوی فایده
بیند و اگر بیند که چیزی چشم او افتاد ذرعی اهل او دروغی گویند و بعد از آن
براه ساختن طعام و یا مال و خدم بکار چشم دلالت بر غم کند و تغلب بر چشم و روح خود را
و بالعکس العکس و اگر بیند که چشمها بیش رفت و العیاذ بالله آب سیاه فرو آمد
و از سعال بی حیا شود و رسیدن بچشم خود بیند اندوه و روح و بحث خود بیند
و اگر بیند که بازی شدن راه شود و یا راه هدایت یابان و کفه انه تغلب شوهر یا زنش کند
و صداع لقوله تعالی و ابیضت عیناه من الحزن و الرمد و چشم او سیاه شد
جناح میت سبیدی نه دشت عود بالله معنی شود و علی الجمله کوری و لنگی و کری
خلل دنیاست و رمد بالب مخاصمه کوری کاذبه نیست دین دنیا کور در خطرست
و اگر بیند که مسمار در چشم او زدند دلیل بن شود که نظر حظ بزن نویسد یا صدیقه
کوه باشد و اگر بیند که نظر در چشم میکند و او را خوش می آمد کابال کند در دین
بروی و بال باشد و گویند اگر بیند که او را خوش می آمد این تاویل بدین کود و
اگر دیده که در کیسه می نگریست بران کس کیفه ور شود و اگر دید که خون از چشم او
می رفت از حمه فرزند یا نقصان مال عکس شود و اگر بیند که چشم او کوش کشت
یا بر عکس باریکه خود تعلیق سالفا یا حاشا قیا داهل خود کند و اگر چشم خود را با ران
دیگری دید یا ران حیوانی در کف خود بیند مال یابد و چکاندن در ناوید و زیر خواهد
و حکایت کنند که شیخی یا دایان گفت چنان دیدم که چشم راست من
مرا فیه چشم چپ می گفت و تعبیر فرمود که بنده را توبه واجبست بارزن بسیار خیانت
می کند و فی الواقع چنان بود و یا بشد و در عین خواب دید

... فراخ چشم دانیم و با برهمن گفت و تعبیر کرد که صاحب این رویا از بی سفیه
خواهد آمد که بی ادب خشن باچهار پایی یابد و اتفاقا دلی باین صفت خواست
و هم این که چنان خوبی و او را چهار پایی میراث رسید و بدین چشم دانسته و زند
و ... و علم گفته اند و **حجاج** بخواب دید که در چشمه در آب افتاد
و بسیب غایت بداد رسانی محمد و پسرش محمد مهدی روی بهبود ندید
شیخ علی رضی الله عنه گفت جنان دیدم که مرده چشم عزیزی سعید گشته
و نصیب فرصد که این شخص بیمار شود و جنان شد و **چشم آویز** دلالت
بر صوری کند که محل تعدد خاطر گردد و برفع آن احتیاج افتد و بعد از آن وصول
بروی مکشوف شود و گفته اند چشم آویز بناویل شخصی بود که حمایت رعایت حمیت کند
و چشم بوی منسوبست **چشمه** بناویل بزرگی کریم باشد و گفته اند که دلالت بر عز
بیشتر کند و از این جمله نیز گفته اند آب در چشمه عزیزی دان کم بیش زیادت و نقصان
و ریزد آب ساکن و تاریک احتمال ظاهر آن دیدن و حکم طعم و طبع آبش مانند که در تاویل
آب گفته شد بلی اگر گویند که بدان مسح کرد فرج یابد و اگر بیند که جامه نا معهود چشمه
بیرون شد بی با اصل موضع رسد بقدر آب آن چشمه و گفته اند که دلالت چشمه مطلقا بر مال باشد
و اگر دید که به آن غسل کرد توبه کند و حج گزارد و باقی احکام مانند که در غسل خواهد
و گفته اند که بانیق آب چشمه ایستاده زیادت از روان باشد بخلاف کنجه در تاویل آب گفته شد
و در **روایت** آمده که زنی بخواب دید که عثمان بن مظعون رضی الله عنه چشمه
عالی بوی و صورت این واقعه بحضرت رسالت عرضه داشت و تعبیر فرمود صلی الله علیه وسلم
که دلالت بر علمی کند که بدان مردم را نفع رساند **چغانه** حکم بر بعد دارد

جفاکار تاویل فرزند یا غلام کوچک بود چنانک فرماید ان ابنی لمن اهلی
و گویند عربی شیرین زبان آمد زیرا که کم ازار بود ولیکن اندک مایه سالار دل بود
سخن بتزویر و اگر بیند که جفاکاری یافت بصحبت جنین کسی پوست **جگر**
تاویل مال نهانی بود و گویند که جگر بسیار خورد ثروتی یابد خام مالی
یابد بقدر آن و شاید که از جمله فرزندها شود و گفته اند علتها مربت اعوان خاص
خون بیند که بی خویش شود و گویند موضع رحمة از عصب بیک تعیین کند و رضا
و سخطش عظیم بموقع باشد و عز دار یابد و جگر بزرگ دلالت بر شجاعت کند
یا طول امل؟ جوان سنی موضع روحست هر آینه قوی تر ان دلیل طول عمر بود
و گویند سینه تاویل هر شخص باشد تا غضب او و اگر بیند که نظر بر جگر می کرد
و روی خود ران می کردیم منکال باشد و گویند که جگر بکوبی را بخورد
دختر اینکه بخورد و گفته اند تاویل جگر بفرزند است لقوله علیه السلام اولادنا اکبادنا
یا عزیزی بموقع فرزند **جلاب** تاویل صاحب غنیمة باشد کالغنیم
غنیمة و رخت **جلغوزه** دلالت بر عمر کامل با صلابت کند و نیز
ان مال بود جانبخ گفته اند شنیدن باشد مبارک اندر خواب: مست جلغوزه نعمت اساسی
جماع تاویل منفعت و حاجت روایی بود خاصه چون نیکی انزال بیند که انکه با زنان
جماع کرد در خواب با زنان در اظهر اقوال در فصیل اضغاث احلام نماید انه و صادق بود
خود مطلق این را اعتباری نیست و گویند که با حلال خود جمع آمد نیکوی بیکی
و نفع مالی بدو رسد اگر زنی مرده باشد مالی از وی بدو رسد و گویند که جنبش بود دلیل عصمة
بل گویند که عصمة از فی خجیل شود و نیابد [illegible] و گویند که

جلب

رسد
یابد
ایذ شان
بود

شاکره کسی شود و بسبب دستبرد راس المال از دست او برفته و کوشند تا در آن باید
و اگر بیند با طفل جمع آمد مصیبتی بوی رسد و کوشند تا کسی بیند با طفل خویش انس
بیح سالگی رسیده بود جمع شد دلیل طفل وفات یابد و اگر از بیح کمتر سنه باشد
و بدو نسبت طفل را دلیل مرض بود و بینند با مظره و اگر بیند با برخواند
جمعه لعن او را تعالی سبا له یا تعالی کند و اگر بیند که توانگر بود او را عطایی کرامند دهند
و شاید که جمع یا تعرف در مرض او افزاید کند و اگر بیند که با سر بیح بالغ جمع آمد و اگر غایب
باشد بسلامت مراجعت نماید بحکم اسم جماع و اگر حاضر بود میان انسان مفارقت
اضطراری افتد و اگر بر عکس بیند بدو بسر او هر دو مضرت رسد یا بینهما عداوتی
واقع شود و بسر جلا وطن کند و اگر بیند با دختر طفل جمع آمد کلم او با نسبت دختر
طفل لغته شد و از آن بالغ آن باشد که او را بشوهر دهد و او را جهاز تمام کند یعنی
اگر آن بالغ با شوهر بود نازوی سعد اسعد و با خانه بدر آید و اگر آن بدر فقیر بود
و آن دختر منعم نفع بسیار از دختر بپدر رسد و اگر میان فاعل و مفعول معارضه باشد
فاعل بر مفعول ظفر یابد و اگر دید که بیمی ضعیف منقطع الشهوه قوی جوانی با
و اقتضاء سهو کند صاحب لیزوی یا قوی حال شود و قوی کار کند خاصه
پیر از او و اگر جوانی دید که قوت مرد شد ضعیف شود و اگر دید
و اگر دید که در قبر با مرده جمع آمد وفات نزدیک بود لقوله تعالی منها خلقناکم
وفیها نعیدکم و اگر با درس زنده با شتر او را شوهر بود از بدر یا عم خیر یابد
و عداوتی میان ایشان بیدا آید و اگر پدرش مریض باشد وفات یابد و بینند
بحال ما در قیام نماید و این صناح در نهایت کتب [illegible] در می خوانند

والو بینند که ملاسته مادری که بصنعة قیام و اهتمام نماید و شهری را این نباشد
لان الملام و اگر این خواب کسی بیند که میان او و مادرش او نباشد محبت جدا
لان المحبة موجبة للاجتماع و اگر غایبی بیند که وطن مراجعت نماید حاجت نفسه انک که
بلاد را ام می خواند نفسه تعالی ام القری و اگر این صاحب رویا در رویش بانک
و مادر توانگر ازوی فایده مالی یابد و شاید که بطریق میراث باشد و اگر این بیننده
این خواب بیند او را فعلی قبیح از انجا اخراج کنند و بویژه کسانی که این خواب
مریض بیند شفا یابد و طبیعت ام است پس اگر مریضی بیند که با مادر صحبت امکه
او را محکوس شود و دلالت بر موت سریع میکند از بهر انکه زمین را این ام میگویند
فاما آنکس را که در منام عنین یا طلب زنی باشد دلیل ظفر شود و اگر بیند که ابی شهوة
با وی جمع آمد و بعد ازان تا دم شد از شهر خود بگریزد و اگر بیند که اندامی نداشت
یا حیا بیرون رود و اگر بیند که در حال مجامعة بشت مادر روی بوی منسوبات
او بیرون روی کنند ان شوند و غرض انکه بفات بدیده و اگر بیند که در حال قیام
بزخم و نکال حال کند و اگر دید که در میان دران او بود دلیل فقر شود و اگر دید که مادر
بلا بند بفعل انکه تاویل مادر و حین کند دلیل موت باشد و کلیف جزن مریض بیند
و این خواب در باب مجربات آورده اند و اگر دید که با خود مجامع کرده لذتی
مخالف قصد نماید و کفته اند بغی را زیان دارد و فقیر را مرض باشد یا انکه
او را اندکی مال سخت پیش آید و جماعتی کویند که هر که بیند که با آسمانی جمع آمد
یا در آب جنی از وجوه ضرری سخت بوی رسد و اگر دید که با بعضی جمع آمد
اهل دیار آن بقعه را دلیل دادنش و اگر دید که با الفی جمع شده دلالت
بیان کند

واسیع عنی باوی جمع آمد و جامه از تن وی بر کشید و در ازار آن جامه سنگ بزرگی
بر بست و بعد از ان با شتاب در میان اسمان و زمین می بردند تا بسنگی از بلاد
اسلام نزول کردند و این خواب با پسر گفت و بحکم آنکه معبر بود کار بست و گفت
میان ما مفارقت خواهد افتاد و از دین ما برگردی و بزرگی از اعراب ایلی باشد
و بداخان تو دیگی بیرش بایل از ملوک دیر محاربه افتاد و تقتل آید و ان زن
را بشارت بردند و بغرو خندند و اعرابی او را بخرید و بدین اسلام بود و او را
مسلمان گردانید و بخواست و مراجعت نمود و ان شهر را بگرفت و والی انجا شد و

مملوکی بخواب دید که با خواهر جمع آمد چون بیدار شد ان خواب بوفاء
وان غلام بمطالعه او الدار او مشغول شد صباح بخواب دید که با برطه خواجه بود و

غلامی دیگر عکس ان خواب دید روز دیگر خواجه او را بدرجت بست
و بسیار بزد غرض آنکه از خواجه خواستن کند و **دیگری** دید که با دختر
خود جمع آمد و بعد دیگر همسرش نماند و دختر وی بضبط مصالح خانه مشغول شد

حجامی بتاویل بود در بارگاه با خادم مشفق یا صاحب ودیعه و این سیرت
آن امیر بقوم تخصص تعبیر کرده است خصوص چون از آمن بود و اگر بدید که برا
بدان بزد بدو خبری رساند و حکم **جنازه** در تاویل بیوت رفته و کوبند
اگر بدید که جنازه بر موارفت بزرگی خواهد بود یا مخزونی از ان موضع در سفر وفات یابد و
اگر بیند جنازه بتاویل منافق باشد که قومی از اشراف بر دست او سلاح ستوده و اگر خود را

جنب بیند دلالت بر خیبت کند و نیابد که در امری حرام یا زر و کینه انه ستوری سانفع بود
مگر آنکه در خواب [illegible] چون خود را بیند و در **حمام** نشسته

کہ شیخ با عبداللہ صہیب بہ گفت چنان دیدم کہ در جنابۃ ما دیگر ہم گفت در طاعت بالا بیا
سفری کنیم لوجہ اللہ تعالی عز وجل و لاجنبا الا عابدی سبیل گفت بلی در خاطر دارم کہ بدیہ طالب
علم ما قوی شوم و بان جزم روانہ شدم و اگر خود را در **جنب** بیند بجائی متعلق
خاطر شود و اگر جنبد از خوب باشد منافی با او تعلق سالک و اگر ازانجا نبود عاشق زلف
و کیفما کان جنب دلالہ بر تعلق صوری یا معنوی کند بنا بدیخ محبوب حال بیننده تعبیر
باید کرد و اگر دید کہ از جنبیدن بیرون جست از ان تعلق خلاص شود **جند**
بحثہ منفعت باشد از زنا بقدر لقمہ بیند یا خورد و از ان خام دلالہ بر غم کند یم یابد
نسبتہ و لو بند چیزی دلالہ بر خیر کند و از ان جملہ کہ محرک طبیعہ است وداع فضول
اخلاط **جندب** دلالہ بر مصنیق کہ و اگر دید کہ در زیر جندب بود مرضی
حسانی کشد یا عذابی روحانی یابد و اگر دید کہ جامہ جندب را از بیرون او لا انکس
کہ جوہر جامہ بوی منسوبست فرجی بعد از شد یابد و کار او رونق بدیہ و اگر دید کہ
ناخن او جون **جنطال** مرغان بود بحسب قوت ان مرغ کسب معاش کند و اگر دید
کہ جنطال مرغی یافت بقدر ان فایدہ یابد و **جنطل** مکول تاویل
رزق حلال لذیذ باشد لقولہ صلی اللہ علیہ وسلم علیکم بالبرنس و الملیس **چند**
تاویل زنی باشد با جاہ و جمال و اگر دید کہ می زند دلی یابد صفت خواننده و باقی لمعان
او انست کہ در ربط گفتہ شد **جنک** کہن تاویل طمع باشد و حصول مراد
بحسب غلبہ بود و گفتہ اند جنک دلالہ بر صلح کند و اگر بیند کہ با دیگری در جنگ بود میان
ایشان مصالحہ رود و گل ارتصاد بخوابد دید کہ با او نسبتی در خصومہ بود و اصل
تعبیر کردہ بند دلالہ بر سرور است ظہار [illegible] عظیم یافت

در دین و دنیا و لغتنامه مخصوص بود بدین و لیف ما کان بر نفاست جوب خنک
دلیل نیست خیری در رسن لیف و لیف بل الربیند که جوبی جنک در خانه
او بود زمین فرو برده بود و سبز شده انجا فرو زنند تا مثل مولد شود و
الربیند که جوبی بود در دست صرف منافق بود و الربیند که انسانی جوبی بود
الس باوی نفاق ورزد و اگر دید که بیگانه جاه بیند تاباوی نفاق
الربیند که جوب یا بجوب دستی با لیف جنک شکند نفاق با او رند کانی کند
و جوب راست تاویل دانیال هدایه بود و جوب نخل چنانچه تا به سوی تن باشد
هم حلم نفاق صاحب چنانکه با لال تعالی در قصه منافقان میفرماید کانهم خشب مسندة
و سلیمان علیه السلام تاویل جوب تو بصبیان فرموده و **حکایة** کنند که
بخواب دید که جوبی در دست چپ منبر و عصائی در دست راست و من در او
راست میکرد و جوب راست نمی شد و یا معبر گفت و تعبیر کرد که تو از دو زن
یکی از حر و یکی از سریه و نا دیب و نصیحت در حق او اصلا تاثیر نداشته باشد و
تصدیق نکند و **دیگر** چنان ذبل که جامه از جوب تو سیاه بود
و در دریا بنای کرد معبر گفت که تو سفر دریا کنند و جامه جوبین کار که دلیل سفینه
و مناسب دریا و عاقبت بسفر دریا رفت **جوب تراش** تاویل جوبی
باشد که معامله با اهل نفاق کند و بضرب چیزی از دیشان بود و حکم **جوب خوار**
بلفظ ارضه بیان رفته و لغتنامه **جوب دستی** حکم جاف دارد و اگر دید که
بدان جنک میکند حکمران فرا تاویل جوب تقدیم یافته و الله اعلم **جوبه**
کوچ حلاجان که بدان پنبه تا تاویل دوستان باشد یکی سخت دل و یکی منافق

مع ذلک با تفاق حق از باطل تمیز کنند **جوزیب** تاویل این سیرت
حوله سرا باشد و ازان ابریشمین بر حله یا کنیزک خوب و از آل سیم خادمی کسناج
بود دلیل ازان سیاه مصلح را صلاح باشد و مفسد را فساد و اگر بیند که کفنه با بوی خوش
با کوتاه بود خادمش بنا شایسته متهم شود و گویند جوب چون با بوشیدنی بود دلالت
بر وقایه مال کند و اگر بیند که بوشید علما را از هد باشد و دیگران را فقر
و هر که ما در خانه با سر از وی مجاهره نماید با از فرزند دور ماند و گفته اند
اگر بیند که جوب بوشید بوی مال یابد و اگر نو بوشید بیند و خوش بوی بیند مال حلال
نکوتر مال بود یا بینی که در ازاء احسانی شود و بنعکس بالعکس فی الحالین م و گفته اند
اگر بهند بیند دلالت بر ان کند که زر و مال نداد اما صدق و داد و علی کل حال مال او
بر تنش حلال باشد **جوشن** دیدن تاویل زن محب بزرگ بود
اگر بقدر بینی باشد با بزرگی و استظهار بقدر جوشن و تا بش بوشیدن بینی و بنی
و اگر بیند که با جوشن دیگر سلاحها بوشید از مکر منافقان ایمن شود و تعبیر جوشن
بصیانه دین بن کرده اند و جوشن سباعی دلالت بر ان کند که یکی از خویشان
مساعد او شود یا بصحبت و مزد کار رسد یا خواهرش دختر معاونی او کند
و جوشن نام دست دلیل بر شوکت او و فرزندان اید **جوشن کر**
سا و بلی سنجیده بود کوشش حصول و کمال سود **جوکان** در دست اکابر
دلیل صلاح باشد و از ان اجتماع فساد و اگر بیند که گوی بر بود بمراد رسد
و بالعکس و گویند تا بش جوکان در اصل دشمنان بیش بود و بعضی [illegible] اهل تعبیر
گفته اند تاویل جوکان زمانست و از ان گوی دل [illegible] جوکان گفتن

درهم موکان اورد و بهر نوع که خواهد بادران مود سخن آن دلها را بسخن
جذب کند و هر تصرف که خواهد دران نماید بتاویل در اول فیدرفت
و مسلمانرا نیک باشد و مفسد انرا بد و تاویل گوی تا حق حضوه کرده اند
و طفو حسب گوی بود من بعد و گویند جوگان تاویل فرزند باشد یا برادر یا عمه
صافی فراخ و چلم جولاه **حوالی هکل** در تاویل بافته و بیشه قدیم بافنده
جوکن تاویل ابله بود قوله تعالی ان الله یبتلیکم بنهر در تاویل آب
نیز استادی بدان دفنه یا وکیل باشد یا کار مستظم و نیکو و به آن مانند و حمد عابد سعد
و گویند جوکن فراخ دلیل عیش مقصود و جوی باریک دلیل دران عمر و گردیدن جایی
نشسته بود و جویها آب روان در دیه او می گذشت حال دین و دنیا نیک شود
و بیمار در سد لقوله تعالی نجری من تحتهما الانهار لهم فیها ما یشاءون و لعذابه
جوی آب تاویل بزرگی با منفعت بود و منفعت او بحسب صفا و بسیاری آن آب باشد
و رکیبی شد بخواب اندر جوی دیدست بر مین کار و نیکو جوی و تقلید حمام در تاویل
آب بر طریق حکایت تقدیم یافته امور بخواب از ورای جوی بجست بر بام حمام از بیخ بخواند رسته
جیوه تاویل مالی باشد که بجندان از زنان حاصل شود یا تاوان گردیدن جیوه صفت
سوگند بود عهد یکیی دمدن و گویند در دین مذهب باشد و گردیدن جیوه از منبع کافت
مسرین باوی مگر کند و گردیدن دامی خورد غلیظ شود گویند سوگندی ابله یا بند و اگر
کرم جسمه جیوه غوص شدن بی بروی سخن کند و بر بدین سراسیمه شود
خاجا تاویل
نزدیکی مرجع باشد و اگر با دشاه خاجا خود را استاد بیند

دلالت بران کند که در خدمت او استمام اورد و بعکس بالعکس **حبلها**
کار بمدد او نتاول کنند تاویل ان بحسب نفع و ضرر بود و اگر دید کاران
صحت یافت راحت یابند و بعکس بالعکس و اگر دید که چیزی خورد و کرم بکند طالب
صلاحی باشد و تمام نشود تا شروع در اصلاحی کند و با تمام نرسند **حجام**
تاویل کاتب خراج باشد یا محاسب یا مساح و گفته اند خویشی بود که کار صعب
او کسان شود و گفته اند که حکم حجام بیرا بند بخت . و رجوانست دیدن در خواب
و اگر کاتب بیند که حجامی میکند و شیشه می نهاد و خون بر می گرفت مستوفی
دیوان شود و اگر خود مستوفی باشد مرتبه عالی تر ازان یابد و اگر غیر کاتب بود
قرض بسیار بروی جمع شود و بروی حجتها بویسند و اگر دید که **حجامة**
و بیخ کرد اما نیج بون نیاورد و اگر انفاس محمول بود کنایتی از بهر خود یا از آن
جوان او را حجامة کنند سلم نیک باشد و دلالت بر ظفر و حصول مراد کند
و گفته اند هر کس را که حجامة کنند بروی ضعف یابد و اگر دید که حجامة چیزی
از وی بیرون آمد آن سال از مرض ایمن شود و اگر بیند که بجای خون
سنگ بیرون آمد زنش از دیگری فرزندان او بد و او الحاق نماید
قبول نکند و اگر دید که خود خون نیامد جایی ودیعتی نهد و باز نیابد
و یا ودیعتی بکسی سپارد و منکر شود و اگر دید که شیشه شکست زنش بمیرد
یا او را طلاق دهد یا سر بیمار برهنه شد و صادق رضی الله عنه فرمود که حجامة
تاویل ادای امانت باشد یا متابعت سنت یا کفایت شروط خواندن
یا حجه بروی بستن یا ولایت یافتن یا بسنت یا صحت و اگر مرد حجامة کرد

یا لبیک کی خرید دن یا ایک علم یا مال او دیا شود یا در کاری شیخ کند
جزء شود تاویل آنی باشد از حجاز و اگر دید که روی بروی
می مالید بوی اقتدا کند و اگر دید که از جایی برکند در بدعتی افتد و
اگر دید که با زجایی نهاد یا زهدایه یابد و اگر دید که ابتاع بود و او باید
و با در جای خود نماز طن بر قبله او بر حق است و دیگران باطل و اگر دید که
از او بوسه میگیرد دلالت بر قوت دین او کند و لقمه از مسلمی بصحت علما باشد
و اگر دید که بالان مصاحف کرفته حج کزارد لقوله علیه السلام الحج الاسود یمین الله
فی الارض فمن صافحه صافح الله **عجله** تاویل حره طیبه باشد
یا سودی خوش کوی کزیند خوی **حمل** زدن دلالت بر فرامم اوردن
کارها زیان کند و اگر دید که او را حذر دید بقدر آن کار زیانی
بکند و اگر دید که لبیه را حذر تاویلش بر خلاف باشد و اگر دید که او
تلبیه حذر کند از مصلح بود بدنیا مشغول شود و از توبه کند و کوید
عالم را مزید علم بود و عامل را اخلاص و تزاید ورع و اگر مفسد باشد بکمین
شود **حرباء** تاویل سحیق بود که شبانروزی ملازم باشد نماید و
این طور تعبیر باید کرد **حربه** که عبارتست از بیت کوتاه تاویل
متاصل را فرزند باشد و غریب را غریبه بحسب حال خصوص جون بیند که
دوشوکیه بوی ملاح و صادق رضی الله عنه فرمود که حربه تاویل حجه بود تا
با عدو دان یا ظفر بدشمن یا منفعه **حجر** تاویل زن یا مرد که
دخل کان اهنا و الوجود او در حرم یا در حرم و لقا بیت قدیم

حامه آید و الرصاحب قدرت عاقل بود حاجتی با نیک نامی باشد و بالعکس
حریر ساوید دینه دنیوی بود خاصه زنان الا و قیا پوشانند امانت
از بهر ایشان بود و اگر صوفیان که حریر بر بالای سلاح پوشیده مذمتی بود
و ملکی بدان سبب از حریر به رانند و لو بندلیس ان صوفیا از صوف ورن
دلیل دعمه بود لقوله تعالی ولباسهم فیها حریر و بعضی ازین احکام در اویل
حامه تقدیم افتاده و حکم اطلس و بافته صوف علی حده رفته و الردید نیز با یکی
حساب صدقه با انس در مناظر افتد و الردید غالب آمد
غالب آید و بالعکس و حکم حساب فیافته است که در استکاری دلیل رستگاری
و بالعکس و لو بندالردید در قیامة حساب او آسان بود دلالت بران کند
که او را بحسرتی عظیمه مستغرق باشند و الردید از ان حساب بی وقوف بود
دلیل قرب اجل بود لقوله تعالی اقترب للناس حسابهم و هم فی غفلة معرضون
و کفته اند بودن اندر حساب در اویل هیبتی بر عقلی تمام دلیل
در حساب انجاست که نیندیشیدن بجازیان سخت لذتی
حسد ساوید فساد حال حسود باشد چنانچه در مثل سایرست که الحاسد فاسد
حال شود در **حصار** کن اند دشمن بتن و مال و جاه کشتن من
خصوص چون بیند که من اوست و او ران حصار با و خیره بیند معاش و
با نعمة و جمعیة باشد لاسیما که خود بنا کرده و لو بندبعد ازان کار دنیا منتظم
در دین و حال ثابت و مستحکم باشد و الردید از ان بیرون آمده
دیوار حصار بر کار دین و دنیا باشد و کفته اند او بخیر از خصار

علی

دلیل بین بالای باشد خواه از داخل و خواه از خارج و اگر دید که این صورت
یا بیرون می آمد در کار دین متردد و مذبذب باشد تعابیر و تأویل مختلف
اشارتی بداد رفته و در مزید بیان گوشد لقوله تعالی بنادی الذین ان شاء الله
خیرا من ذلک جنات تجری من تحتها الانهار و یجعل لک قصورا و اگر دید
که بر گنبد حصاری نشسته بود از بدر یا استاد استفادتی کند سبب نجات او شود
و گفته اند حصار بتاویل مردن محکم باشد که هیچ کس در آن تصرفی نتواند کرد
و اگر دید که از دور و دروی می دید دلش بجهتی مشغول گردد و در حال عقد
و حله حیرتی گوشد و گفته اند هر که بیند که بحصار اندر محصور شده
اما قولی رجوع نیابد و در **حکایتی** آمده که شخصی بخواب دید که حصاری
بنا کرده و معترفست در آن موضع بوسیلا او اما می نزول کند که مردم هدیه
کنند و جنان شود و حلم ــــ **صبه** ــــ لفظ سرخ که بیان خواهد رفت

حصیر بتاویل زن ارسنه با منفعه باشد تعبیر با این کس حصیر
و اگر دید که بر جائی عاشق شود و اگر دید که می فروخت عمل کرده و اگر دید
که بر بسیط نشسته است خبری رساند و گفته اند حصیر بتاویل تواضع باشد
خصوص چون بیند که در خانه اند اخته است و این غریب نسبه با بند در کار
این جهان محرابست **حقنه** بتاویل خشم باشد که صعوبتی بدو رسد
یا آنکه روی بروی تنگ شود یا آنکه از کاری بیک بار که دهد و گویند اگر دید
که او را حقنه کردند نافع بود دلالت بر صلاح کار کند و اگر دید که بوی
بوی رسانند و گفته اند که اگر دید که بی اختیاط [illegible] بوعده

وفا نماند

بیان از حصار
تین و سکنی
ضرر و بلا
تا صبه

و گویند بدا حسب در دین حقند که در امری که منضمن صلاح دین باشد
و صلاح کنند و ازدین استمداد نمایند **حقه** بتاء قبل زن بود
با کسی صلاح و فلاح با ایشان متعلق شود و تعبیر از یکدیگر کنند
و گفته اند حقه بولای کوشک باشد باحوالی **حلاج** تماویل مدی
قوی بود که کار ما عدم بدست او کشاده شود و گویند معمولی رنج
بردن و اگر دید که حلاجی میکند خود جنین شخصی باشد و حلم جوبه و کوچ
ایشان پنبه میکنند در حرف جیم بتقدیم رسید و **حلتیت** بلفظ
آلت در بیان رفت **حلقه** قوه و حال اخلاص بود و حلم حلقه در در
یا در طبید و **حکایت** کنند که سمیر مهندس که شخصی بوده بضعف
اعتقاد متهم بخواب دید که مخلصه اعتصام نمودی و با معتصم کفت و گفت
صاحب این رؤیا اگر ضعیف اعتقاد باشد قوی دین شود و بخدای تعالی
او را ارزانی توفیق فرماید و مقام اخلاص یافت و سبب آن بود که قطعه
بوسه داده دید و او را مرضعه سبید و تعهد و تربیت کرد و آن قرینه یافت
حلو اما ویل دین خالص و مال حلال و سخن لطیف باشد و کثیف
چون از مغز بادام سخن و ویل لقمه از آن بوسه بود که از شفقه یا از محبه دهند
و احکام انواع حلاوت بحسب حروف بیابند دیدن و ظرف حلوا تاویل کنیز ک
لطیف باشد و حلوایی دلاله بر شخصی لطیف طبع شیرین سخن کند **حله**
الزهر من حیث اللغه عبارتی از ازورد است و بدیانی اما بحسب
اصطلاح بر [illegible] اطلاق می کنند و از روی تعبیر مانست و در اینجا

و حاصل آنکه حلم بهشتی و غران از روی تعجب مثل حلم ماهو و تاویل حمال و حمالی
در احکام یاد نکرده شد و از ان حمله عرش در هیچ کتبه شده حنا
بنا و بیت بینه باشد یعنی اگر بیند که حنا بر دست و پای نهالی قارب خود را
کرد دست و پای را با بیان نسبت میکنند بنوانده و لکن در دین او آن دل
مایه گراهیتی بوده و گفته اند خلل اینان را بوشیده ماهو و گفته اند مالی که در دست
او رفته باشد باز یابد و اگر بیند که او را در حنا بستند نیکی شود بلی زوجه فرج را
فرج یابد و گویند اگر بیند که دست راست او مخضوب بود شخصی را که قدر و
و اگر بیند که حر و دست او مخضوب بود من؟ در دست او باشد از خیر
و شر احوال و نیک و بد حرف ظاهر شود و اگر بیند که من دو پای او در حنا
و با آن نشسته از جمله زن مصیبتی یابد و بالعکس و اگر بیند که کف دست را
بحنا خضاب کرده رو به کسب معاش رنج برد و اگر بیند که تمام انگشت را
خضاب کرده تسبیح بسیار کند و اگر این خواب زنی بیند که شوهر را
مزین گرداند و اگر بیند که ریش را خضاب کرده متابعت سنت کند و اگر بیند
که سر را خضاب کرده از ریش خود را بوشیده ماهو و اگر بیند که سر و ریش را
خضاب کرده در پیشه بنهان ماهو و طلب جاه کند و اگر بیند که خضاب
کرده و رنگ نگرفت حال خود را بوشیده نتواند نمود و اگر این خواب
زن بیند شوهرش محبت او را ظاهر نسازد و هر که بیند که خضاب در جزئی
نامعهود میکرده مثل خضاب پای یا کف و سر و منکر این صورت بوده مالی
بوجهی مناسب صرف کند و اگر بیند که من دو [illegible] نگار گرد

والرد بدکه خود بیمن را بخواست کله در دین لسماع کند که بدان بجزم شود یا بعلی
قیام نماید والرد ان حسنه یا بد یا در امری مهم شروع کند که منضم فرج او
و شاید که تعبیر در بدین دستور کند که در خانه **حکایت** امد که
حجاج یوسف بخواب دید که دو حور از اسمان فرو امدند و یکی حجاج را
بگرفت و یکی باسمان صعود کرد و لیکن خواب بر اسیر گفت و قصه که تو قصه از اسمان
نازل شوند و یکی را حجاج دریابد و همان شد که دران زند یکی سنه ابن اشعث
او را دریافت و بعد از وفاة او فتنه یزید بن المهلب واقع شد **حوض**
بنا و بن عالم باشد و الرد بدکه بران جامه شست و ابش متغیر شد دلیل
ان شود که عالم بعلم خود عمل نکند یا ان علم او از تصور مردم بود حاجی بر طریق
مثل گوید که فلان من الطلبیت است و الر اب حوض کوار بیند دلالت بر علم یا
و بعکس بالعکس و الر بیند که بر کنار حوض سبزه بود علمی یا مالی بحسب ان سبزه را
و تاویل حوض بسیار سخی شریف بیرون کرد که انرا دران موضع عبادالیه بود و شاید
تعبیر حوض بعلم بدین کنند بحسب اب و الر بیند که قیامت بود و مردم نزد
حوض کوثر رفتند و طلب لب کردند بالتماس ایشان ناگهان
خروج کند یا بوجه اید که معلوم و اعیان او میدوار شوند و اسایش یابند
و الرد اب کوثر حوض ریاست و ظفر باشد لقوله تعالی انا اعطیناک الکوثر و
بعات بهشت را این تاویل پسندند و الر بیند که لب حوض کوثر باوی می مالد
عوذ بالله دلیل عداوة صحابه باشد رضی الله عنهم خصوص امیر المومنین علی
رضی الله عنه و الر بیند که او را [illegible] نصیب یا

واگر دید که با عشق بر حوض کوثر نشسته بود او را علیل بود زود صحت یابد
و اگر دید که آب کوثر به بیند دلیل بر نفاق او باشد حیض
زن را تباه و بد دینی مال باشد و گفته اند مال حرام بود یا بخلیط و اگر مرد
بیند که حایض شد نفاق کرا بد و شاید که با محرمی باشد و گر بیند دروغ گوید
لقوله علیه اللعنة حیض الرجال و گوید غمی سخت بوی رسد و اگر بیند که
زنش حایض شد و اگر صالح باشد در امور دینی متحیر شود و اگر غیر صالح بود
کار دینش برون رود و بندد و اگر دید که زنش پاک شد و غسل کرد کارش بکشاید
و حاجتش روا گردد و اگر دید که بار نی حایض جمع شد در تعبیر او اختلاف است
بعضی گفته اند کارش کشاده شود و بعضی گویند فرو بندد و گفته اند بحکم فاعتزلوا
النساء فی المحیض برون حرام شود و اگر ایشه بیند که حایض شد فرزندی او را
کتابچه در قضیه ابراهیم و اسحق علیهما السلام دهد و غیر ایشه گناه باشد و اگر بیند که
غسل کرد توفیق توبه یابد و اگر حایض بیند که ایشه شد دلالت بر فرزند
و اگر نبی بیند که مستحاضه شد خواهد که توبه کند نتواند و اگر مرد را ممکن باشد و در حیض
زن جهود بخواب دید که شوهرش در حیض با او جمع کند و حبر معبر گوید که انسان را
سهل اعراج کنند چنانچه تو دیده آمد و اگر مرد ضایع امرأة حایضا فکشف
رأسها و ینبوعها و من یکشف ینبوع دمها یبدو ان ملاءما بین شعبتها

خاتمه

عجمه نسا با بخش ناخوشی یا غش و گوید دلالت بر دشمن کند خاشاک
بیمار باشد [illegible] و اگر دید که سوخته از دندان مصاب یابد

والله اعلم

خان نشست دلالت بر خصومت و دشمنی کند و بدعوت

بی رحم خارش اندام بتاویل تفقد حال خویشان باشد

و تعب و نصب انسان و گویند الرویدکه از خاریدن لبستر آخ یافت را بیاید

و بالعکس عامه **خان** میان خلط سوداوی باشد چه اندر عرب کلمه معینه

خان لوچشم تاویل مالی معین باشد چه اندر عرب کلمه معینه

خوانند **خاک** از نقد باشد بان قدر که بینند و تاویل خاک منصب

و عزیز کردانند اگر دیدکه بروی نشسته بود فایده بحسب آن بوی رسد

و شاید که از جنا باشد لقوله تعالی فاتین به نفعا و الرویدکه بر سر خاک میرفت

طلب مال کند و اگر دیدکه خاک از زمین دیگر جمع آورده مال از بندگی جمع اورد

و مر مقدار که از ان برگیرد بقدر آن فایده بوی رسد و از نجا گفته اند جمع

خاک کردن مال خاک خوردن دلیل خوردن مال بود و اگر دیدکه خانه را

چاروب زده و خاک جمع کرده مال زن بچیله بستاند و بعضی گفته اند مقام قرار یابد

چاروب بیان رفته و اگر بیند که خاک از دکان جمع کرده مال از کسب بدست اورد

و اگر دیدکه خاک بر ابریخت در بدعه باشد لقوله تعالی فقبضت قبضة من اثر

الرسول فنبذتها و اگر دیدکه خاک از سقف خانه فرو ریخت و بیرون

مال زن تلف کند و الرویدکه خاک می بارید بحسب اعتدال زمان بود چنانچه

در تاویل آسمان گفته اند و اگر دیدکه خانه خراب شده خاک و حجارت از ان

رسید میراثی یابد و الرویدکه خاک خورد مالی از من خواهد و اگر دیدکه

بر سر سر مالی یا نشیمن یابد و مع هذا [illegible] و اگر دیدکه

چاکر بدوی بی افتاده

ان کس را بقدر آن حال بر صاحب رؤیا تفقه کنند و بالعکس و طایفهٔ اعیان
نصیب حال بعمل کرده اند و از تو دیدن دلیل اولاد کنایا ادم آمل حضرت مرتضی
و خانه مرد آب و مصیبت ایمنی ثبات و رفعت و شدت بحال خود و دون بعد از ان
آنچه از و بیرون زده کوفته شکسته و بیمار لیکن سالم شود در آخر کار **خانه** تاویل
تاویل مال و بدان باشد خاک در کلمهٔ قانون بعید لغات بدان رفته و
گفته اند کلام باطل بود و گفته اند علم اصابع باشد لقوله تعالی مثل الذین کفروا
بربهم اعمالهم کرماد الآیه **خال** بر جمله دلیل مال و جاه باشد **خان**
تاویل موضع باشد که مسیر از انجا مرتفع شود و عالم و جاهل دران مجتمع باشند
و گویند خان دلالت بر زن دعا کند که با همه کس تعلق گیرد **خان بان**
تاویل صحیح باشد که بد و نیک و خیر و شر در نظر او یکسان نماید و همه را حمل
بر اصلی بود و بدان وسیله حذر مال حرام باشد **خانه** مفرد اعیان
از شستانست تاویل بر صدر ان بود و زن را مدد باشد و نیکو و بدان آنچه
همه تعلق گیرد و گویند هر که در خواب از میانهٔ خانهٔ خلق خانه بیند جدا از خانهٔ خلق
کار نیکو و بنا خواهد شد عاجز و بی پناه خواهد شد و اگر دید که همسایگان
از غم فرج یابند و بالعکس و حکم آشنا در حرف الف تقدیم رفته و دهلیز
خانه چون از کمال بیند دلالت بر خادم صالح کند و ازان کج بر خادم
فاسق و اگر دید که از خانه کسی رفت بدو یی غالب شود لقوله تعالی فاذا
جاءوه فاتحهم غالبون و اگر دید که بچشم از خانه بیرون آمد محبوس شود
لقوله تعالی و نادی فرعون فی قومه الآیه و اگر دید که در خانه همسایه رفت

بر سر او واقف شود و بعلم بالعلم و آلبیند و فاسق بود در خانه مسایه
یا خانه خویش یا در معیشت او تشویش یا تضییع آورد و آلبیند که در خانه کج
آند و دیوقوف باشد و بداند که از ان کیست خوف رعد بود و آلبیند با
در خانه نامعهود رفت و انجا مردگان را دید یا مرده بانجا در شد تعبیر او یل
داشته باشد و آلبیند که از انجا بیرون آمد خرمی مخوف کشد و صحت
یابد و آلبیند که در خانه کلیسا رفت رزق حلال یابد و از ان حج و اجر
بر عکس آن باشد و از یحمد گفته اند مرد که ارخشت پخته دیدبنا دین بنیاد
بر ای مدا و آلبیند خانه کلیسا بی در زمینی صالح بود و خانه از اجر باج دلالت
بزن سلیطه منافق کند و اگر از انجا بیرون آمد خانه که باشد زانی بیرون بیند
دلیل صعب شود و خانه آهنین دلالت بر طول عمر کند و خانه تاریک
بتاویل زن بد خلق بود و اگر زن بیند که شوهرش بد صفت باشد و اگر دید
که خانه بر دوش گرفت زنی خواهد او دشمنی ظاهر باشد و آلبیند که او را
او را بر گرفت و رانده شد زنی متحیل مونث او شود و شاید که با هم بسفر روند
و حکم خانه آب زده در تاویل تقدیم اقبال و آلبیند که بر بام خانه بود زنی خواهد
بقدر زینت ان خانه اگر خانه جمیل بود کار نیز بالا گیرد و خانه بجمل یا ویران و آلبیند
و سایر توابع دلالت بر درجات اخروی و سلامت دینوی کند و آلبیند که
از ان منهدم شد مالیخ بحسب آن انهدام بمالک خانه رسد و آلبیند که در ان
انهدام چیزی از خانه در داخل خانه افتاد اگر اموال غایبین بود مراجعت
آلبیند خدمتی یا خوامدنی با کیف ما کان. مرتبه [illegible] بدون زنی

سبب بر بام خانه رفتن و بنا

میکند

و اگر بیند که خانه نو را میکنند طریق خیر بروی بسته شود و اگر بیند خراب
میشد بوی رسد اما از آن کس عکس این باشد و اگر بیند که خانه کهنه
او خراب شده بود مالی یابد و گوینده خویشی از او بروی مالک شود و خود
درویش شود و اگر بیند که در خانه او بال رفت بحسب آن رفیعی و نعمتی یابد
و اگر مستحق منصبی باشد منصبی رفیع شود و اگر این خواب زنی
شوهر بدین صفه یابد و اگر بیند که جمع بیگانه اندرش محمد در خانه هست
نشان مصیبت و غم و خوف بیماری و زیان و الم و اگر بیند که خانه را کل اندوده
دلیل صلاح او باشد و گوینده مریض و غمگین شود و خانه امام عادل دلالت
بر حد مملکت اسلام کند و صلاح و فلاح آن با اسلام و اسلامیان تعلق گیرد
و اگر از در خانه را بیند مرادی که از زمانی بعید باشد بوی رسد و نصارت
بیند و اگر بیند که خانه را احداث کند در زمانی یا خویشی از این روی وفات یابد
و اگر بیند که خانه او بگذاشتند دلیل مالک شود و اگر بیند که خانه او
از دو بود اثنین در خانه او افتد و سقف خانه دلیل بود کی خانه اهلش
و اگر بیند که خانه بروی افتاد یا بیم مالک شود لقوله تعالی فخر علیهم السقف
و اگر بیند که از چوب بود دلالت بر شخص مزور کند که دیگران را فریب دهد
و اگر بیند که چوب ان سقف شکست ضعیف از ان خانه وفات یابند و اگر
بیند که در ان سقف چوب سقف خانه او بشکنند دلیل خرابی از خانه
خلوتی است و اگر بیند که باری در آمد و یعنی از خانه او خراب کند آن
را صحبت بوی منصب باشد در عوض خطاب یابد افتد و شاید که

منیفی تبلف لفر او شهو و اگر دید که از سقف خانه او باران باز ید بقدر لش
تعبر و من له باید و اگر دید که از ان خال فرو می آمد بعد از خوف مالی بوی رسد
و اگر دید که از ان چیزی مکروه باو دید مکروهی بوی رسد و اگر دید که سقف
خانه او سقف بود در بند آرایش دینوی باشد و اگر دید که در خانه او بی سقف
جنابه آفتاب و ماهتاب در ان تابد دلیل ان مقام زنی خواهد و صفه از طرف
دست دلت دلالت بر پدر کند و از طرف دست چپ بر مادر و میان سرای
دلیل خواهر و دختر بود نیک و بد ان با پیشان باز گردد و از ان صفه بزرگ بخانه
خدای و اگر صفه بیرونش با برلورسی و اگر دید که در خانه بر خود بسته بود
و ان خانه بخانها دیگر پیوسته از غم و معصیته و خلاص یابد لقوله تعالی و علیت
الابواب و اگر بیمار باشد به شود و اگر دید که در خانه متوسط او را بسته بودند
خبری با عافیه بوی رسد و اگر دید که در خانه خود بشکست مال صرف کند و اگر دید
که در خانه دیگری بشکست از آنکس فایده یابد و اگر دید که باهن بیند تواند شود
و اگر از نعره بیند نعمتی زیاد شود و گفته اند که در بیند بخواب فرزانه
کابد و شد فراخ تر خانه ** در کفن خال راه در گوهه ** عیش بر وی فراخ تر گردد
و بعکس بالعکس بلی اگر بیند که عظیم فراخ شد چنانچه از ان سعه در منزل
عمارت نا معهود باشد عجبی بی اختیار او بر سم تهنیه یا تعزیه بآن بقعه
حاضر شوند و در حکایت دیگر اصل تن خواب
دید که خانه کهنه بروی منهدم شد و معرکه میراثی یابی و دران تردیدی
عجیبی از ان وی نمایان و شش منزل دیدم میراث

خواب دیدن بر بام خانه از ابلیسه بودن و عریان از انجا افتادن و
معنی لغت نیکی جمیله خوانمن وزوجه وفا دیابذ و جنان شد نسخی
از وطن غایب بود تا معتبر لغت جنان دیدم کاخانه من بر سر اولاد من افتادن
و از بجا اعدام است ملکوتی بوطن رفتن و تعبیر کرد که مالی بدو رسد و بجای
خود بوطن رود و زن بواسطه آن که خواب بود نزد مولانا می نمود اضطراب
عظیم شد و تعبیر قبول نمی توانست کرد و عاقبت چنان بوی رسید که صورت
او در کشتی بغداد غرق شده و میراثش بوی آوردند و بوطن باز گشت
نسخی خواب دیدن که تمساحی بکام او در آمد و از محل نضج کردند
و پیش صبیی نهادند و خواب باز گفت گفت بسیار بادتر ابتجاه از عم و طفر دشمن
جانی بالان یعلی در قصه قوم لوط علیه السلام بیان خواهد یافت انا لمنجوا آل لوط
انا لمنجوهم اجمعین الا امرأته قدرنا انها لمن الغابرین و در قصه قوم شعیب علیه السلام لنخرجنک
یا شعیب والذین امنوا معک خانقاه بتاویل ضلالت باشد
از خانقاه امنه شد مشکل مکن و حاکم خانقاه ضد خان بان بعضی رجوع
نمودن از ضلالت بایمان کنایه از عکس این خواهد بود خایه مرغ بتاویل زن باشد
از خصی یا کبیر کما قوله تعالی کانهن بیض مکنون و از بیضه گفته انه بیضه دا
کنند بدین تاویل بدلیل کلام برب جلیل و گفته اند طلاق بر فرزند
دختر باشد یا پسر لهذا گویند و الرمین که مالیان در خانه خایه نهاد
او را فرزند آید و اگر خایه بیند و بدان نکاه از ان کدام صنف است ذکر جمیله
خواهد یا کبیر
خواب دیدن که خایه بانبت می خورد مال مردم خورد

والرديكه بوسب خايه‌ي خوره مال مرده خوره والرديده اخاذ نجه‌ي خوره
مالي بيخ حاضل كنند وبينند اخوره بيضه خام مانخوره در ملال مال حرام
وكويند زنا كنند والرديده ابيا شاميد مال زن باسراف خوره وكويند
بيضه دلاله دلالتو طلب امر مخفي كنند والرديده اخوره خايه نهاد تعديل زن
زن خواهند و مباشرت حيض شوه والرديده اجانكل مرغ برسر خايه نشست
احتياط با طايفه زنان كنند والرديده اان بجه براورده ازاد ولادان
عورات فوايد بينند والرزني بينده ابجاي بجه خايه نهاد فرزندي اورد كه
كافر شوه اوبخرج الميت مي‌لحق والزبينده ان بيضه بشكست لرزن زندنماند
واكرهدي بينده اصفري بر بيضه زده وزنش حامله باشد اورا باسقاط
وزند فرمايند والرديده اوطي استين كرده خانه ازان بيرون اكند
وطي كنيف كي كنند ودختري اورد ودنهند خايه زير مرغ بخوابند واورده
بجه مرغ ازان بشكاف كرده شش روز كافرخانه كاورده بروشوه زنند و
كويند اورا فرزندان مومي ايد ونشايد بوده اورا بعد از مرغ روس بجه بيرون
كراهة شوه والرينده اعلم بود دليل ان شوه كه اطفال را تعليم كنند والرديده
خايه را بشكست باسوراخ كرده ازاله بكارى كنند والرينده اقصد كرده
وتوانست لرجان معامله عاجز مانده والرديده كه ديكري سوراخ كرده و
بوي خاكستر كه بكري را بخوامند وپيش ازملاقات ميان ايشان نهاده
ودتكري اورا استشاح كنند كه بعد از دخول اورا طلاق دهد وبنده
بار اورا زن كنند ومحلي كه دختر كن را بشوهر دهند چون بيت شوه

نازخانه وي ايد

والرديده

بیاد
... تعبیر خانه اختلاف است بعضی گفته اند دلیل مال بود یا مال حرام جامع گفته اند
خانه بسیار بین خصوصیت نه هست مال حرام و در بدن مال یا نجوه باشد او را
بعد از ان فرزندان از فساد حاصل آید و ابن طاهر و سن گوید خانه بسیار
آنس را طبیب باشد یا آنس را وجه معاش از ان جمله باشد منفعت بود و
غیر اینها ندا اعلم و بنا بر این تعبیر بحسب حال بیننده باید کرد و تعبیر خانه
در جمله در تعبیر ان مرجع باید طلبید و گفته اند خانه مرغها سرای مردان
و عبارت دلیل فرزندان و اهل روم بر انند که مرد بیند که او را خانه ها ند
زود فرزندی شریف آید و محققان اهل تعبیر گویند خانه عروس دار بود
و حاصل فرزند و خانه بر دل دلالت بر بسر کند و ان ان گوید بر دختر و الله اعلم
حکایت آمده که شخصی با معبر گفت چنان دیدم که از خانه ها خشت
بر خشت باز میکردم گفت از مال خود قرنی فایده یابی بقدر ان بعیت و چنان
شد **دیگر** گفت چنان دیدم که سینه خانه بر می کردم و
زر در بیخ آن داشتم و با این سبب گفت و فرمود گفت از صومعه باز می کنی و
صومعه با میلد ان و چنان بود و توبه کرد **مملوکی** بخواب دید
که از خانه تنبیضه بیرون بعیت ساخت و ان خانه بر سری او رد و خود بماند
و ان مملوک او را بیرون رد **خانه** بر قوت دلالت بر قوت او کند
و تاویل این بعضی گفته اند و امانه نیز گویند و بعضی گویند مالی باشد و بزرگی و جاه
و جلال و فساد ان باین جهات تعلق گیرد بر قدر بحسب حال بیننده
تعبیر باید کرد **والله** که خانه خود را بکسی بخشید فرزندش بدیگری منسوب

و اگر دید که میان ایشان می رفت و خانه خود را پاک می گذاشت نه عورتها
با لله باشد بلکه فساد کنند و اما اگر خانه دلیر و عالی باشد از خوف
دشمن خالی نماند و اگر دید که کسی خانه او را بفروخت خبر وفات عزیزی
بوی رسد و صعوبتی ان واقعه بقدر فشردن باشد و گویند نقصان مالی یا
در حساب باید که وقت طبیعه کم شود در شریعه افزاید و گویند فرزندی طبیعه
وینه بعد از انثی فرزند نباشد ولکن توانگر شود و گویند دلاله بر مرد
کند و آنکه در معارضه مغلوب شود و اگر دید که پری اورا خیمه کرده بر حالم ما
و اگر دید که محمول یا خیمه کرده بیکانه را تصیحه مفید کند و بالعکس
و اگر دید که عروسی را خیمه کرده این تعبیر خود باو باز گردد و خادم خیمه
تاویل فرزند مبشر شود چنانچه در تاویل پادشاه بر طریق استطراد
گفته شد و اگر دید که خانه خود بین بدنامی او را قطع کرده نقصان حال او
یا انکه میان برادران و کشیدن خانه از روی تعبیر در تاویل فرمود
گفته اند و در **حکایتست** که شیخی با این سیرین گفت بخواب دیدم
که در اشیخی بی مرا خانه نبود گفت زاد لبرادر صحیح دختر نباشد
و چنین شد **خبه** کردن در عبارتی از بحقوق است تاویل عمل
یا عزل یا تنگی حال و عیش منغص حلوا **خبیص** از بدعتهای
شوند و اگر دید که در ان حال خونی عنها زان جدا شد از گناه توبه
و علی الجمله حسنه کردن مبارک است بخواب نه بالی از مرگ گناه و خیر و صواب
لیکن بی حسنه دیدن تن خود نه بهر دنیا نیکو [illegible] و گفته اند

وآمده اند اگر دیدکا و جوانان سنه کرده بوده او را خنده کرده اند
پیرزن او را دواو را خنده کنند و گفته اند از ین مقابله نمایند و در حکایت
حکایت آمده که امیر فال مدبر وم بخواب دیدکه شخص خنده کرده بیرون
ظاهر شدان و او را ازان قضیه خوفی عظیم کرده و با اصحاب خود در ین بحث بوده
که از منهیات عزی را ی کشیدیا بارکا. در آورد و گفت این مرد از
اهل شیر و کوسفند است و تقریر میکند که شخصی از طرف انسان بیرون آمده
و دعوی نبوت کرده و ان عرب اتفاقا ابوسفیان بوده هر فال گفت این
تعبیر خواب منست **خرابی** مکن و ماوای و جای کسب تاویل
عمران جاه و مال باشد ملیف گویند اجاین معمور خراب شد چنانچه
در تاویل خانه گفته آمد و بعکس بالعکس و لهذا گفته اند جون خرابی کند بخواب آباد
علیه نبی و کرده شده و اگر دیدکه تمامت دنیا خراب شده بود و او
عارف دران نمانده و او بهیابی مناسب و لباسی مفاخر در میان آن خرابیست
دلالت بر آن کند که ضلاله است و اگر دیدکه در خانه خود خسته و بدان راه
منهدم شد زنش وفات یابد و اما سقف برانند که مردم بینند که در خرابه رفت
بحسب حال تعبیر یابد و اگر دیدکه در خانه اوی ویرانیست و سبب این
خلل مخلوق بوده مالش بخطر وی رسد چنانچه در تاویل خرابی خانه
مشروحا آمد و گفته که مبرکی یا منسوبست و حکم آن چیست و اگر دیدکه امیر
المومنین تعالی بوده دلالت بر آن کند که انجا فتنه باشد تفیا من اهل کلیج
ویرانه باشد و [illegible] فراخ شود و خرابی عمارت چرخ را باشد

مراد صوفی دنیا و از آن سایر عبارات نقصانی بود از راه دنیا چنانچه از تاویل
آباد دنیا تقدیم یافته مستفاد است حلم **خراج** در تاویل مال باید
طلبیده **خراشیدن** تاویل طعنه زدن باشد و الرویده که
جزئی خراشیده در خواب دیدن مشروب بود طعنه کند و الرویده که اورا
بخراشید نسبه بامال بیننده مضرور و الرویده خون یا دیم از آن می آمد نسبت
با بیننده سخنی خراشیده گوید و بعد از آن صاحب رویا از آن فایده مالی یابد **خراش**
خراشی بلی الرویده که بینایی اورا بخراشیده ندیم هلال بود حلم **خراد**
بلفظ جرح گر نقدیم یافته و تاویل **خراطین** نیز از آن مستفاد است ۵۵
خراهیدن دلالت بر عزت و دلالت کند اما طرف دیت
در آن مرجع نر باشد لقوله تعالی و اقصد به مثیل **خربز** که
سبب شیرین تاویل منفعت و مسرت باشد خصوص چون بوقت بینند و گویند
زن با نفع بود و گویند خربزه بوقت خود نیست بخواب به لیل بی وقت محنت و عذاب
و تاویل آن بغلام نیز گفته اند و از آن زدید لالت بر بیمالاک کند طبیب گوید بیمار خوش شود
و سبز غیر شیرین به از زرد شیرین باشد و گویند مطلقا دلیل مرض بعضی اغلب شود
بلی محبوس و اخلاص بود لقوله تعالی فابعثوا احدکم بورقکم هذه الی المدینة
و منقول است که آن کس که بوقت خربزه بخریدن و الرویده که در آسمان رفت و خربزه
نیست و لابی طلبند و زود بیاید یا بحب خود رو جی کند و گویند خربزه
دلالت بر صحبت بد کردن و ناشته باشد و گویند طاعیدوسی گوید دیدن خربزه کسی را
طالب محبته را بخیار میخوانند **خربزه** را بعضی از علمای عالی
تعبیر کنند

خربزه فروش شیخ مراس باشد و در خواب
اندکه شیخ بخواب دید که چند عدد خربزه در خانه او انداختند و بعد از آن شیخ از آن خانه وفات یافت و حکم **خربوت** در تاویل نوشته شده
خرچنگ تاویل مرد مکار بدخوی بد کار باشد و گویند دوستی
سازگار بود که او را توقع احسان دارند و گوشت خرچنگ تاویل فایده باشد
که او را جایی دور رسد یا از شغلی دون یا از کسبی فرومایه و گویند حرام بود **خر**
تاویل بخت و جاه بیننده بود خواه فربه و خواه لاغر و گویند خر به از لاغر بود
و علی الجمله گویند بر ستور یا بر خر کار شش آراسته شود چون زنده و گویند خر دلیل فرخ
و طالب بود و گوشت خر نعمتی بود بنجا که حاصل آید و اگر دید که بران نشسته و
سیر می کشید از همه قسم رنج و مصیبتی یا ملالتی بوی رسد و سگ با لگد و خر استن
دلیل بر حصول امال باشد و اگر دید که خر او را ستری شد معیشت او از سفر آسان
و اگر دید که او را بچه شد معاش او از بالا باشد و اگر دید که گوسفندان
شد آنچه بین نیکی شایعه باشد و اگر دید که صوفی شده فایده از آن جمله یا بد
و صوف بدان منسوبست و اگر دید که بره شکار کرد کسی منفعت یابد و اگر دید که
بچه سگ شد نفعی باشایعه باشد و گویند طالع او از جمله حالها مسعود شود و
گویند اگر دید که غوچی شد خرم شود و اگر دید که خر او را از دست بگریخت
خود از وجود او شود و گفته اند خر مادر دلالت بر زن کند یا کنیزک و خر نر تاویل
پدر ان ما دیا بنده از آن مالی نصیبی یا حمولی یابد و از آن نر و لاغر یا استماد
و گفته اند اگر دید که [illegible] و بخرید از خانه او یا بندگی منفعتی یابد و خر سفید

تاویل رفیقی دینی بود و ازان سیاه مرتبه دشمن و ازان سبز دلیل ورع
و درجه شهادت و خرمن دلاله بر فرزندان عزیز کند و در ازان دم خردلیس
ثبات چیزی بارنه خود را بدان تعبیر کنند و خرمن تاویل دلیل جمع
مینی باشد و اگر دیده اخر سیاه رنگ بصحبه طایفه جهال مبتلا شود
لقوله تعالی کانهم حمر مستنفرة و اگر دیده اخر را بضرب می راند و معاش را
بدعا حاصل کنند و اگر دیده اخرش بلند خداوندش مفلس و در عرش خراشود
و اگر دیده خری میفت بیمار گردد و اگر دیده خری بابا در خانه او آمده
خیری یابد بحسب جوهر لرباب و اگر دیده خر والان بار بر خر نهاده و بسران
نشسته جندان مال یابد که ارباب آن عاجز شود و اگر دیده اباخر جمع آمده
مینی تاویل خانه باشد و اگر دیده اباخر کشتی گرفت بعضی از اقارب او
وفاة یابند و اگر دیده خری یافت و ندانست که ازان کیست بمال خود راه یابد
و حاصل آنکه مرضی باشد که از وی بصحة انجامد **خربنده**
تاویل خداوند ضلالة و بدبین باشد **و خردل** تاویل
غم و حصومة و مرض باشد تا مصیبة و خوردنش بر لذت دیدن و سرایه
بنقصان مال نیز کنند و گویند دلاله بر زمن داشته باشد تا صبوری نکند و بعضی
گویند تاویل خردل مال بود که بی حاصل شود لما تقیس و شرین باشد **خرد**
تاویل مردی بود که کار مردم سازد و ایخ فروشد بحسب این چیز تعبیر باید کرد
خرس تاویل دشمنی دون احمق راه زن فرومایه باشد و
از بجا گفته اند خرش بارنه بجواب در دشمن لیکن [illegible]

... و بیت و استخوان و موی او مال دشمن بود و شیر او غم باشد و خون بدن
... کند و گویند خرس شوی بدبخت دیوانه بود و گویند دلالت بر محبت
... و خرس ماده تاویل بدان صفت باشد که گفته شد یا الویه ... خوش حال و لفت
... و این نوع زنی خواهد تاویل اگر دید که بر خری نشست بحسب حال و لفت
... که از همه ... خالی نماند اما آخرش سلامت بود و اهل بیت آن را اندک او را
... اتلاف سفر بر افتد حلم **خرقه** در تاویل جامه نعیم یافته **خرکا**
... تاویل متاع باشد یا زن و اگر دید که در خرکا بی رفت زنی خواهد
... خاصه چون بیند که مدام او ست یا آنکه مالی را شناسد بحسب رنگ خرکاه
... حلم باید کرد و گویند سبز سفید دلالت بر خیر و شهادت کند و منفعة باشد و سبب
... دلیل نمود و طرب کند و لهو و نصیبة و میاه منفصر اندک بود و الربا لکن موروث
... دلیل آن شود که دین کار و بار سابود و حاصل آنک هر مال که در خرکا بیند
... یا کار که در خرکا ... او خرکا ... دلالت بر شوکت کند و گویند رو سوکنی میبت
... منعم باشد **خرگوش** بازی باشد یا لینی یا ملحن و بوسیر خرگوش
... مخالف صاحب است اعتبار خرگوش دلالت بر زن شوم کند و با عتبار بوی بد مال
... چنانک گفتند و بوست و مغز و استخوان او تمامت از العبیر لمناع و دیوی گوید که
... خرگوش مال باشد زیرا که گفته اند خرگوش زن بادساخ صفتی بود و گویند
... سینه و خون مخلب در خرگوش نشانی بسر بود در عبارت گوشت او حاصل آنک تاویل
... گوشت محل اختلافست و اگر دید خرگوش را بگرفت زنی خواهد یا کنیزک
... خرد و اگر دید که ... زنی خواهد و اگر دید که ...

از قفا بدید یا بینید چنانک خبه سنه بخلاف شیخ باوی جمع ایند **خرما**
دلیل اذا اهل هند بخواب دیدن اسه خرکوش یا دوخت و دوبای او دانشتن
و با معبر نگفت و تعبیر کردن اگر صاحب رویا از بجله اهل علم باشد
یا ذواب بالای مرید ژوه او شود **خرما** تاویل علم باشد یا مال فراوان
و خرما خوردن و استخوان انداختن عالم تزل شبهه باشد و یا خرما اختیار
کردن شنا بیده و کویند اگر دیدن خرمایی زاشکافت و استخوانش بیرون انداخت
او را فرزندان آید لقوله تعالی فالق الحب والنوی یخرج الحی من المیت و دیدن
استخوان خرما تاویل لهر شدت دلیل نیه سفر باشد و رطب دلالت بر ولایت
شهری معمور کند و کویند در غیر وقت دلیل مرض باشد و من علیه الدین در این حالة
که رطب خورد بسبب طلق بیمار شود و در غیر وقت اتفاق افتاد و کویند
روزی باشد که حشر صاحب رویا بدان روشی شود دلیل وقوی عینا
و کفته اند رطب دلالت بر نعمت دنیوی و رحمة اخروی کند لقوله علیه السلام
رایت الله کاتبی بدار بن نافع فاذا رطب فاولت ان الرفع لنا فی
الدنیا و العاقبة فی الخ و ان دنیا ما دام طایب بنده در کار دین رویا بابواب
تجربه ماهد و تاویل خرما بدین اثنین کفته اند و باین اعتبار کویند خرما
بر جنابه معهود است تاویل قاسم میراث باشد چنین بحسب حال بیننده
تعبیر باید کرد و کفته اند دیدن باران باشد و خوردن شکر حلاوت ایمان
یا رزق حلال بی شبه کذا فی تعلم قرآن و اکر دید خرما بوقت خود چیزی
و بی جیله مبارک شمرد خواهد یا مالی یا زاکا [illegible]

انس بخواب دیدن فاروق رضی الله عنه حوالی خواهد
و بوی نیست کجنین جنس اتفاق افتاده باشد تا بحلاوت ایمان **خرمن**
غله تاویل شخصی باشد که مال بدرنج حاصل او شود و بکسان خرج کند و اگر دید که
درود و خرمن می نماید مال بسیار جمع کند و اگر دید که خرمنی بجزید دلیل حرامی
مال ملکه حاصل کرده باشد و گفته اند با مردم بد صحبت دارد
خروس تاویل پسر باشد و طاهر از اینجا گفته اند که خروس بالاعتبار
بیدار شدن جهت نماز شب دلالت بر مرد کند لقوله علیه السلام الدیکن صدیقی و موذن
عوالی الصلوة و اگر دید که خروس در بگرفت او را یا صاحبی صحبت افتد و اگر دید
که با خروسی جنگ کرده باشد بمحاصمت کند و ظفر بجنب غلبه باشد بخواب
بیند و اگر دید که خروسی در خانه او را بخی رسد و گویند خروس تاویل کدخدای
خانه باشد چنانکه مالکیان گذرا بنویسند و جاسب گوید اگر بیند که خروسی سیاه او
سم صلاح باشد و گفته اند خروس تاویل زنده باشد یا عیال و اگر بانگ بانوی در کند
بود و چون طوفان ساکن شدن می خواستند که از [illegible]
فرود رفته باشد

وما هنه را بیرون می رسانند و خروس ضامن او شد تا بعد الاستبراء
حاضر نماید و برفت و معاودة نفود و خروس بدان سبب بیند یکی مخصوص شد
و گویند لب عذر گیوتر باوی کرد غرض که او را بضمانتی باز داشته اند و از پیش
وی گریخته و دران شریعة این حکم بود که ضامن را از حد مضموم عنه خلاص می فرمود نه
از زمان مراجعة او و بدین تقدیر گویند خروس بچه غلام زاده بود یا غلام خرد
و حکایت آمد که فاروق رضی الله عنه بخواب دید که خروسی بالای
منقار بزرگی نهاد و اسامه دختر صدیق رضی الله عنهما تعبیر کرد که شخصی از عجم قصد
نفس او کند و دران صفته بگوگرد او را شهید کرد و شخصی از بصره
پیش این عون صراف آمد و گفت بخواب دیدم که خروسی بزرگ بر در خانه
تو بآواز بلند این بیت می خواند ... و دحان من رب هذا البیت لما نا ...
هبوا لصاحبه یا قوم اکفانا تو این عون بدو گفت این سدیس آمد و تعبیر این بر سبیل
فرضه کرد الوداع می گوید تا سی و چهار روز دیگر زمان رحلت می نماید و او را
با طایفه اندک مایه معاشره می بود تا سی و چهار روز دیگر شد و بعلت ازان تو به گرفت و بعد
از چهار روز وفات یافت و جهت علت زوار تعبیر این سدیس بر سبیل ناگفت
دجال بحساب جمل سی و چهار روز باشد

خرگنجد بنا و یا بال لذرک

علم این که روغن از و جدا شد

خرید و فروخت

تو بطریق معارضه و معاقصه بیند هر که امر ابایع و مشتری که چیزی بستاند
و دیگر آن را چنین باید کرد و گردیدن چیزی با بقر فروختن دلیل
نیز باشد و بعضی خیر بود و گردیدن که بطلان فروخت بد باشد

حنابچه درمقام خود مسروح شود و بعضی ازین اقسام بحکم مناسبت از تاویل
مناسب مطالبه باید کرد و گویند خرید و فروخت دلالت بر احتراز از آنچه
که مضطر نشود در عوض مبایعه نیاید و گویند مرد را بینی بحواب بیع و شری
و زراعت و سرمایه و سرزنش **خز** همان تاویل مال که در حریر گفته شد و اگر دیده
که جامه خز بپوشیده بود دلالت بر حج کند بشرط آنکه خز سرخ و زرد باشد و گفته اند
با وجود خز نیک را عیبی نیست بر آنکه حکم او جوهر گیرند حنابچه در تاویل
اشارت بدان رفته که خلاف قیاس است **خزانه** تاویل عمر بود
و اگر دید که خزانه او منهدم شد عمرش وفا نکند **خزانه دار**
تاویل منافقی باشد که مال حرام پیش او جمع شود و مضبوط باشد و مردم
مذهب او گیرند **خسل** تاویل سم و مضرت و مرض باشد و خوردن
بتوارد دیدن و گویند مالی باشد که بظلم حاصل شود مال بحسب آنکه باشد
و ظلم بحسب سرخی و گویند دلالت بر ساز و آلت و صاحب حرفه کند تا بینند
که عمل داشته باشد **خشخاش** تاویل مال بی هیچ باشد
خشت تاویل مالی مجموع باشد چنانچه هر خشتی را بهزار درم تعبیر کنند
و ازینجا گفته اند **خشت بخشت** همان میراث و ربوط مال
بسیار است و آنکه در خشت بخشت کند بنای دین نهد الربح دنیا
و رد دیده که خشت زد مالی کسب کند یا بقدر آن اتاق او زیاده شود
و جاسب گوید خشت زدن بیم هلاک باشد بنا بر نقصی که بکار دهد
یا گویند که خشت زد و خشک شد و جمع او وقت [illegible] مال جمع آورده و

شود

و اگر بیند که در حالت تنگی بر سر آن رفت یا جمع آورد در رنج افتد و زیان کند

و اگر بیند که خشتی از دیوان بر کند مال مدبر از دیوان تصرف کند و اگر بیند که خشت را بران و بر اکند که مال خود بخیرات صرف کند و لغتنامه خشت دلالت بخادم کند یا اگر بیند که خشتی چند بر هم چیده طاق خرابی بحسب این جمع آورد

و اگر بیند که خشتی از بناها فرو انداخت و سوراخ شد خادمی نمیرد

و چون از این احکام در تاویل سوراخ بحسب مناسبت مذکور شد و لغتنامه خشت در بنا کنایه از اقارب شخص نوشته یا اهل و عیال او

خشت زن

تاویل جمع کند مال با

خشم

از بهر قضیه که در بیداران شاید دلیل نور دین و صلاح دنیا باشد والا دلالت بر عجب و غرور کند و اگر بیند که بر کسی خشم گرفت مال او بیابد بیننده با کسی عاقبت شود و بالعکس لقوله تعالی ورد الله الذین کفروا بغیظهم لن ینالوا خیرا و جمع بعضی از این تاویلات در نکته خوابها مقبول نیست تعلم و تاویل

خصومة

در تعبیر جنگ بیان رفته و حکم

خصیة

و خصی

در احکام خایه لغتنامه و از آن

خضاب

در خان گفته آمد

خطبه

کردن بر منبر اهل خطابه را مزید رفعت باشد و صغیر این تاویل را قضیه و اگر این خواب در سفر بیند خوفی بان مضاف شود و لغتنامه اگر نه اهل خطابه باشد که خطبه می کند یکی از اقارب او بحسب التعدد خطیب شود و اگر خطیب بیند که خطابه کرد و فرمان معزول شود

و اگر بیند که بالای منبر خطبه کرد دلالت بر عدل و توبه آن مالک باشد و اگر

و بیند که از منبر خطبه باشد که شوهرش او را بلغات فضیحه کند

یافته

واگر دید که خود را با دیگری مردم خطبه نکاح کرده میان این قوم مصلح باشد
و در احسان کوشد **خطبه** بوقت خود اندک منفعتی بود و بی وقت
غم باشد و اگر دید که از خطبه شکست توبه کند و طعامی باطرح باید **خفتان**
تا قوی شود خوب مشهور متمول باشد و از این قبیل تعبیر باید کرد **خفتن**
باخواب مریض را شفا باشد و مخالف را الم لقوله تعالی إذا يغشيكم النعاس
أمنة و محبوس را خلاص و مرد را دلیل بر سیکانان بود و اگر دید که
بقضا باز خفته بود کارش قرار گیرد و اگر دید که در میان مردم خفته بود
و او را بیدار نکردند بکمال مشهور گردد که از آن تعجب کنند و اگر بیند که با جمع
در فراش خفته بود عمرش دراز باشد و اگر دید که از خواب بیدار شد فرجی کند
که ظاهر شود یا اگر بیند که از موت بیدار شد کار دینی بود بر سر و اگر دید که بیدار
خفته بود غمی باشد و تعب را آسایش و گر بیند خواب دلالت بر غفلت کند
و از طاعت و بر سر گوید خواب کسی را نیکو باشد که دولتی بود والا دیدن این بطالت
و اگر مریض بیند که در مقبره یا در آتش خفته بود دلالت بر موت کند و **حکایة**
کنند که شخصی با حاذق رضی الله عنه گفت بخواب دیدم که فالق و اصطرلاب
بدست گرفته بود و در خواب همی نواختم فرمود که بر کسی از اهل اقارب
و احباب که نسبت با تو احب باشد خفتنی نمند و همان شب وفات
کرد **خفقان** اندرون بود خفته را و رنج و زحمت او بود **خفتان**
دلالت بر آن کند که بیند چیزی تنگ که او را سخت تنگ کند خصوصاً با اضلاع
این صورتی که در آن باب نکاح یافته باشد **خلخال** بر پای شخص

یا از خویشان جذب و جر کند و اگر دیدکه چیزی بخلاف از بیخ دندان بیرون
از خویشان چیزی بجسب ان مطالبه نماید و اگر دندان کسالی باشد با ستانی
حاصل شود و بعکس بالعکس حکم **خلخال** بلفظ با و بجز تقدیم یا فتنه
و گویند حکم خلخال خود ندانست مگر زیر احوالت جانست **خلع**
ضد آنست صریح گفته شد و اگر دیدکه استخوانی از بدن او منخلع شد انکس
که آن استخوان منسوب باشد از مقام خود منخلع شود و بعکس بالعکس و
اگر بیند که **خلع** کرده تواند کرد یا بد لفوله تعالی وان یتفرقا یغن الله کلا من
سعته و گویند مطلق طلاق دادن تعبیر ست نیز احکام طلاق در مقام خود
گفته شود ان شاء الله **خلعت** بحسب حال دهنده تعبیر یابد اگر خود
و حکم آن جوهر در تاویل جامه تقدیم یافته و علی الجمله دلالت بر نعمت و جلالت کند
باشد بر تاویل **خلیفه** پادشاه دیگست و میان احکام را در نظر باید
او نیز بیاید اگر غیر مستحق بیند که خلیفه شد بکمال حسب منخلع شود و اگر بیند که
خلیفه مرده شد بدل او خلیفه دیگر یا بد یا یکی از بنیاد خلیفه فرماید **خم**
آب جون بزرگ باشد تاویل زنی باقیاده بود و از ان گوجل حادث
بسبب یا امانه و تاویل خم بستگیست بکلی که داند فلیفه چون بندگان بیند مجبر
اگر دیدکه آب از جاه می کشیده و در خم می ریخت مال بحیل جمع او زنی
زنی سیاه و خم سرکه دلالت بر مرد بزرگ دارند و خم عسل و روغن
و مانند یا دنیا مال بود و گفته اند خم حکم تاویل مرد منبع بود و خم که در ان ملکه کیزان

دلالت بر منفعت کند که فارق میان حلال و حرام باشد و اگر دید که اند آن بکاهد
نصیحت کند منفعت حاصل کند و غم انکه مرده بیاد بود و حمام بدن و نفط مرده
فرو مایه جرئت و شخصی که حمام را محافظت نماید تباه و بد نامی باشد و غایب
در حمام بد رکی و در **حکایت** آمده که شخصی با این سبب رکتب خیان دیدم
که حمام در خانه داشتم و بشکست لغت زن را طلاق دهی و خیان شد **خمیر**
بر آمده تباه و بد منفعت باشد بحسب آن در اکه گفته شد
و بر نیامده ملالت بود و خمیر سرشتن دلالت بر آن کند که از آن فایده یابد
و اگر دید که خمیر ترش بود دلیل خوان باشد و اگر دید که سبوس را
خمیر میکرد از جمله معاش در صعوبت ماند و اگر دید که آن خمیر را تناول کرد
فقیر شود و اگر دید که خمیر را نان پخت از وجه معاش منفعت نبات یابد
و اگر دید که بجیاک می پخت تا خمیر نشود نشود و اگر عجلی رسد و تعب
نانی که از تنور بیرون آید مال یابد **خمیر مایه** کوسفند دلالت
مالی کند که متاع بد منفعت باشد و اگر دید که خمیر مایه
خناق گرفت امانتی مالی را ضایع یا دزد ببرند یا او را بتهمت دزدی
یا امانتی تکلیف کنند و اگر دید که آن خناق سخت شد اجره آن عمل از وی
بستدند و نمانند و اگر بیند که در آن مرض وفات یافت بفقر مبتلا شود و اگر
دید که باز کرده شد خدای تعالی عوض آنچه از وی فوت شده بود باز بوی
ارزانی فرماید و هر کسی که بدو ظلم و تعدی کرده باشد طعن و نصرت یابد
و اگر دید که محنوی بشد و در هوا معلق بود دلیل خوف باشد و اگر در حمام خفه
شد اگر بتوانه بود

والو دید **خنثه** شد دین را این بود چنانکه در احکام خایه لفته آید
والو دید **اخجر** صفت باکیفه مزاح کند والو دید ابسکسرت یا ضایع
ان محالفه موافقه انجا مدکور بدخجر را دلالت بر مال کند والو دید اخجر صلاحی
دلیل صفت دلیل طفر شود **خنده** باواز را تاویل کنند به کله اند
لقوله تعالی فلیضحکوا قلیلا ولیبکوا کثیرا چنانکه در خوابها مقابل لفته اند خوشین
دیدن خوشال و خندان ان دید بعد ازان روی عیش نبیند و والو دید کیسه ا
خندق اند اخت بلکه بر کیسه مسخره کند و چیزی ما مضحک ازین تاویل داشته
باشد
یعنی تبسم دلالت بر بسیاده کند لقوله تعالی فتبسم ضاحکا من قولها و باین اعتبار
لفته اند چون تبسم کند بجواب درون ... از طرب روی او شود کالگل
و در **حکایت** آمده که شیخی بالین سبب لفت جان دیدم که در نماز می خندیدم
لفت غم بسیار مال و نفس با تو وسوسه کرد و چنان بود و صادق و صدیق غمه
فرمایند که تبسم دلیل فرزند باشد لقوله تعالی فضحکت فبشرناها باسحق
خنفسا بتا و یک سیمه خسیس فرازطع بود بر حکم **خوب و بنی**
در تاویل خفش بیان رفته **خوارکی** دیف نصرة باشد
والو بیند که خوالان بروی رفت خصوص شود و بعکس باشی ولیس نیز در خوابها
مقلوب است **خوان** در لغه سفر است بلکه طبع و مرجیت الاطباع
عبارت از سماطیست مشتمل بر الوان اطعمه و باین اعتبار صفوف است
و اما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الخوان تاویل غنیمه تفرب و متبعی نی انتظار
و کویند دیدن خوان در خواب از دو سر کونه خوشی بر خوان

ازا ملی صفلاب درخانه تو شرکت طلبیدا واما بعنی معموم و فی الواقع خبان بود
و بدفع مشغول شد و اگر بیند اطعام بسیار خورد دلیل عمر دراز شود و اگر دید
که پیش ازان طعام خورد نان خوان برداشتند این تعبیر معکوس کردد و
خواهر بتلویل انبار بود بار دم ساز بود لقوله تعالی الذکر مثل حظ
الانثیین و **خوردن** کا بطعم لذیذ و ببوی خوش بود دلالت بنفع
موعود کند مقابل بالعکس و ازین جمله گفته اند هرچه بیند خوردنی و خوار
هست نامبارک اندوه بیاید و اگر دید که کسی او را بشاشت خوردن خواند
بیفزود و اگر دید که بظهر خوردن خواند استراحت یابد و اگر دید که
کسی او را بشام خوردن خواند شخصی باو یکی کند و او بخدمتی بروی مسافتی
خود بتلویل عزو فر بقدر روشنایی آن بود و اگر دید که بر سر نهاده اند
نقصان مال ایمن شود و اگر دید که بر سر کلاه است و او را فرزند نباشد و
زنده نزدیک آید و اگر عرب بود نزدیک جمیله بخدمت خواهند والا نسبتی
متعلقه باید نسبی بدین مقدمات بحسب شخص تعبیر باید کرد و گفته اند
خود لکد حیا باشد و اگر دید که خود بر سر نهاده بزرگی و ملکی حاصل کند یا خیری
بر لحاظ خط **خوشه** خلیفه شهر بتلویل فرزند بود یا مال و لوند
ازان خلیفه فرزند باشد یا خط و حکم **خوف** بلفظ برسیدن
بدان رفتن بتلویل خانه یا مال ضعیف و زن مال بی عمد دون مقدار خیر بود
اگر دید که خوف او را فرا گرفته است کار او کند شود مال تمام
بدست آید و حکم خوف کند اگر دید دلالت کند که او را ازجایی بجایی می برد

دنیا را نیک نیک و دین را بد بداند و آلودید که با خوکان می کنند از مال که
بظلم حاصل کنند حرام شود و دیدن خوک بچه دلالة بر غم کنند و آلودید که
بر خوک نشسته بر دشمن غالب شود و مال یابد و آلودید که خوکی
ابله او را آمد از بلیدی بد اصل صلاح یابد و آلودید که خوک را بظریق
شبانی می جوانند بر قومی بد فعل بد دین ریاست یابند و لو بند صبیان بلید و
سمله باشند و آلودید که با خوکی جنگ میکند با سمله می خصومة کنند
و طفل بحسب غلبه باشد و آلودید که گفت خوک بخانه خود بحاشیه مال حرام خورد
ان مال از تجار تا بدست او رسد و ازان بویان معرکه باشد و آلودید
که خون خوک بر زمین می رفت بر قوم بدین چیزی رسد شوند و تا ویل خوک
بقولی بدن کردن آنند و طامر ازان نومید بود و ازان مال زن و تانیر خوک بدین
بیشتر و بیشتر ازان بحری باشند چهارمین بوی بقبول تر دیک نر بود و در حکایة
آنکه کسی جنان دید که بجایی زدبن شراب میخورد و خوکی با او هم
کاس بود و آن خواب جابر در جمهر تفویر کرد و گفت حجره حرم خاص را از خواجه
سرایان و غلامان طفل خالی باید فرمود و ایشانرا بحمام بیرون حجره اورد تا
وجشم بسته بیرون باید رفت و بنان کرده و بدرجمهر را چشم بسته و عروسی
نخواست و می بود و با کنیزک گفت یک یک را بمنه می باید کرد و در رقص
اوردن و چنان فرمود تا نوبه رقص بیکی رسید سیاه سیر بود و گفت
ای ملک لیکن کنیزک شمکن است او را رقص مفرمای فرمود که او را البته باید
دیگران می باید کرد چون او را بمنه کردند آنه مردمان صدای صبور جمهر گفت

این ان حرکت که در جام شراب که بی تأمل تو انکس یابد ان نا کس سیاسه موجب
خون نماید مال حرام باشد یا کنایه از کسی که از شخص صادر شود و الزد بد که
خون از روی می چکید مقتول کسی را یا چنانچه گفته شد آنم شود و الزد بد که در جامه
خونین افتاده بقتل ناحق یا کسب مال حرام اقدام نماید و الزبراهن او خون
بچکد نیابد تعبیری بدوی نماند لقوله تعالی وجاؤ علی قمیصه بدم کذب
تعبیه بعینه دست مالد و رسول صلی الله علیه وسلم حال این مرتکل فرموده و الزبدان
خون کسی بیند دزدی که حق او دروغ کند و الوخون دری بیند والی ظالم بود که
افترایی کند و ازان عوج دروغی از بند رکی رفیع قدر باشد که بعاید دکه مالی حرام یابد
بعد از خون و الزد بد که اورا عابی بود نسبت مذموم نماید و الزد بد که خون
کسی خورد بعد از ان مال یابد از تمام شد آید خلاص یابد و جامه سبز بوید
از کنایه نیز بجاه یابد و کوبند اگر در محله خود رود خانه خون بیند خون او ریخته شود
و الزد بد که بی جراحه خون از وی روان شد دلاله بیان کند از سره ستاند
و الی نا اهل آن باشد او راز باغی افتد و کوبند خیری بوی رسد و الزد بد
که از مقعدش خون می آمد بقدر آن مال حرام یابد و الزد بد که از بینی دهان
خون می آمد از جمله خویشان غلبه شود و الزد بد که خون می بارید یا از زنا و دانها
خون می آمد یا در کوهها خون می رفت حکم از حرف دال یا دان تقدیم یافته و
بعضی از احکام خون در بعین من گفته انم و **حیا** یه گفته که یکی از اهل الله
بایکی از کبار بمتاع خود گفت نماز خفتن بگزارم و بنیابو د و بجانب رفت
و با مداد که بازگشت بنیابو د و سبب پرسیدم و تقریر کرد که چنان دیدم که مرا

خیش باد همان تاویل صعوبت کار باشد بدین لغت است
خیک شیر و مرجان تیر
سازند تاویل مرد صاحب نظر باشد و خیک بد روزگار
مکروه بدان نوع چیزی یافت بصحبتی از بستان روغن یابد
و خیک نفط دلیل مال حرام بود و خیک آب دلالت بر غرور
قاویل کند نیز بسفر کنند بلی خیک تر سفری
دور به سفری باخسارت و خیک تهی مردمان قحط و اگر دیده
بدان دهد یا بیری آید چنانکه در تاویل همان اشارت باز
خیر بوقت خوف دلالت بر فرح و جمعیت کند و عکس بالعکس
و گویند ازان فرح باشد و ازان زرد مرض و الله اعلم و احکم
خیمه نواصل آزادی مالی و جاهی بود بقدر قیمه خیمه و بقدر دوام باشد
خواه نوخواه شمرند و اگر خیمه را در خیمه سفید بیند امر معروف
و نهی منکر کند و اگر در خیمه خود را بیند بسلامت با کنیزکی ازخانه و ات
باشق شود و اگر خیمه را معهذا ان خود بیند و بیاد باشد سوار شود
خیوط انداختن بلی در تاویل سخن باشد و بعبارتی نظر بوطن
خواسته خویش کار در مسجد انداخت که تعبیرش ملی تاسروع بود
کرد و کار کردن بلی اگر بیند که خیوط ابریشم لغت مال تجربه یا تجارت
و اگر بیند که بوقت خیوط لغت ملی خود اگر دیده که حضرت لغت
عدت شکنند یا سوگند بدروغ کند و گوید خیوط تاویل مال و دولت
خواص بود

مین تاویل داشته باشد چنانکه در تاویل نیز سوی گفته آمد و حاصل
آنکه حکم دارو مناسب که در طعام گفته شد و دارو را در بینی انکنند و
در لفظ ان اسفوط خوانند و دارو را در دهان انکنند و از اسفوت
بسبب صوف از مقام خود باید طلبید و دارو سا کرم بحسب آنکه فرع
کمی داشته باشد بنسبت به ان دارو سا سرد باشد **دارچینی**
تاویل غم و تفکر بود و تاثیر خوشی بیش از دیدن بود مگر آنکه بیند
که از بهر مداوا خورد نافع بود و گفته اند دارچینی تاویل مالی باشد
مختلط با اموال صعب **داس** تاویل الجمع مال بود و گویند
دلالت بر غروه کند و گویند شخصی باشد که در تزویج اصحاب کوشد
و روی ابقا و محاباتی باشد و اگر دید که کشتنی در دهد مالی بر جمع او
و اگر داس زدن یا سوین بیند مال حرام حاصل کند **داغ**
کهن تاویل کج باشد و اگر دید که بروی داغی بود تقدیر آن مالی
بیند صرف کند و اگر دید که از نشان داغ خون و ریم می آمد ملازم گفته
و مراد باید و گویند داغ دلالت بر بخل بیننده کند و گفته اند داغ دلیل
بمعنی صلح باشد و داغ کنند یا سخ بود در حضور و غیبت از دهم
اعلم تعالی لانا بزد بالالتفات و اگر داغش مستدیر بود ان داغ
منصوب ولی ظالم باشد که مخالفت کند بحسب استدعا داغ اگر بیند
اگر دید که بجای ان کما خود داغ کند یا داغ بر دابه خود نهاد
او را داغی خیری آید یا نزدیکی صاحب یا نظر بهتر بدن او افتاد

تکون امیر
واصح

شش بخواب دیدکه دختری دوستی بخرید و اتفاق چنان افتاد
کلمن فحش بنا بارت بدهند و بعد از سه سال صاحب دولت شود
دال بتاویل زن صعب سیاه چشم بود اگر بیمار باشد و باشوهر زنا
و بجهد دلالت موقوف ندکند اما دلیل بسیار دلیل کند کان صعب بود
و کشت و راج بتاویل مال زن باشد و در باقی احکام حکم قرین صعب و انجا
مشروح خواهد شد **دال** عین باک تمام قد بتاویل شوهر و همچنان باشد
یا زن موافق با فرح و تقدیر لیکن خواب بتاویل حاجه تقدیم یافته **دال** ثا
بتاویل تخجیه مودی بود سخت بعد از قبل دیوان و حکم قضا بلکه حاجت
خواهد آمد **دال** جیم بتاویل زن باشد و نیک و بد از حسن و زشتی باز کجا
و در خانه همان تاویل دهد که در بستان لیکن تاثیر این بیشتر بود و گفته اند
در خانه بتاویل قیم خانه باشد صلاح و فساد آن بوی باز کنند و در بستان
بستان عیاد دلالت بود بر زنان اصل خانه کنند و اگر اندر ابنیه بود دختران بکر باشند
و الا تاویل آن بنبات باید کرد و اگر در میان خانه درختی کوتاه بیند و قفل بر تنه آن
خانه کشیده و آلچه مفهوم و اگر بیند که در خانه را بی طلبیده و نیافت در امر
دینی متحیر شود و اگر بیند که در خانه از وضع معهود گشته بود خلق
او را با اهل خانه متغیر یابد و اگر بیند که خانه او در خشت در ضبط اهل خانه
گرفتند و در هاگشاده از مواضع معهود و غیر آن تا دلیل حصول مراد شود مادام
که از وضع معهود تجاوز نکند و الا دلیل تعطیل شود بخلاف باب که از وضع
معهود یا انکه قرینی باشد از آن خانه در آید چنانچه در باب مذکور شد

معکس بالعکس و گفته اند در گشادن بود نعم رستن لیک بدان گفته است در
در خانه گشادن بجواب باید از گفته کار مع الباب کردن بود حاصل او بود عالم
شود امیر و لایق حاکم و اگر دید که صیدی ملایم بر خانه او نشسته بود
خیری با اهل خانه رسد و معکس بالعکس و اگر دید که در خانه بدو رسول رسید
دعایش مستجاب شود و بالعکس و اگر دید که دری نو بر خانه نهاد استغنای کند
یا سر بگشود و حلقه در سرای بتاویل صاحب بود یا رسول با منجی و اگر دید که
حلقه بر در سرای صفت زن او و اهتمان باشند و اگر بیند او را فرزند خواهد
بد در خانه فرو بسته شدن و اگر دید که حلقه در سرای قطع کرده در بدو افتاد
و اگر دید که آیینه در آمد و در خانه او را بسوخت عمرش وفا نکند باید یا آنکه
ناشی شود که معاش او نامعقول است **درب** دلالت بر دولت و رفعت کند
و ناصر را فاید تجارت کند و محترف را دلیل روزی حرفه بود و لغته تاویل
درب بتاویل در نزدیکست این قدر هست که تا نیز درب بین نبود **دربان**
بتاویل صدر بزرگوار بود که از و کار ها کشایش و یاری دیدن دربان
زودتر از دیگر حوایجها ظهور یابد و اگر دید که **دربانی** میکند
حاجت او از بزرگی روا شود و اگر دید که دربان بود اما در صدر در ملازمت
نمی نمود کار او از محرکی ساخته شود و شاید که امین اسرار شود **درخت**
یا جوهر بتاویل بستان بود و گویند درخت حکم صدر دارد
بادر بتاویل صدر بود و بالعکس جنانچه در نکت فانس تعبیر کنار بالین رفته
مرد لوام اشربت بود تاویلش شخصی عزیز تر باید کشید و از درخت محمول

درخت باسان معدنی مدت باشد وعکس العکس درخت بی او ربان
ذکور نه دلالت باشد وبالعکس درخت باهیزم مقتولان باشد وبالعکس
اذان خشک مرد مفسد وبالعکس ولفته اگر هر اینه درخت اذخاب
نان وبه لسیده وسیر لیت دین باکست یا زن نیکوکار بود هر دو را از آهوت
ودرخت ناجیه عرب دلالت بر اهل عرب کند وبالعکس ولیز بر قرآن تعبیر
من کنند وعرب تاویل اشجار بانعام کنند ودرخت الدر باغ بینند دلیل مال
وجاه خداوند باغ باشد اگر بیند که درختی را از بیخ بر کنند منسوب کنند درخت
لز مرتبه بیفکنند ولو بیند آن کس بیمار شود یا از ان مقام کیفیه نیابد وشاید که
مرگش باشد ولو بیند نقض عهد می کند لقوله تعالی لقد رضی الله عن المومنین
اذ یبایعونک تحت الشجرة واگر لیز خواب صاحب شریر بیند کسی را لعنت او را
یا بغما بد که کسی را بکشند لقوله تعالی ما قطعتم من لینة او ترکتموها قائمة علی
اصولها فباذن الله واگر دید که بیخ درختی را بند دشمن بر دیه محدث کلانی
که ابیاتی را بیم استیلا کال باشد واگر دید که بریشه قطع کرد ابیاتی را تکلیف
بلا یطاق کند واگر دید که آب از درخت می گردد از منسوب کنز درخت
فایده یابد بقدر کنز آب واگر دید که درخت بر درختی حمله برد درخت بر درخت منسوب
آن درخت دهد ودرخت بلیل تاویل شخصی بد فعل باشد واز ان بد مخالفی
حمد دانی نی منفعة بود واز ان صنوبر تو انگری با منفعت وسدر بیکی از
فاضل صبیب ضخم کند لقوله تعالی عند سدرة المنتهی ودر لیز بر تاویل حمد
بعضی بود وصوم بنناء او قابل باشد بلی در تاویل درخت باغ بعضی

از اطراف درخت باشد دران موضع مصیبتی افتد که صعود و نزول
اینجا حاضر شوند و اگر دید که درختی در سرایی خود هیچ نشاند فراخور
ان درخت داماد بخانه او آید یا دختری را بپسرد یا ولیمه
کرنشاند کسی بجوانب درخت نه یا بن امیدها هرگز از بخت و اگر دید که
درخت درباغ خود نشاند او را اولاد آید که عمر ایشان بحسب بقای
آن درخت باشد و اگر دید که درباغ درخت بیرامون دیاهین نشسته تو
دران موضع مصیبتی واقع شود و اگر دید که درختها بر کوی محیط بود نسل ابناء
آن ملک یا ابناء او بسیار شوند و ارزند که بر درختی درخت کاشتن بحسب
آن بالا گیرد و اگر دید که درخت با او سخن گفت کاری کند که مردم را ازان
تعجب آید و کوشش رفعه دین و دنیا باشد بحکم قصد موسی علیه السلام و خضر علیه السلام
و اگر دید که درخت باشاخ درخت او شکافته شد یکی از اهل بیت او فوت شود
و اگر اهل و فرزند نداشته باشد بر حکم باشاخ یا املاک او تعلق گیرد و جانب
درحکم ناخن چنین مشروح خواهد شد و تاویل دیوار میان لبنت و حکم درختها
بعینه در اشاخ بهمین بیان رفته و **حکایت** آمد که بخت النصر
درخواب بخواب دید عظیم که طبیعت بر شاخهای او نقش نمال و وحوش و سباع
و رعایا آن جریدهای و ناکاه فرشته با تبر تخت درامد که از اقطع کند و ملک
دیگر از بالا درخت بر سید یکی که حکم تا مالک تعالی در سر درخت حبس و ملک
تبدیل حواله کنند که قطع خواهم کردن و آن ملک گفت درخت بپیوند
خبیث و اقطع کن و تابع را بگذار و او شاخهای از اینجا درخت دانی بگذاشت

و بختصر ادان حزلب بیدار شد و با دانیال کلیم گفت و تعبیر بخواب کرد
وجود تست و شاخها فرزندان و اتباع و طیور مال و منال و وحوش رعایا
و سباع لشکری و تمامه بعد از تو جدا خواهند شد لا تو تنها بلکه و در عرض
سفت سال جهان شد و **یکی** بخواب دید از صلب اسپستان در زمانی
لا یعقوب لیث خروج میکند از ارجاء جد یعقوب عبد الرحمن صفار رحمه
بلده قوی کاصه اصلها ثابت و فرعها فی السماء دهشت سر بر آورد و از اوراق
آن درو نقره پدید و از ان حیانه یکی از فراخوانند که و قال لهم نبیهم ان الله
قد بعث لکم طالوت ملکا الآیه و بعد لغت از ان خانه صاحب شوکتی بحسب شاخ
و بیخ کنن رصت برخیزد و بدین ذهب و فضه کاران منتظر می شاه کنون
عالم پیش او جمع آید و با آن بزدیکی یعقوب خروج کند و حال و با نجا رسید
رسید طایجه گفته اند مکث خراسانا و اطراف فارس و ما کنت عن العراق
باکس و **دیگری** از نصاری بخواب دید که درختی بی
میوه را ببرید و در آتش انداختی و استعفا لغت می ترسم که صاحب بر بد با
معصیتی بمیرد که موجب عذابی عظیم بوی رسد و در انجیل آمده که کل شجرة لا یوتی
ثمرا صالحا یقطع و یلقی فی النار و الرد یگ را بدام او **دد** میکند مالی از دست
وی برود یا از خویشان سخنی مکروه شنود و از ان بیماری دلالت بر نقصان
جاه کند و از ان جسم خلل دین باشد یا غم فرزند و از ان بینی دلالت بر ان
کند که متاعی بروی غلبه نماید و از ان دهان دلیل کند بر سوء هضم بسیار خورد
و از ان دندان ملالتی باشد و از جمله خوبیان نا کدام دندانی بوده و دیده
دندان را بدید

که بسبب آن بعبد کنند و گویند مردلالت کند بر آنکه بنده از خویشتن سخن زشت باشد از آنها
و از آن زبان دلیل بعضی بود که بوی وبال باشد و از آن زخم دلالت بر تقصان منصب
کند و از آن لوحش دلیل جمع شدن وض باشد از صدق بمعنی به انتقصیر یعنی که
در قبول وصیتی یا امانتی یا وکالتی واقع شود ما امکان که در احیاء آن رود و از آن فوش
نقصان باشد که بسبب اندوش عاید شود و از آن دست دلیل حفا کردن بود بر شریک
و دار و عمل شدن از جمله اینان و از آن ساعد دلیل حزن بود و باطل شدن
اعمال که موقوف بدست و ساعد باشد و از آن انگشت دلیل تقصیر بود که در نماز رود
و از آن سینه دلالت بر حسد و بینه کند و کسانند در سینه دلیل امر افسانه خوی که در رو
از آنها مست و از آن حکر دلیل بر شفقتی باشد در باره فرزند و دوست و از آن سپر دلالت
افتاد مال بود و خوف ملال نفس و دین و از آن دل دلالت بر تنگ و معصیت کند و گویند
دلیل بر حرام نمودن بود بین تعبیر بحسب حال شخص باید کرد و از آن پهلو دلالت بر دل
کرانی باشد از صید خوبان یا مسر و از آن پشت دلیل ار محروم بود یا بشوایا به درد
پشت و خوات هست مرد را و احیانا وجعی از این وجوه در پاویست بدرم
و از آن شکم دلالت بر حرام خوردن کند یا از آن اولاد و اقارب و از آن حقعد بر عیال و آن
و از آن عورت نفر عیال بنسبت و از آن آله تناسلی بر کاوش در جوف مظلومان و کرفتار
شدن بر عالیان و از آن ناف نخوت و اهل و عیال و عقوبت آن حامله کسی را دیدن
دیدن در ناف حوی بدست کف کوکن با عیال و اهل خود دست و از آن پای دلالت منفعه
بود در شان بود و شان و کسانند در مسافت اعمال باشد و نزول عقوبت آن
و کسی را با کف بد خلاف شرع و از آن ساق دلالت بر صبح کند و هر امتزاد بصدا

ندسته تکلیف معاش وکلی ازین اقسام در تاویل باقی تقدیم یافته
وتاویل در سایر اعضا بر قیاس قانون باید کرد بحسب حروف احتیاط
آن عضو که تعلق بدان دارد و تعبیر آن بر نوع حال کند چون حرف
الف در جامه لس دان و دامانی کنی بدل حروف من دان و جیم

در زان

در تاویل پیشه و تعبیر دروغی بیان رفت

در فش

تاویل شخصی باشد که ترتیب مصالح اکابر و مسافران یا زیان کند
باعتبار آنکه اینها که بمال در فش نام می شوند منسوبند بزرگان
یا مسافران یا زنان چنانچه بتفصیل در مقام خود مشروح باشد

درم

درم خالص مکمل تاویل صحه دین باشد یا فایده مالی یا خبر نیکو
سیاه اندهناک یا سخن خوش چنانچه در تکمله آداب اشارت بدین رفته
واز آن سیاه دلالت بر حصومه کند علی الخصوص کی بران صورتی بیند و درم
شکسته دلیل دروغ باشد واز مغشوش سخن مکروه و قبیح و کاذبه
اگر بیند درم یابد او را فرزندان اید و منعکس بالعکس یا نمازی فرض ازو فوت شود
واگر بیند کم کرده و باز یافت فرزندش مرضی مخوف یابد و صحت انجامد
کاذبه اند اگر کم کرده و باز نیافت نصیحت چاپیده کند و بواسطه عالم قبول
ضایع ماند و اگر بیند که درم بر اندام وی بوی بقدر آن اورا دشمنان
کوبند اگر بیند که بر بازو وی بود دلالت بر سست کند و اگر بیند که درم
بر کیسه صرت شهادتی ازان او بر کیسه باشد که بستانند تواند نمود
منعکس بالعکس و اگر بیند که درم بزر دید و بصدمه حاد بغیر حق روایتی

واز طامید و سی لوین مرجع سکیا فته باشد از زیرو بقوی ملالی باشند و لوین
درم بسیار صاحب را نجیب بود لقوله علیه السلام نعم المال الصالح للرجل الصالح
بل مفسد انرا دلیل ضعف اعتقاد شود لقوله تعالی جمع مالا وعدده تحسب
ان ماله اخلده و اوار درم و دینار خاص تاویل سخن بسیار باشد و تالعلی عکس

درویش تاویل غم بود و خودش غم باشد یا زیان مالی **دروان**
تاویل صاحب بارشاه بالغد و اگر دید که دروان باز بود بجائی رسد
و مصلح و مسالک در دروان و دروان بیند باین درنهر تعبیر باید کرد

دریدگی تاویل معلم و ادیب اطفال باشد و اگر دید که دروگری
میکند باصلاح مزاج منافقان مشغول شود و تاویل خوب با مال نفاق شود

دروغ تاویل فساد دین باشد خصوص عمر کو این باشد
و علی الخصوص دروغ در خرلب و بیدا بان قوی چندان ندارد اگر دید که
عواد بالله بر خدای اقرار کرد دیوانه شود لقوله عز وجل و لقد ترون علی الله
الا کاذب و انتم لا تعلمون **درویشی** تاویل بد از توانگری باشد
خاصه جمع احیانا ان باشد لقوله علیه السلام الفقر فخری و اگر دید که درویشی کافرا
چنان مارد شنی را ماوی نمانده و بد درویش مسخ میدانند گرد از بن
هرغ آزاد و اگر دید که از درخانمان می ستند تفسیر بر عکس خیر و منفعت بیند
و کوین درویشی تاویل استغنا باشد و استغنا فاعتد بود **خصومت**
کند که شخص با این سیرت آفت جان دیدم که درویش و محروم بود م لغت از عرب
بیرون رسکه کون باشد و جنان شد و علت آن کفت که چون شخص راد جه معاش نباشد

هر آسوده را عقب بود بوجهی نا متصور لقوله علیه السلام فی ارض الخلق والخلق
والرزق والاجل ولیند درویش غریب بنا وبال فرباشد لقوله علیه السلام کاد
الفقر ان یکون کفرا وحلم **دره** در تاویل حدیثیان زنده وازان **دره**
بنا ویل خلیفه باشد یا پادشاه یا عالمی متبحر وصیح دریا عتاب واعراض ایشان
ولفته اند صبح دریا دلیل عذاب بود لقوله تعالی وحال بینهم الموج وکان من المغرقین
ولفته اند دلالت بر حوادث کند لقوله تعالی واذا سیئهم صبح کانطلت دعوا الله الایه
ولیند دریا چیتاویل قضاء وحکام نیز کند لعکام ایشانی بی دست باشد بدلیل آنکه
آب دریا جنبی قانص رفع ولیند هاقوانزاد بدین دریا جه دلیل توقف باشد
وغالبا آب دریا جه استعاره لشت اکران دریا جه باقاروره بینه یا آنکه در غایه لحیلی باشد
سر دلالت بر زنی تواند کرد که بهیاشست باشد دریا جه کوجک من وه در لیز افتد
از خود دفع تواند کرد وصفا وشیرینی آب دریا دلیل عدل خلیفه وبالنا بود
یا منفعه علم عالم وبعکس لعکس واگر انزاد غایه سعدی بینه دلالت بر صورت
جمعه کند واگر در نماید کرمی بینه دلیل مصیبت عام شود وه در صورت آب حمام دریا
بالنا می کند بعد رانش ولفته اند بالنا می کاهکار یا عالمی نا هموار اهلال لشد
واگر دید که بعضی ازان در لشته یا برگرفت بقدر کز حاه یا مال یا علم یا زن نا بینده
چیزی باشد ولفته اند اگر سر یکی متنه باشد ازوی مفارقه نماید لقوله او قرفنا لهم
البحر واگر دید که در دریا باشید بخطایی خطرناک اقدام نموده واگر دید که بدریا
در رفت بملازمه بالنا می یا مصاحبه عالمی مشغول شود واگر دید که بر روی دریا
ایستاده بود باید در عمل باشد که از عتاب باد نا. این نشوه بر بری دیا نشست

یا خفتن او غرق ما من تعبر او بود کلاه دیدن کا غرق شده در عرض خشم پادشاه
وبیم ملال باشد یا دلیل کناهی عظیم بود لقوله تعالی مما خطیاتهم اغرقوا فادخلوا
نارا او ازین جمله در خبر است که مرد را که غرق فی النار و کلاه دیدن کا ازان
غرق خلاص شده و بیرون آمده دلیل کند که دینش بر دنیا راجح آید و بیرون
و بیرون کند که از دریا خود مطلقا دلالت بر فتح بعد از شدت کند و اگر کافری بیند
که غرق شد مسلمان شود لقوله حتی اذا ادرکه الغرق قال آمنت ان لا الا الذی
امنت به بنو اسرائیل و انا من المسلمین و اگر دید که کافر و مبرقت و برق آمد مستوفی
کاسوبار دنیا شود و اگر دید که جنیه از مالیات او مثل حیوانی یا غیر آن غرق شده
بقدر کسر زیان مال بوی رسد و شاید که از مال دیوان باشد و غرق سدر
در آب صافی خوش گوارد غیر دریا حصول مال بود و لغته که غرق شدن مطلقا
دلیل موت باشد و لیکن دلالت بر صحت مردم بد مذهب کند و اگر دید که
بقعر دریا شد و بگل آلوده کشت از جمله بلاء عکس شود و اگر دید که خود را
ازان گل رست ازان غم فرج یابد و اگر آب دریا ایستاده بیند دلالت بر بطالت
و اگر مضطرب بیند دلیل اضطراب باشد و اگر دید که سکار در دریا میکند رزق
حلال یابد لقوله تعالی احل لکم صید البحر و طعامه متاعا لکم و اگر بیند که از دریا کند
بود شغل طلب یابد و اگر پادشاه بیند که آب دریا بالا شده لشکرش بحیلت
زیاده شود و بالعکس و اگر دید که در دریا شنا میکند پادشاه او را محبوس کرده
و کشته او بدنیا حریص شود و اگر دید که شنا از دریا بیرون کند تدبیر از عمل دیوان
خلاص یابد و بعکس بالعکس و اگر بالباس تنیده کرد شنا از دریا بکذرد قوی دریا مضطرب

وموج عظیم می زند و بکشتی باحصار صبی جنگ کند و غالب آید و گفته اند
شنا در دریا دلالت بر استنباط مسایل علمی کند و اگر بیند که با شنا بیرون آید بطلب
علم مشغول شود و باز ترک کند و علم شنا یکجا حواله خواهد آمد ان شاء الله و اگر بیند
که از قعر دریا جیدی امیدش بر آید و گفته اند در فتنه مولنا کل افتد یا نومید شود
و اگر بیند که بر روی دریا میرفتی کار دین و دنیا بر درست او اسان شود و اگر بیند با
جانوران دریا با او سخن گفتند صحبتان با او است. یا از اسرار گویند و اگر بیند که
آب چشمها و رودها تمام در دریا ریخت تمامة اموال اکابر بخزانه پادشاه رود
و اگر بیند که آب دریا خوش گوارا بود و رها کند و آبی ناخوش طعم خورد از حلال
بحرام گراید و اگر بیند که آب دریا بجمله با خانه در آمد و کدر مضرتی نرساند
پادشاهی در این موضع نزول کند و مردم را ضرری باشد و سعدی بالعکس و اگر بیند
که غوص میکند و گوهر بر او ثاق از پادشاه یابد بیند و شاید که گنجی باشد
و گویند سخنی شنود یا از عالمی استفادت نماید بقدر گنجی بر او دهد پادشاه
و عالم بود خود استنباط مسایل کند و اگر عالم بیند که صدف بر او لئالی علمی آورد
دلیل کند بر استه باشد و اگر غیر عالم بیند در دولت بروی گشاده شود و اگر بیند
که غوص کرد و در قعر دریا بمعدنی رسید از پادشاه غنی بوی رسد و ارطامیدوس
گوید که در فتنی عظیم غوص کند و قدرت بیرون آمدن نداشت بمضرتی
که [illegible] حادث شود متحمل و صابر تواند شد و گویند غواص سخنی بود
که در غواص امر غوص کند و مورد و مصدرش همان باشد که بخلاف سنت
از بخارا و ملاکل و سنی مکه با ضلالت و اگر بیند که از دریا بمیلی رایگان رفت با

که دستان او روی می دیده با اهل دین و دنیا مدارا کند چنانچه در تعبیر خواب
اشاره شد بدان رفته و حکایت آورده اند که ابو مسلم مقلب الله قلوبهم بخواب دید
که رسول صلی الله علیه و آله عمامه سبز بسر او بسته و توقیعی بدو داده و با مصاحبت و تعبیر کرده
که بیست و سال والی باشی و جهان شده عمامه در زبان تازی بمعنی لشکر و جمع آن عمائم
بحذف الف مرسله یکی مسموعیست از معجمین و اصحی بیعجب علی اللام بخواب دیدن عمامه
اسپر او بگرفتند و بیدادی و وعید انتزاع زن بوی رسیده و باز بخواب دیدن
که عمامه او با او صالحند و عمامه قریب زن بوی معاودت نموده و بدین تعبیر
دستار سر بزن توان کرد **دستار عمامه** بتاویل خادم بود و بنان
و بدکتر بوی عاید شود **دستار خان** بتاویل خادم مشفق
باشد **دستار جمه** اگر من؟ مروج بود دلالت بر مصلحتی یا منفعتی کند
و از ان غیر شیخ جز و ابریشم مخلوط نیز بود **دستار** از مرتبا بارسایی رسد و لهذا آنرا
دلالت بر دختر کند یا کنیزک **دست** بتاویل پسر بود یا برادر یا پسر یا معاون
اقارب یا رفیق یا خدمت یا شغل یا شخصی مرتبه ایشان و کوتاه دست را شومر بود
و دست جعد دلالت بر مصاحبت کند یا خواهر یا دختر یا کنیزک یا زنی مثال
ایشان و صلاح و فساد ایشان باین دست تعبیر باید کرد و اگر بیند که یک دست او دراز
تر بود کار انکس که دست بوی منسوب بود بهتر باشد لقوله تعالی علی الید اطولکن
بیدا اسرعکن لحوقا لی یعنی اعمالکن بیده تاویلکن دراز دلالت بر سخاوت کند
لقوله تعالی ولا تبسطها کل البسط و اگر بیند که دست می ریخت اعمال بر اصل کند
و اگر بیند که جمله جمارهای دست و پای او ریخت لکن باز کوته بود کوتاه شدن

جاصی نوی

حاجتی بعید طلبد و بد سخواری بر تواند آمد و اگر دید دست والی سند
زخم شمرد و ابلهی را عزمی باشد و اگر دید که آب از دست او می چکاید
مال یابد و اگر دید که دست بر سینه نهاد بحجت خویشان نکیین شود و حاکم یار دست
بر سینه نهادن باین دستور باید که دست بریدن دست دوستست مکن بر
طریق قیاس که اگر دید که دست او ببریدند انکس که دست بوی منسوب با
او دوستی منافقانه دارد و اگر بیند که دستش از بازو ببریدند دلالت بدان کند که اگر او را
داشته باشد وفا نیابد بقوله تعالی سنشد عضدک باخیک و نجعل لکما سلطانا فلا یصلون
الیکما بایاتنا انتما و من اتبعکما الغالبون و اگر بیند که هر دو دست وی ببریدند از کسب و بار و کار و بار باز ماند و ارتعاش
معیشت داشته باشد و اگر بیند که دست با بینما یکدیگر انداز بخشم کوبند اگر حاکمی بیند
را دست و پای دعا می برید مال ایشان را بستاند و بدان واسطه از کسب
و بار باز ماند و اگر بیند که حاکم دست راست او ببرید بیش از حاکم سوگند
بدروغ یاد کند و اگر دید که دست او بر خانه حاکم ببریدند از مکاید ایمین منافقه
نماند و اگر بیند که دست راستش ببریده بود دی سوگند بسیار خورد و کوشد اگر دید
که دست راستش ببریدند دلیل کذب و خیانت باشد و اگر بیند که دست
راست و پای چپ او ببریدند بفسادی عظیم اقدام نماید یا بر سلطان خروج
بقوله تعالی انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله و یسعون فی الارض فسادا
ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف و اگر دید که
دست او کج بود کنایت عظیم از وی صادر شود که بدان مؤاخذ و معاقب
گردد و اگر دید که دست راستش خود ببرید مدتی شود که بدو بن متوجه ما

ونزن ومرد را این حکم است لقوله تعالی فاقطعوا ایدیهما والد دید
کد دست او خشک شد در خرج نامشروع اسراف کند واز مردم استقراض نماید
وقرض ادا نکند وعقوبت آن بوی رسد وارطا میدورس گوید الد دید
کد دست پاست او خشک شد مظلومی را بزند والد دید کد دست جب او خشک
شد تاویل آن بداد یا خواهرش عاید شود والد دید له انگشت بزرگ او
خشک شد دلیل مصیبتی بود از قبل پدر وانا مسبحه مصیبت خواهر وازان
میانه مصیبت برادر وازان جهارم مصیبت مادر وازان کوچک مصیبت
والد دید کد دست او شل شد بکنا می بزرگ اقدام نماید والد دید له دست
بوست از دستی دیگر باز میکند منسوب ان دست ظلم کرد والد دید
کد زیادت از دو دست داشت یا انکه دستش بدست دیگری پیوسته شد
ودستش زیاد شود یا برادر یا فرزندش موجود آید یا غایبش مراجعت
نماید والد این خواب باشاه بندهس او زیاده شود والد دید کد دستی
خود را می برید وازان المی نمی یافت بهوائی مشغول شود والد دید
کد کف دست برهم می سود صله رحم کند والد دید له پشت دست بهم می سود
میان ایشان مفارقه افتد والد دید له میان قوی انها برهم می زند اشانرا
عروسی شود یا نشاطی یابند یکی بلی الد دید کد تنها می زند عکس شود والد
کد کف دستش کشاده وقوی بود دلیل فراخ دستی باشد وبالعکس تا
کف دست بریاسته برابر بود اندیاشه حرام وشاید کد زیاده وقصان
دست سر باقسام عمل کند والد دید له کسیرا از شهری هم دور

در شهر ری هر دست ببرید گویی دیگر بر دارد آن شهر معزول شود و دیگر
بجای او نشیند و این خواب را نزدیک مجبّا نسبت چه در احکام او بخیر بیان رفته
و اگر دید که دستها خود بسوزن نقش کرده بود حقش بر تعلم علم و بزرگی مقصور
باشد و اگر دید که دست او بتن صالحی نقل کرده قومی پرست او توبه کنند و بالعکس
اگر دید که دست راست باوی سخن خوش گفت دلیل خیر باشد و بالعکس عکس
و اگر دید دست چپ او با او سخن خوش گفت منسوبان آن دست از وی شاد
گردند و بالعکس عکس و گویند اگر دید که هر دو دست با یکی بطریق تیز سخن
گفتند دلیل سیّئات اعمال باشد لقوله تعالی الیوم نختم علی افواههم
و تکلمنا ایدیهم و اگر دید که بر هر دو دست جواهر بسته بود قرآن بظاهر خواند
و گویند که دست راست او زرین شده و لیکن بوجهی قبح از وی ظاهر شود
و اگر دید که دست چپ چنین بود مرد زن یا شریک او بیرون کوتاهی دست
و ساعد دلالت بر جور و سرقت کند و بالعکس و اگر دید که دست بصابون
و اشنان بشست و نومید شود اگر دید که جانوری که بتأویل نیل بود از دست
راست او در آمد و بچپ بیرون رفت فرج یابد و اگر جانوری بیند
که بتأویل بد بود تعبیرش معکوس شود و اگر دید که دست در کردن خر کی کند
بر دست او مسلمان شود و گفته اند ساعد و کانه بخاصه دستان و برادران
و فرزندان و سایر خویشانی که در مرتبه ایشان باشند تعلق کیرد و رای النبی
علیه السلام لیلة المعراج امراة خاسرة الیدین والاعین فقال یا جبرئیل من هذه
فقال هی الدنیا و گویند اگر بر ساعد موی بیند بسبب ولد انگشتان

که دست بایشان منسوب باشد غلبه شود یا قرضی در گردن او افتد یا زیانی
بوی رسد و اگر دید که آن جوی بستر و فرج یابد و اگر دید که صحن خانه او پر آب و زیانی
یابی و غمی مالی بوی رسد و اگر دید که بر پشت دست او بدامد از این تعبیر مأیوس شود
و اگر دید که بدست چیزها می دید چنانچه بچشم نشاید احتلاط بچیزی کند و اگر دید
که دست در بغل کرده و چیزی بیرون آورد نوایی یابد بمقصود رسد و نیک مشهور
شود چنانچه در قصهٔ موسی علیه السلام مذکور است و ارطامیدورس گوید جوز هر دو
صحیح پندد دلالت بر صحت اعمال کند مخصوص باکتاب و ملاحان و قاصان و هر کس
که عمل او بدست میسر شود و از ینه یا بدو گویند متکلم نیز از این قبیل باید گرفت و متکلم
در حالهٔ تقریر بتحریک دست محتاج میشود تا ممد تفهیم شود و این طایفه اگر بیشتر
که دست ندارند از عمل باز مانند و از کسب عاجز شوند و گویند که هر دو دست
نداشته هرکسی عاشق شود که دست تدبیر او بدامن وصل آنکس نرسد

حکایت آنست که قوس حکیم که از فاضل حکمای معاصر ارطامیدورس بود شخصی
بخواب دید که دست او دست آن حکیم شده و با ارطامیدورس گفت و
تعبیر کرد که زود باشد که معاملات کامل مثل قوس شود و باید که از صحبتها و باش
بر حذر باشی و چنان کرد و چنان شد و علی الجمله هر که بیند که دست او دست
دیگری شود یا بالعکس حال او چنانکه حال آنکس شود و این تعبیر متفق علیه
است و گفتند دست مطلقا مایهٔ انتعاش باشد و آلهٔ کسب و معاش شخص باشد

و از ینجا روایت کنند که مریضی فرشته را بخواب دید و گفت اگر مرا مهلتی ما
بدست راست اشارتی کن والا بدست چپ و او بدست راست اشارت کرد و

اما بدید بود خود دیگر روز وفات یافت **هندوئی**
بخواب دید که دستی چپ از آسمان معلق شد و بدهن تعبیر کرد که اگر
پیشه از ابناء ملک بود از خانون فاید بلند مواگر صیاد است او را صید بسیار
اتفاق افتد و سایر مردم را نفعی باشد **فائیل** دید که کف طفل او
تنگ و کوچک بود و معبر گفت بدل وضعیف نفس باشد و آن میسر از این
تعبیر بغایت متعجب شد و چون آن طفل بسر حد بلوغ رسید مجنون بود و
شخصی بخواب دید که معروفی دست او بدید و معبر گفت اگر صاحب
دعوا صالح است از انکس فاید بقدر پنج هزار درم یا بدو الا بر دستاد
از امری هنا که توبه کند هم فاید یافت و هم توبه واقع شد و **بخاری**
بخواب دید که صرافی دست او بدید و معبر گفت از بخاری بصرافی رسد و چنان
شد و **دیگری** بخواب دید که دست راست او دراز تر از
دست چپ بود و معبر گفت که این خواب کسی است که بحدیث صلم قطعا
عمل کند و فی الواقع چنان بود که خویشان از ان شخص بقاعده می نمودند
و او بقاعده مراعات ایشان می کرد **دست او بحر** باویل زن را
شوخ بود و هم دراز زن و کوسه دستی باشد و لکن زاهد بود دلیل قوه
وطن باشد و از سر دلالت بر عمر کند و اعداد از ان سیم عمر بود کم از ان سن و کوسه
دلیل مرد احوی باشد لقوله تعالی وحلوا سوار مرفصه و از ان مرد
وصف جوش دلالت بر سهل دستی کند و از غم خلاص نماید و گفته اند دست
او بحر سر بسیم مال بود که از عداد حاصل شود و گفته اند اگر از سیم درهم

اگر بیند مالی باشد بسیار بجاصل کند و غم و رنج او بزودی بسیار بود و اگر بیند که با شاهی دست او بزخم بود و او بسیار خوشحال خرم و شاد باشد و اگر بیند که با پادشاهی یا امیری یا مردان آید و اگر خواب بیند که سوی شاهی نشسته باشد و اگر او را دشمنی باشد بر او ظفر یابد و اگر بیند که او بر تختی نشسته است و او را خلعتی دست دهد او را بدان زمانه کار بسیار شود و در روایت آمده که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که اذا رأیت فی یدک [illegible] فاقتلهما فاقتلهما و اگر بیند که آبی بر جان او زند [illegible] و مسیلمه صاحب الیمامة **دستبوک** سبز تاویل فرزند باشد یا دشمن یا غلام یا مال یا سخن خوش بود بسیار بیند و از ان رنج بیماری و اگر دیدن او از زمین بر بیجید بیمار شود اما از ان خسته فایده مالی یابد و **دستوانه** بد و به تعبیر کردند بعضی گویند دلالت بر مال کند بحسب جوهر آلت دوست باشد و بعضی گویند دلیل شخص بود که حمایه کند طایفه را کند که بوی منسوب است بحسب عمل که از دستوانه مصنوع است و اگر دیدن او **دشمن** اوراق بخیره مصیبتی بود رسد و گویند دشمن تاویل تبختر باشد لقوله تعالی ان عسی الله ان یجعل بینکم و بین الذین عادیتم منهم مودة و گفته اند اگر دشمن بخیر او در آمد میان ایشان مفارقه رود ابلیس علیه اللعنة چون وسوسه آدم علیه السلام کرد و حوا علیها السلام جبل مال صاحب او و اگر ولی بیند که دشمن بولایت او در آمد از انجا منزج شود و بخول

قصهٔ آدم علیه السلام و ابلیس مذکور ست لقوله تعالی هل ادلک علی شجرة الخلد و ملک
الی مکه او را بر شجرهٔ فنا دلاله کرد که بلکه دیدید که دشمن خبر مرگ کیست بوی رسانید نرد
ظفر یابد مواظبت این احکام در ملاویل جمل تقدیم یافته هر که کسی را **دشنام**
داد امس بروی ظفر یابد مواظبت العلس و ازینجا گفته اند مکرد بهذه کلمات و را دشنام
بجیره کرده بروی یابد کام و **حکایت** کسه که زنی سن این جنی یهود مصر رفت
و لغت جنان دیدم که مرا از شهر بیرون بردند و سنگسار می کردند لفت از دشنام داد
برحذر باش مولا تو را از اخراج و قتل خطر باشد بخدای تعالی در توریه با موسی علیه السلام وحی
کرد اخرج الناس عن العالم و توبه نکرد هر لفظ را رحم کرد **جهودی** بخواب دید که والدین
را دشنام داد و یکی از احبار بعد کرد که صاحبان رؤیا را بقتل آورند چه در توریة آمده
که مرلعن اباه و امه فقد حل دمه و جنان شد **دعا** کردن تاویل حاجت روائی کرده
ان هم خاص و عام چنانچه دیده باشد و الدید که ان هم خود دعا کرده او را خوش نمی آید
و الدید که دعا متضرع بود صالح را صعید درجه باشد و طالح را توبه لقوله تعالی ستزید
المحسنین و الدید که صالحی را دعا کرد نفعی بوی رساند دنیا و دنیا و الدید که طالحی را
دعا کرد مفسد دلیل بود و الدید که کسی را میخواند از خوف پناه بوی برد دعوات
ماثوره را تاثیر بیشتر بود و گویند دعا مشهور را داء ناقض باشد و الدید که دعا
کرده که اسم باسی تعالی در آن نبود نماز بود و الدید که در نماز یکی نماز کرده
نجاة یا بدو لقوله تعالی فنادی فی الظلمات الا الله و الدید که قومی در دعا
چیزی خواستند که اینشانرا نشناسد فرزندان یابند و الا خیر و برکت میان اهل آن موضع
عام شود و الدید که از دعا اجتناب می نمود مراد محروم ماند و الدید که

واگر دید که از چیزی محروم شد دلالت بر آن کند که از دعا غافلست و کوشید
دعا دلیل عمل نیست چه غالب آنست که بعکس بود و تضرع کند و اگر دید
که دعا به مخلوقی میکند محتاج آنکس شود **دغدغه** تاویل
تنغیص باشد و اگر دید که دعوت کسی میدهد او را از حرفه منع کنند
یا حال بدو کسی منغص گردانند **دف** در تعبیر تاویل او معروف بود و او از
آن نشاط خصوص خبر کنیز کی زند و اگر صدای دف دلالت بر خبری مسموع کند
و اگر صدای زنگ دلالت بر بشارت کند و اگر جوانی زند علامت ظاهر دشمنی باشد
و اگر دف با رنج بیند و دلیل کند که مکروهی بیند از مصیبتی یا غیبت رجلم
دفتر بلغت کتاب سیان خواهد آمد که ظاهر را اعم می نامیند **دکان**
تاویل معیشت شخص بود یا کاری که بدان مشغول خواهد و اگر دید که بر در خانه دکانی بلند است
یا خود بسته بود بر آن نسبتی بحسب پایه خرد و رفعت دکان مرتبه یابد و کارش
بالا گیرد و گفته اند دکان بر در خانه دلالت بر شخصی کند که دوست دارد اهل خانه بود
و اگر دکانی در بازار حشمت می رفت بدکانی منتقل شود و اگر دید که در دکانها
بسته بود کسادی در بازار پدید آید و اگر دید که در دکانها محکم کرده
دلیل مثلا اینجا باشد و عکس بالعکس و بعضی این احکام در تاویل باران تقدم
دلالی تاویل اصلاح ذات البین بود **دلالت** دلالت بر شخصی کند که در قضایا
متوسط باشد و اگر دید که دلالی خیر بود دلیل خیر بود و عکس بالعکس و در مثال
خیر او را دانه مثل اطعام مسکینی باشد لقوله علیه السلام من اشبع جایعا کان له
مثل اجر من اطعم مسکینا و اگر در امری دنیوی بود شخص را از تعلق خلاص دهد و از آن شغل

هر حنه ظاهر است اما تعبیر آن تفاوت کرده اند **دل** بنا دیدن حال خویش بود
شخص بود و صلاح و فساد آن باین همه باز گشته و گفته اند دلیل عقل و شجاعت بود
و سیمه یا فرزند اما تاویل آن بفعل اولیست لقوله تعالی ان فی ذلک لذکری لمن کان
له قلب ای عقل و گفته اند دل مثابه پادشاه جسد است و باین دستور تعبیر باید کرد و الدید
که دل از اندرون او بیرون آمد دلیل علامت دین و دنیا او بود و اگر دید که دل بر اعضا
نهاده بود بیمار شود و اگر دید که دل را بهر دو دست گرفته بود کارها او برآید و اگر دید که
دل او پاره پاره شده بود مرض را سفا باشد و غیر او را از همه خویشان متعرق خاطر شود و اگر
دید که دل او بیمار بود علامت فجور بود لقوله تعالی الذی فی قلبه مرض ای فجور یا نفاق
نفاق باشد که فی قلوبهم مرض ای نفاق و حکم رؤیت دل علی حدّ تفهیم یافت و بالعکس
بالعکس و اگر دید که دلش خشک است در کارها سست شود و اگر دید که خنکی بدل او سید از غم
دل او خلاص یابد و بالعکس و اگر دید که لوهری از دل بدهن آورد و فرو بلعید از دشمن
بکلمه رد مند شود و اگر دید که بار آنرا فرو برد اعتماد شما ده کند و اگر دید که لوهری باهم
چنانه مروارید از دل برآورد و مروارید بدست گاندی داخت و لوهر را فرو برد اصل امانت نگاه
دارد اما در نماز فرض بعصیر کند و اگر دید که دلش ترسید و الا بر هدایت داشته باشد
لقوله تعالی حتی اذا فزع عن قلوبهم الآیه و حکم ترسیدن علی حدّه تفهیم یافت و اخبار
تاویل دل بزن کرده اند و نقل از تفسیر آورده که آن نسالم صدورکم و هدی قلوبکم
و اسطاعید و رسن نر باین تاویل قابلیست و علماء اند جانور دل را باطن

دلو در حال شخص است زن را حجاب میبر و سعادت ما و یدیه
باشد که تمالی صحیله حاصل کند و گوید اسمان قالی بود که صحیله ما حواله حاصل شود

واگر دید که از دلو آسمان خوف در آن نزدیکی باشد فاودا مشغول کرداند و باقی
احکام دلو در ماویل جاء بیان رفت و در **روایة** که قال صلی الله علیه وآله وسلم
[illegible]

دولاب ماویل سخن می باشد که بسر حفظ اموال و
کند و کوید دلاله بود بر تجارت و اشتغال احوال و اموال دانستنی باشد و بدین دستور
تغییر باید کرد **دله** که از آن بوستین سازند ماویل در دی ظالم قال و موالی
بود و حکم آن بسور نزدیک است و حکم **دماغ** بلفظ معربیان می رود و دوحا
اگر خواهند دماغ در جواب ۰ کاملی کرده از اولوالالباب **دم اسندان**
ماویل نعمتی بود بحسب حال مخصوص بود بلی اگر از خواب بد ماویل آن معکوس شود و بکو
ماوام له ماویل سندان بادشاه کند ماویل دم بود و باشد **دمل** ماویل زیادتی
مال بود بعد از اینکه بیند و از بعضی گفته اند دمل و آبله نعیم بود خون و ریش رو سیم بود و اگر
دمل که خون و یم از دمل می کید مالی نباحق بخورد و عکس بالعکس **دنبال**
حیوانات دلاله بر کثرت اتباع کند و بسیاری مال و اگر ماکول بود مال حلال باشد و عکس بالعکس
و حکمی در معنی در ماویل اسب نقل یافته **دنبه** ماویل مدرّه باشد و
گویند شاید بود که از بسیار شدن بود و دنبه بخشد و از آن خام مال بسیمه و اگر دید که
خون کوسفند دنبه داشت او را از دشمن صاحب حق آید و شاید که عالم باشد
دنداز که عبارت از آن در بعضی جاها است که التنانیا جاردندان

پیش دندان هوا زبالا و هوا زیر الشیب یکی از ربا عیات جهار دندان که از پس ثنایا بود و هوا
بالا و هوا زیر الرباعیه یکی الانیاب جهار دندان پیش و از بالا و هوا زیر الضواحک جهار دندا
در پس نیش جانبا لا و هوا زیر الطواحن هژده دندان که از پس ضواحک الطاحنه یکی الثوا
دندانها خرد اندکی خویشان دلالت بر نعیب کند و ازان بالا دلیل بر عمان
از قبل پدر و ازان زیر دلیل زنان بود از جمله مادر و خدلز پیش از طرف
راست تاویل پدر بود و از طرف چپ عم و ازان زیر از طرف راست مادر باشد
و از طرف چپ عمه و اگر او را پدر و عم نباشد دلالت بر برادران و خویشان کند
یا بر دوستانی که در مرتبه ایشان باشند و ربا عیه بالا بعد ازی تاویل عم شخص بود
یا دوستی قایم مقام او و ازان زیر ابنه عمه یا زیبی بمرتبه ایشان و پیش بالا بدل
قبیله بود و ازان زیر زنان کی مدار عمه بر و بود و ضواحک بالا احوال باشند
یا جمیع در عداد ایشان و ازان زیر دلالت بر خاله کند و نیاب او با مورات ر
بمرتبه ایشان باشند دیگر دندانها از زیر و بالا خویشان قبیله باشند از اطفال و غیرهم
و از طرف چپ مر کدام کی بدند کی پیش تر دیل تر باشند قرابه ایشان او تر بود
و تعلق ایشان مستحکم تر باشد و وجود و عدم و صلاح و فساد دندانها بدین
قاعده تاویل باید کرد تا اگر کسی بیند کی دندان او می جنبید یکی کی بر جاعده
بجای خود و منزل حال کردند و اگر دید کی متعدا بر کند قطع رحم کند
از انکس کی دندان بوی منسوب است و گویند مالی بکر لعیصر و لزن یا او را
تعزیتی واقع شود و اگر خود بفتد انکس را بد و نسبه بود خلال شود یا غیبه
و منقطع الخبر گردد و اگر دید کی بسبب درد بر کند مالی یا بدو اگر دید کی ان

واگر دید آن دندان از بیخ و ریشه کنده افتاد نیکو نباشد از سیصد درم تا ده
هزار درم و اگر دید که بدست کسی افتاد بی قیاس مال یابد و اگر دید که
بشکست یا به بینی صعب بر کسی رسد از وفات یا مرض و اگر دید که سیاه
غلبه شود و اگر دید که زرد شد بیمار گردد و اگر دید که کند شد یا در دهن افتاد
سخنی ناخوش از آقای شنود چنانچه در بالا و پایین در دهان بینا رنجی بدان رفته
و اگر دید که دندان بالا او در دست او افتاد مال یابد و باز گردد و اگر دید که
در کنار او افتاد او را پسری آید لقوله تعالی تکلم الناس فی المهد یعنی عیسی
و اگر دید که بر زمین افتاد دلیل مصیبت شود لقوله تعالی صبحا خلفنا کم و فینها
نعیدکم و اگر دید که دندان زیر او بیفتاد دردی یا غمی بدان رسد و گویند اگر دید
که دندانها او بیفتاد و اشتر گزاد شود و گفته اند در خصومتی افتد و مغلوب گردد
و چون دندان نداشته باشد دندان او نتواند بود و گویند اگر دید که دندان
او بیفتاد او بدست یا بدین میگرفت یا در کنار او می افتاد اولاد او منقطع شوند
و بعد از ان او را فرزند نیاید و اگر دید که بزبان دندانهای او افتاد بزبان حال
اهل خانه خود را بفساد او دهد و چه ماسب گوید افتادن دندان دلیل مضره و نکبت
و اگر دید که دندانش افتاد بوف و در کوبس یا در بسته عرس در آرزوی چنانکه
آقارب پیش از و رحلت کنند و بدین تعبیر افتادن دندان را بحسب حال بیننده
خصوص کرد **حکایت** آمده است که شخصی بخواب دید که تمام دندانهای او فرو
افتاد و از ان عظیم متغیر شد و با معبر گفت و تعبیر کرد که تمام فرزندان او
وچنان شود **دیگر** بخواب دید که دندان پیش او

وبرش وفاة یافت و شخصی جان دید اسب دندان اندهیان
خصومت برگرفت و انگشت بران نهاد و جبرئیل ارشد بیرون آمد و نیم یافت
دیگر کن بخواب دید که تو دندان اندهان ولی فراگرفته
وبین او از حد میان صحیح بود و کار او بالا گرفت و آرزو حاجت کس کوید
منزلت منزلست و دندان بمنزله سکان منزل و دندانها بین دلیل اطفال باشند
و ازان طاحین دلالت بر صدم سنن کند و اگر دید که دندانها او بیفتاد و ریخت
بیقتاد اعمال او باطل شود و بنده را دلیل از دنیا بود و افتادن دندان علامت مرگ
و گویند که دست که مکان نخورد از آن که لشکر بیند و گفته اند اگر دید که دندانش
در کنار افتاد عمر دراز یابد بجیشی که دندانها او فرو ریخته یا خویشان او
بسیار گردند خصوص فرزندان و عبارت منظومه اینست که گفته در کنار او دندان
شد دلیل نرینه فرزندان و در قفا بود ز میراث مرده یا ز خویشان او بر آید گفته
و گویند اگر دید که بر زمین افتاد و بابد بین شد تمام کند جماعه ملال شوند
و اگر دید که جمع بود و میز افتاد از جای نهاد انکس را که دندانش منسوب بود
تفقد و تعهد کند و دندان بیوسته تاویل بهاز کسان بود چنانچه ازان تنی به
از کنده بود و اگر عالمی بیند که دندان او از زر بود دلیل خیر باشد و غیر او را
دلالت بر مرض بر قان کند یا حرق و اگر از سیم بیند نسبت خود با بی یا مالی یابد
و اگر از آبگینه بیند یا جیب اجلش نزدیک باشد و اگر دید که دندان پیش
او فرو ریخت افتاد و بگرفت و نیکو داشت که بر زمین افتاد او را فرزندان آید یا بلا در زن

حواسی یا دوستی از وی خیال فاسد کنند و نکاح او را بهم زنند و اگر دیدن دندانی بر دندان
دیگر یا شنیدن یکی از این جماعت که او را بد گفت زیاد نشنوند و اگر دیدن دندان از آن جمله

دندان کافت

زحمتی نیافت از آن شخص نیز زحمتی نیاید والا بعکس باشد
رفتن از روی محبت دلالت بر آن کند که آنکه دندان بروی گرفته باشد از آن دمی یا جلوتر
بیند عظیم محبوب باشد بلکه اگر بیند که اصابع را بدندان گرفت از اصول خواطر
غلیظ شود و اگر بیند که سبحه را بدندان گرفت جانبه خیر از آن بیرون آید که محبه
منفعه بکلامی باشد و گویند دندان از روی محبت گرفتن دلیل سرور مال باشد
در اکثر رساله کنن در کتب بدل و در جسم انجامد و دندان که از سر خشم گیرند
باتفاق معبر این دلالت بر حسد و کینه کنند لقوله تعالی عضوا علیکم الانامل من الغیظ

دوات

دوات یا مفتی تاویل خصومت باشد با اقارب و اصحاب خصوص اگر سفید
چوبین و از آن زرین دلالت بر نفاق کند و از آن سیمین بر زن یا کنیز کی و از آن
برنجین منفعتی بود بامداد تحسب دنگ و از آن آهنین قوی باشد و از آن مسین
خیر اندک و اگر دید که دوات چینی می نوشت کنیزکی خرد و شاید که سرپرا و شود
و علی کلا التقدیرین او را بقایی چندان نباشد یا آنکه سری از وی صدفع گردد و
گفته اند تاویل دوات مطلقا زن باشد و گویند اگر دید که دولت او بشکست
یا ضایع شد زنش بمیرد یا او را طلاق دهد و گویند زنی دیگر بکر امیت خواهد
و گویند دولت تاویل منفعت باشد که از قبل زن یا فرزند رسد یا آنکه از اقارب
استمتاعی نماید و اگر بیند که بقلم سیاهی در دولت چکد او را از زنان آید و لیعة

ماند
باشند
آید
یابد

کاجه بیشتر و غیر این زیاد دیدن می رشت اگر غایبی خاسته باشد بسلامت مراجعت نماید
و اگر بیند که تجمل می رشت این تاویل راست باشد بلی اگر بیند که نشسته
می رشت او را شوهری نیست گوید و اگر دیدن که آبج می رشت منقطع شد غایب
را توقف آید و عازم را فسق عزلت بود و اگر دیدن که من یا کسی که می رشت صداق
بر شوهر رها کند و یا طلب مال و اگر دیدن که ابری می رشت در مجالس علم حضور شود
دوکدان تاویل خزانه دار باشد یا صاحب صحبتی بود
بحسب مرتبه بیند تعبیر باید کرد **دول حمدان** که در لغت ازدحام
گویند در تاویل بدو دل زبان تردد بیان کرده است اگر مرد بیند از احیانا
و عیب کنون ماند **دول اسیا** تاویل وکیل خصمانه باشد و حکم
دولاب در تاویل دلو گفته شد **دویدن** تاویل
حرص باشد و اگر دیدن که در خانه خود دوید بکار دنیا حریص شود و اگر دیدن
که در کوچه ها می دوید در کار معدم حرص نماید و اگر دیدن که دوید حرص او
در معاملات باشد و اگر دیدن که از دویدن باز ایستاد در قناعت کوشد و گفته اند
دویدن در شدتی یا در دیدن دلیل ظفر باشد بدشمن و خته لیر لحکام در تاویل لحکام
رفته **دهان** تاویل مفتاح صلاح و حاجت نجاح شخص باشد گویند از
بر وضع مهری بیند سخن ازانی بود و دهان بسته بیند از نا و بلیت
مست بیند دلیل شود اگر دیدن که فرزند از مهد بود لغت آن بعد سال
و عکس بالعکس و اگر دیدن که بسته شد جنایه مجال تکلم و نفس نداشتن هم مکان
و اگر دیدن که گشت دهان او بفتال زبانی مال بوی رسد و اگر دیدن که
از دهان او بیرون آمد

او یا داود نی افتد و اگر دید که در جامه او بران الوده گشت آن نا فرمانی از جمله
زنان باشد و اگر دید که افعانش جانوری بیرون آمد سفری باخطر کند
و اگر دید که ابلیدنی بیرون آمد صدقه دادن جنت ضایع کرداند و اگر دید که ابلیدنی
از دهان وی آمد لغت مردم را مجموع باشد اگر بیند خصوص چیزی بیند که مردم ازان
محترز بوده نه و بعکس بالعکس و اگر دید که از دهان او جواهر می ریخت فایده
عظیم و علم بسیار رساند و اگر دید که مردم بروی گرفتند و او با التفات بان نبود
قول وی عمل ماسته باشد و اگر بیند که چیز از خواب برخاست آب از دهان او
جنانچه عادت بعضی از مردم لغت از کسی سکایه کند و بعضی ایشان کلام در تاویل
سبب تقدیم افتاد و در **حمایه** آنکه از منجمی بخواب دید که بوی خوش
از دهان او می آمد و این سبب تغییر بود باید که بیننده دعا و سینه بسیار کند
و از غیبت محترز باشد و چنان بود **دیگر** بخواب دید که بر لبش نیز بود
و هم او تعبیر کرد که باید که این شخص سخن از سر تکبر گوید و بباطل بر کنه نفس خود کند
و از ان جمله در **خیبه** افتد و چنان بود و از بخاله ا متهوی ناخوش جواز دهان آید
خوبستن را بخیط بنایه **دهل** زدن تاویل باطل کردن باشد و خبر کرده
مخوف رسانیدن و کار ناصواب نظام کردن و اگر دید که با دهل نای زنند
دلیل غم و مصیبت شود و در هر موضع که زنند و تاویل دهل بتوانند متکلف ضمن
تنبیه کرده اند که از نفاق خالی نباشد به دهل نوازی صفت اهل
نفاق لیت حکم **دیبا** مناسب که در حریر گفته شد و گویند دلالت بر لشکر کند
خوب کنه و دیبا فروش تاویل شخص ظالم باشد **دیگ**

حرمان دارنده باشد یا کنیزک و زنا بود یا شوهر و کنیزک را خواهد وصلاح
و فساد آنرا باین دیگ تجربه باید کرد و گویند دیگ بتاویل خانه باشد
اعم از آنکه شوهر بود یا غیر او و مثل مرضی و وکیل خرج و دیگ بخته دلالت بر زر
بدو داخته کند و حکم اطعمه در مقام مطعمی بحسب حروف باید طلبید و اگر دیگ
بیکباره از کار بیفتد مستفتی باید بحسب دیگ و لقمه آبران سبب در باب
خلق افتاد و اگر دید که دیگ با لقمه در آتش نمانده شخصی را بر طلب جسته تحریک کند
و اگر دید پخته شده آن منفعت حلال بود و الا حرام باشد و اگر دیگ تهی در آتش
کاری مکروهی فاید کند یا درویشی را بمال غیر موصوف مطلوب نماید و گفته اند دیگ
خود را بتاویل بیشوای موضع بود و آنان کوچک خادم خانه یا صاحب جمع و دیگ
فراوان کسی باشد که اظهار نعمه بر همسایگان کند و حکم دیگ خوار کل آن دیگ
سازنده در تاویل آشپز دان قدیم یافته **دیگ تراش** بتاویل شخصی
معین بود لقوله تعالی وقدور راسیات و **دیگ بابه** را بتاویل شخصی
شخص کرده اند بنهاده صدور دیگ حکم او حکم دیگست **دیگمال** کار از در لغه زبله
خوانند در تاویل دشمنی باشد که در نظر حقیر نماید و تاثیر طعنه و امثال آن بسیار بود
یک **دینار** زر بتاویل خانه کوچک باشد خاصه جهت مردم سرمایه
و نیز دینار دلالت بر پنج نماز کند و صد دینار بر زیاده دلیل تبحر در علوم باشد
بشرط آنکه عدد موجود بود و گفته اند دینار زنی شمارد دلالت بر ملالت بسیار کند
و گفته اند ربسیار تا حد کثیر دلیل علم بود یا ولایت یا ادراک شهادت و اگر دید که
دینار در جنده در جایی مضبوط مدتی اقامت مینماید نکاه دارد و اگر دید که
دینار قلب ضرب کرده اند کویش نام خداوند و دیگر روصورت بیت

وکافر را اول اسلام و در بدن دنیا بفلاح شخص نیز تعلق نگیرد
ان ان فرح می یابند و بعضی برح و گفته اند ظاهر خالص دین اسلام باشد که
صلاح آن دانست و گویند یکی را دلیل فرزندان حوس صوت نیک سیرت لنه
و اگر دید که ضایع شده فرزندش نماند یا نمازی فرض از وقت شوق و اگر دید که
مال بسیار بخانه او جمع کردند بقدر آن مال یابد لقوله تعالی فالحاملات وقرا اگر
دیناران زر بوی دادند اگر امین باشد امانت او بظهور رسد و بعکس بالعکس
لقوله تعالی ومنهم من ان تامنه بدینار لا یؤده الیک الآیه و ارطاسیه رس گوید
رس اندکی سخن گزیده باشد و از ان بسیار عم رود در رادیه **رادیه**
آمد که قال رجل یا رسول الله رایت فیما یری النائم کانی اصبه بشعة وعشرین دینارا
فوضعتها کلما ولم اصب منها الا خمسة فقال صلی الله علیه وسلم انت رجل مضیع لصلوات
الجماعات وحدها و **حمامه** گفته اند که تعبیر با این سه رکعت چنان دیدم
که دو دینار در آستین داشتم و بیفتاد و گفت از قبالات بیچ کم کرده و لضباط
و قبالة اند اخته بود و بدره سیم یافت مانند حصه از مال فرزند بوقت بلی اگر دید
که کیسه سیم بوی دادند امانتی بوی سپارند **دیوار** تاویل حلال دنیوی
شخص باشد و نیک و بد آن با این حمله تعلق گیرد و اگر دید که دیوار ان در افتاد
از مرتبه در افتد و نوعیه شود و گویند هستاد دیوار افتاد بخواب
تلف مال صعفان احیانا بی اگر دید که دیواری را باند لغت قصد نفس
بلوزی کرد یا که او را از مرتبه در اند افتاد یا فیه معانی اروی با راستاند
و اگر دید که دیوار ان بروی افتاد یکبیما قدام نماند و عفویه از بعضی رسد

واکر دید کاندیوانان او نخنه بود منغص شود و کفته اند دیوار تاویل
صاحب وجودی ممکن باشد تا بدین اکر بیند کاندیوانان توی بنیاد کنی یابد
لقوله تعالی جدار ایرید ان ینقض فاقامه ز اقامه ان دیوار اخراب کردند
ولیخ از دیوار آن برداشتند واکر دید کاندیوانان خرابت نامرمه کوه یا اعلا
دلالت بعلم آن معاد کند چنانچه بنسبان تنزیل اذ قضیه خضر وضیق علیها الم تا
می فرماید واکر بیننده تاجر باشد در تجارت فوان حال شود واکر دید کاندیوار
میکرد مثال آینه وصورة خود را در آن می دید بیم صوت باشد واکر دید کاندیوانان
شکافته شد حل در تاویل رخصت تقدیم یافته و دیوار از کل دلیل صلاح دین
واز آن کج یا آج دلیل نزور دینی و تایید دیوانان کرخود براو بود زیانی ازان باشد
کاید بکری فرماید **دیو** تاویل دیو نیز قوی بود کیقصد دین و دنیا کند
واینجا کفته اند مجنک یا دیو کردن از تاویل ما بر درستی دین شما دلیل
شنی سخن دیو دشمن دینست زین سبب در ازل بنفرینست واکر دید کاندیو جامه او را
مست مشغول کاری بنیاد صحبة دیو دیدن از تاویل واکر دید کاندیو جامه او را
از تن بر کشید عامل یا معزول بود و دیکران کفته اند از تن جامه در کشیده رخصت
تلف جاه باشد واسباب واکر دید کاندیو در شکم او رفت مال فساد کند واکر
دید کاندیرون آمد تاویلش معلوم شود و کفته اند دیو در بنده و جن در زن
قصد دشمن بود بخود کردن و کویند دیو تاویل نفس آدمی بود یا والی ظالم
یا مرد شخص واکر دید کاشیا بی غریب موضعی نزول کرد آنجا مقام زندکی
واکر دید کاندیوی در خانه او میرفت دلیل کراهتی بود لقوله تعالی فانه رجس من عمل الشیطان

وکان ورد الصبور

وکان من الغاوین و آلردید که دینی بروی نازل شود مرتکب معصیتی شود
موافقت ابی کند و لقوله تعالی ینزل علی کل افاک اثیم **دیوانه** بناویل
معصوم باشد و آلردید که درس بسته بود ابواب بلا بآ مغلق شود و الله اعلم و علمه
دیوانگی بناویل مالیخولیا شده یا فرزند یا انکه در نفقه اسراف کند و کویند دلیل بر با
خمر قدیم بود و لقوله تعالی مما یتخبطه الشیطان من المس و گفته اند جامه باشد که بیمار
و آلوده مستعمل و لایق بود و آلردید حصول امل نقدی بروی بود و تغلب
بر محبوس نهایت و کویند هر که خواهد که در عمل شروع کند و بدین جنبر او را بغایت رساند
و محبوس بی تجاسی مباشر اعمال کردد و گفته اند بر مرتکب دلیل کند جنبر
لیکن با فسق و رنج کونا کون **دیوجامه** در تاویل جامه گفته شد
و آلردید که در **دیهی** بود که نام آن دهنی دانسته دلیل خیر و سلامتی
والانسان شتر و ملامة لقوله تعالی ربنا اخرجنا من هذه القریة الظالم اهلها
و دخول و خروج آنرا بدین قیاس تعبیر باید کرد و کویند آلردید که در دهنی
اعم انانک نام آن می دانست باید و لایتی یابد و بعمل صالح مشغول شود و آلردید
از دهنی بشهری رفت کار او بحسب آن نقل بالا کیرد و بالعکس و مثل این صحت
در تاویل حسبت گفته شد مکر انکه از شهر خراب بدهی معمور رفت که تاویل نیکو باشد
و آلردید که در دهنی کم شده بود آن نیز دلیل خیر باشد و کویند آلردید که در دهنی
محکم رفت جنابخ شایسته حصنی شود و در مجاز به آید لقوله تعال لا یقاتلونکم
جمیعا الا فی قری محصنة **الذلة** ذلة
تاویل حصن بر آنده باشد یا سعی ضایع لقوله تعالی فجعلناه هباء

مشوّد او اگر بیند که هوا بد شده بود ازان طعن سخنها در میان مردم آید
و مساعی طایفهٔ ضایع ماند و حکم زنگ این تعابیر است که در تعویل آسمان کفته شد

ذکر تعالی تعالی دلیل عنایت ربانی و سعادت صاحبی باشد
لقوله تعالی فاذکرونی اذکرکم و اگر بیند که ذکر بسیار کرد دلالت بر حسن و
وظفر بر دشمن کند لقوله تعالی واذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون و
وعلی الجمله اگر کند ذکر من بخواب اندرش منی فتح و نصرت و ظفر

ذکر تاویل قوی شخص باشد یا وجود شخص یا فرزند و صلاح و فساد ان بابت
و عمده متعلق شود و ذکر دلالت بر دو فرزند کند و قطع بعضی از ذکر دلیل
نقصان بعضی از اعضا فرزند شود و اگر بیند که اشعها من ذکره او بحسب این
شعب منشعب کردد و کویند اگر نهایت دراز بیند دلیل غم شود و تاویل ذکر
بنطق نیز کرده اند و اگر بیند که ذکر او فرج شد خواری و ابتلا شود و
اگر بیند که فرج زن او ذکر شد عظیم مسلط شود چنانکه با صعوبت مسترطلبد
بلی اگر حامله بیند که ذکر مرد بسیار و رد و اگر بسر حد نباشد بذکر قبیح شود
و الامال و قوت خود بی یاد کرده و کفته اند عقیم باشد چنانکه در تاویل ریش بیان
خواهد رفت و کویند نیک بود و کویند نیک بود که تاویل این مطلب بعلی و قیم
صاحب و یا تعلق کیرد باذکر و شرف آن زیاده شود و اگر بیند که از ذکر او
مانی بیرون آمد که از زنی اصیل دختری او را و اگر بیند که موسی بیرون آمد
دختری نابکار باشد و اگر بیند که ذکر بیرون آمد فرزندان دزد باشد و اگر بیند
مرغ یا جانوری دیکر بیرون آمد تاویلش از مرغ و سایر جانوران باید طلبید

وتاویل اجلال بزرگان و اولاد ایشان کند و در **حقانیت** آمدن ازدها
بخواب دیدن او سخن جنید بر فکر بدر او بر آمده بود و با بقراط طبیب مقیم گفت
و تعبیر کرد که ما را دشمن باخر آمد و عاقبت بر او غالب شویم **دیگری**
بخواب دید که سیاه بسیار بجلیل او بر آمده بود و با فیلسوف گفت و تعبیر
کرد دلالت بر فضل و علم و آنکه بفساد مولع باشد **شخصی** بخواب دید که طعام در سوراخ ذکر می کند
و تعبیر کرد دلالت بر صوت و سخن بجای طعام دهانست و چون دید که طعام در دهان
می نهاد دلیل کرد بر شوق کار طریق دهان منشد ست و بیان رفت کار اند
دهان دلالت بر صوت کند و **بختکان** بخواب دید که ماه از اجلیل
او بیرون آمد و بعد از ان بود نه چهر از و بوجود آمد **الزرد**
لازیانه بوقت زلی و قت دلیل غم بود و خصومت بر از دیدن و
اگر دید که در مقصد **راست** دلیل قوی ایمان باشد چنانچه دیدن
قوی ایمن دلالت بر راست گفتن کند و چون این جمله مذمومات **راسو**
بتاویل در خصومت یا سخنی ظالمی رحم و در اصل بخیه بر صفه بود که او رخ کرده اند
و گویند اگر راسو بینند او را با دشمنی ملاقات افتد و اگر دید که راسو در خانه او
آمد باید که از عیال خود مکار احتراز نماید و گفته اند که او دید که او بگزید مرضت
در ذکر و عاقبت شفا یابد **راقود** بتاویل خم و اندیشه کند بقدر لقمه بیند
و حکم **ران** در تاویل پای و فتنه تعبیر **راقیه** بسبب بادی و ولایت
صعب باشد و سبب باد جهت رایحه و سبب باد جهت فرح و حزن یا منفعت **الراست**

تاویل اصلاح

باب اول صلاح دین و دنیا و شرح دلیل و علاج صورتی و معنوی
و ادب آنست که اندیشه کند مرا بدان راست باشد بکوشد بدست بر منهج صلاح و صواب
و اگر راه سعادت بیند و راه راست نبود دلالت بر صحبت ارباب صواب کند باید
که حذر و توبه لازم دارد و اگر دید که بعیبی رفت در بدعتی یا تقلیدی باشد صعب
خود باسانی از کسی استخلاص نماید و تعلق بالعلی و اگر دید که با دیگری میرفت
و گمانش آن بود که براه رشد می رود در دین و دنیا بر نهج قویم و صراط
مستقیم باشد و اگر دید که از راهی باز گشت توبه کند و از عدم نجاة یابد
لقوله تعالی فانقلبوا بنعمة من الله و فضل لم یمسسهم سوء و اگر دید که از راه
رشد منصرف شد با دشمن حیا کند و اگر دید که برای تعظیم کسی از راه
یکسو شد از بهر مصلحة دینی ممنوع فرو گذاشت و اگر دید که از بهر رسیدن
بین من رفت دنیا او را فریفته باشد و اگر در راه سبزه و آب روان یا درختان بیند
دلیل است که براه راست می رود و بعکس بالعکس راه زن راهدار
جنات جهنم یا کوثر باشد و حکم آن در تاویل درجه تقدیم یا فتد راهدار
دلالت بر صلاح دین و شفقت کند در دین و دنیا او را بحب نبی و کوثر شخصی
باشد که در امور صلاح دین او را حمایت نماید و فصل کند و در حکایت
آمده که ابو موسی اشعری بخواب دید که در صحرائی طرف مغرب فتنها فتی جسامت
عجب حیرة شیطان که بر کدام راه رود و دلیل را. از آن اخبار یاد کرد که
بیشتر خلق شیطان و آثار رسول علیه السلام با صدیق رضی الله عنه بود یکدیگر
و توفیق یافتند و نیز صولت بهمنه اشکار اکرد راهب

در تاویل ترسا تقدیم یافته و گویند اگر دید که مسلمان میگردد در دین خود
لقوله تعالی فذهبا بآیاتی انتم ومن تبعکما الباب چهارم در تاویل بواب
منفعه باشد و بگمان باب همان حکم دارد که در ربط لغت تاویل گویند
اگر مریض بیند که در باب می زند او را خطر بود و گویند باب دلالت بر تخت کند
که بطریق مرتبه خواطر اولاد اشراف را جذب کند تاویل دم باتباع کند
و اولاد نیز از او قبول می توانند بود و از خوبی شریف پی سازند فحشا
تاویل شرف و عزت مردم بود و اگر دید که در خانه خود با خوب در خیال
می او لغتیان و جامه و نشان نباشد شود مخصوص حسن آنها سنجه بیند یکی از سنج
وسیع باشد آن شرف با فرح باشد و اگر در آینه جان بیند حکم آن جمع در تاویل
آینه تقدیم یافته و گفته اند حکم وی نیکو دلیل بر آن حکم بود زشت بد نماید
و اگر در وی خود نقطها سفید و سیاه بیند دلالت بر آن کند که بعضی عمل صالح
مرتکب معصیت شود یا اهل او حمد توقع مالی بیش فاسقان متوقع باشد و اگر در وی
خود بیند غیر معهود بیند قرضی چند بروی جمع آید چنانکه در تاویل نیستانی
گفته شد و اگر دید که آن صنی را بشکست دانکه قرض را بگزارد و گویند اگر دید که
بخلاف بیند آن روی که وصل صنعت کرده بسیار برابر برآمد بود عنی شود
و اگر جمع بیش باشد و دید که قطع رحم کند یا اهل او مال بخلاف شرع مصروف
و اگر دید که دو بین بر گشته بود ارباب دولت از او اعراض کنند و اگر دید که از
کج شد دین پناه شود و اگر بیند که دو بین سنج گشته بود خشم فرو خورده و در
زر بیند اهل ریاضت دلیل قربه شود و بوی خشک لاغر علامت تنی لب گور

اگر آن رسن از ابریشم بیند دلیل عشق باشد با معشوقه کند و گفته اند رسن
بسیار شوم با خلق و هم با خلق و اگر بیند که رسنی در گردن دارد نعمت بسیار
بدو رسد و اگر بیند که در گردن کسی انداخت میان ایشان وصلی دوست و اگر بیند که
بر خود پیچید والی را ولایت باشد و تاجر را تجارت و اگر رسن بر هم پیچیده بیند دلالت
بر صلح کند و اگر بیند که زن را بر سر بسته بود او را دهد که زن را
طلاق دهد و اگر بیند که خود را بر سر از جایی او بجه بود ترک حاجتی عالی
صناعه کند و حکم رسن تافتن سفر باشد چنانکه در تاویل یاسمین
اندراج یافته بلی اگر بیند که رسنی خود را بر کند و از ان رسنی تافت ان بهر
نوعی در فسخ رسوی ستانند و اگر بیند که بر سنی از بوریا بسته بود دلالت بر ان
کند که خونی چند بر گردن او باشد و اگر آن رسن از لیف بیند دلیل حسن معاش
و اگر از ابریشم بیند لسلام او راسخ باشد و **حکایت** کنند که شخصی
بخواب دید که بر خود را بر سنی سیاه بسته بود می او بگفتند و با این سیرت کیست
و تعبیر کند که اگر خونی ندید در حق او احسانی کنی؟ گفت رسن سیاه بالیست و ترا
بروی است و گفت بلی مرا صداق ما در بروی است و ابراهیم گفت این خواب دید
دیگری چنان دید که رسنی می بافت و بگسیخت و صعب گفت
اگر بیننده بر سر عهد بیست نقض کند و اگر بر عزم سفر است ترک کند و الا
مشغول شود و باشی در معامله بود محالی کند و از ان خجالت غیبتی خود
و در راه بند آید و **هرمزنامی** از شاهین جهرسنی چنان دید که رسنی
از اسمان او بخته بود و بان اعتصام نمود و در ان حالت بیدار شد و باذالیون
مصری گفت و تعبیر کرد که

کرده الی اسلام یابی و بآن چند روز زاهدی را اندیشه فایده خلاص
و بعد آن خیر توفیق اسلام یافت و بعضی از اعمام پیش در تاویل بانی نویسند
استطراد بقلم آمده و حلم **رشتن** در تاویل قول باید دید که **رشته**
بافت و در لغت کسی اندلغت او را بکشید محاسبا نیادبی کند و اگر دید که
کوتن را بکشید تمیز حلم باشد و کوینده رشته دلالت بر تنبه کند و اگر دید که
رشته بافته از جایی یافت کبوا می محتاج شود کفته تعالی حتی یتبین لکم الخیط
الابیض من الخیط الاسود و تتمه حلم رشته در تاویل سوزن خواهد آمد ان شاء الله
و حلم **رشته** ماکول که او را در لغه رشیدی می خوانند معانست که در تاویل
آرد نیز کفته شد **رشک** تاویل حرص باشد اگر بیند که بر چیزی رشک برد
بدان چیز حریص باشد و حلم **رطب** در تاویل خرما تمیم یافته
و دیدن **رضوان** تاویل دارین باشد و اینجا گفته اند
هر که بیند که بر رضوان است کام دل یابد و سلامت جان یابد اگر بیند که در بهشت
یا آنرا از جنس میوه بهشتی همی خورد و حلم کند و اگر دید که حجره های
بهشتی او را فرو زدند این که دانا شود و کفته اند رضوان در تاویل خازن سلطان
رعد تاویل خوف عذاب خدای باشد باسایه خدای تاویل دیدن
چنانچه در تعبیر ابر کفته شد چون در آسمان بارید دلیل خیر و برکت
و فراخی نعمت و کویند صوت رعد صوت دین را اداء دین باشد و بعضی
را شفاء محبوس را خلاص و کفته اند رعد و برق باران مسافر را خوف
بعد و مقیم را طمع نعمت تعالی سوال الله یکما ذی خطا و طمعا یعنی خوف الاکثر

طعام للئیم و کوبند و بعد تاویل سخنه باشد و نصاب ان و کوبند نعوذ بالله بعد
دلالت بر مرگ مفاجاة کند یا فتنه که میان مردم واقع شود باحضور من و کوبند ذلیل
نقصان حال و خسران مال بیند باشد یا مجمع حواضه او کوبند دلالت بر سعایت کند
و کذب کند و کر بی نیاز شود و کوبند اگر بیند که غایب سخت غریب دلالت بر هیبت پادشاه آن
رقعن تاویل طلب شرایع اسلام باشد و از ان خبر یابد بقوله تعالی فاستبقوا
مناکبها و کلوا من رزقه و اگر دید که در ازار ان میرفت و صبیح یابد و الا بحسب حال
بود یعنی رسنه لقوله تعالی ما لهذا الرسول یاکل الطعام و یمشی فی الاسواق و
حکایة گفتند که مردی بخیل بخواب دید که بخلاف میان مردمان گامها
بمعراج نماز می و با بعضی گفت و تعبیر کرد دلیل سخاوت است و بادری متوکل گشت
و عاقبت وفا یافت گفت و گر مال بوی رسید و زاهد شد و تا متصوف گشت
دیکر که بسری مناهی صعب جنان دید که ناصحی
رفتی و معبر گفت دلالت بران میکند که ان پسر فاسق و فاجر باشد چون
بالغ شد و با مردم اختلاط کند جنان بود و حلم را علی حد تقدم بابد
رفو
کردن تاویل خصومت بود با تهمت بر خداوند جامه نماز و بعد از ان عذر خواستن
و اگر دید که جامه خود را رفو میکند با خویشی نزاع کند یا با کسی صحبت دارد
دوستی خیر نباشد و کوبند از امل و عیال کسی غم بیند و در منظومه اولاد آنکه
مدبر خیر ما رفو کردن ... افکندن بند و ام در کردن و **رفوگر** تاویل حکم حق باشد
کار بپیکس مناسب کند و حوائج کسان بحلاوت کار خود باصلاح آورد و از خلل باز
رقص تاویل غم باشد از جمله مصیبت خصوص عزا دف و خلل بیند

وزن با فضیحه بود و مریض را طول مرض بلی محبوس را خلاص باشد خاصه
عید بود و گفتند آن کس بیند که در منزل خود رقص میکند و اهل منزل او خندان
و خوشحال او بودند و میگفتند خاصه نه اینان اینگونه بود و گر دید که زن یا کنیز را
یا بچه از اقارب او در رقص بودند دلالت بر فرح و دعوت عام کند و رقص طفل
دلیل کند که کسر طفل کند و گر کسی خواهد بدست طفل کند
و اگر طفل میکند او را بسیار زنند و گر دید که در زمان گوله نکرد او را دست
دراز کند مقصر باشد و باقی احکام در تاویل سجده نماز مبرد و رکوع حکم سجود
و در بعضی نسخه آمده که سجود و رکوع کند نکوست بار سایش مست در گل بهست
دل گوله را همان حکم است که در روایه گفته شد رکها تاویل اهل
بیت شخص باشند و گر دید که دیگی بر اندام او زیاده شد یا نقصان یافت نگاه کند
که آن اندام بکدام یکی از خویشان منسوب است و بدان در سعی تعبیر کنند مثل
آنکه کسی سر و بینی را باکا بوقیه تاویل کنند و زان دست و بازو یا خواهر
و اولاد و شرکا و اعوان و ازان شکم بخویشان مادری و ازان پشت بخویشان
پدری و علی هذا القیس یکدل عضو را بتمام قبیله تعلق کنند و دل بال و میله
بینند و گر دید که او را دل عضوی از اعضا بیمناسبت کشاده و آن دل بدید
و خلل شد منسوب آن دل وفا یابد یا مصیبت شدید یا غلگیری و در حساب
کار بثبوت انند و منقطع الخط کرده و گر دید که بدرازی قصد کردند از منسوب
آن دل سخنی مکروه شنوند بقدر همین سخن و گر دید که جولان قصد بدانجا کرده
از فرخی مکروهی شنوند یا مالش متضاعف شوند و گر دید که بینا کند یکی
از منسوبان آن دل وفا یابد

و هکذا

باوی جنگ میکند از بی نوید بود و اگر بیند که باوی بازی میکند دوست
عیال او را دوست دارد و شاید که زنی بود و اگر بیند که روباه باوی جامه
وام دارد او را وعده دروغ فرمان دهد و در کمین بود دشمنی او و روباه
وام داری کریز دشمن ناکاه بود بگیرد زنی کند یکی مذهب دروغ و ظریف دنیا
بود روباه دلالت بر مال کند که بحیله حاصل شود و اگر بیند که گوشت روباه
میخورد یا او را بی طلبیه بکشد دشمن بر وی ظفر یابد و کوید
دل بند روباه دشمنی باشد از اهل دیوان و اگر بیند که روباهی را بگرفت
فرض خواهد یا خصومتی بند و اگر بیند که او را بکشت دران معامله یا دراز خصومتی
میان ایشان مصالحه رود و گفته اند اگر بیند که او را بکشت زنی عزیز
شریف خواهد و کویند اگر روباه را بیند دلالت بر ملاقات مردی شریف کند
یا زنی شریف یا آنکه با معدنی تعلق نماید اخر یعنی باشد و اهل روم کویند دیدن
روباه دلیل نقصان مال و جاه بود و شیر روباه خوردن عکس این حال بود
و مریض را صحت و محبوس را خلاص و کویند دلالت بر خرین کند و تاویل این نیز
طبیب نیکو داند و **حکایت** که شیخ ابو سعید بن ابی الخیر رضی الله عنه گفت
چنان دیدم که با روباه بازی میکردم فردا که معانا معدنی در دست زنی باشد
یا روباه بازی در حوالت و بیدانی فرزندی چندان نداند و چنان بود و بوم کوید
فصل بخواب دیدن که از مشرق تا بمغرب پرانه روباه بود و حیلت
کند در زمان توسعی و جاه بسیار شود و اکثر آن با ظهار دین و چنان شود
تاویل و بیند چنان که گفته شد که در پادشاه باشد و با بنده تعبیر باید کرد تا

و اگر بیند که رود دجله کشته بود فیل بسیار در آن دریا بود واقع شود و اگر بیند
که شیر کشته بود فیل و مال بسبب علما و سیان خواهد افتاد و لغه اندجل
بناویل خلیج باشد و سیحون بالتاء مندع جیحون بالتاء خراسان و فرات بالتاء
شام یا روم و نیل بالتاء مصر و دجله بالتاء ارمینیه و دوقه آل بالتاء
خوارزم و اگر تاویل کند بود بر کنند لیرود ذماوند را این ممالک باشند و اگر
دید که آب این رود ها خورد یا بالتاء شوی یا وزیر کوه یا مرتبه یابد بحسب حال خوف
و اگر دید که رودی از این جداشد شاخی بنسب ایران رود رسد و ممکن
که ملاک شود که نکبت کلست و اگر دید که از سر رودی از آن رود ها باز خیزد
از سر آنکس که رود بوی منسوب باشد از سوی لعوله تعالی فلما جاوزه هو والذین آمنوا
معه الایه و اگر دید که رودی از این رود ها از راهی که آمده باز گشت و الت
آن دیار معزول شود و سیلاب بتاویل والی ظالم بود یا دشمن قوی بحسب کثرت صرفه
و اگر بیند که سیلابی او را ببود و بنشاید بر آن که در حوض خط جنان ظالمی رفته
یا معاونه جنان خصمی و بدبیر خود را خلاص دهد و اگر دید که بر روی سیلاب
بگذشت در آن قضیه غالب آید و اگر بیند او بنی یا مرض باشد یا خوفی چند
در آن موضع واقع شود و اگر دید که سیلابی با کل مختلط می آمد او را دشمنی از جبل
بالتاء باز دیه آید و اگر دید که بتیر یا بیل از امتناع کند بشخصی که سعایت نماید و سیلاب
از آن دشمن بدو منع کرده اند و اگر دید که رودی را از خانه خود بکرانه دشمنی
گذرانیده منع کرده اند و اگر دید که از خانه یا از آن محله را خراب کند اهل آنجا را
بیم ملاک باشد و اگر دید که سیلابی بشهری یا موضعی در آمد و از آن خراب کند

سلم یا شکم لرب شود و اگر عمامه او بر لب بیند و بداند که از کجا آمد بعوذ بالله
طوفان عذاب باشد لقوله تعالی فارسلنا علیهم الطوفان **روز خانه**
خانه باویل بود حشمه بسیار دسته باشد و گویند اگر جنگ بیند دلیل حج شود
لقوله تعالی لیأتوک رجالا و علی کل ضامر یأتین من کل فج عمیق و اگر بیند که در خانه بزرگ
رفته و بود جنانچه احداث میکند وفات یابد یا فرزندان یا خویشی از ان او ملال
یا مصالحت بنفس یا مال او رسد و اگر بیند که در خانه بلند شد سعی یا مراد
و اگر بیند که در خانه افتاد و ایمان رحمتی نیافت از بالا سقوطی یابد یافت
یا از محروم خود مایه بیند **روکانی** باویل خیر و منفعتی بود
و اگر بیند که روکانی او بیداشتن یا دختری را بشوهر دهد و اگر بیند که
بیخ ایمان بیداشد اگر وضو کنی باشد دختر او را بشوهر دهد یا فرزندان از اهل
وی رفیع و شهری یابد یکی اگر بیند که از دهان او بیرون آمد دلیل صفت فرزندان
او باشد و گویند روکانی دلالت بر مال حرام کند و اگر بیند که روکانی او بیرون افتد
و بعیال ان شکم را بشست و باز جای نهاد دلیل وفات و مفقود او باشد و گویند اگر
بیند که شکم را بشکافت و روکانی برجای خویش یافت آنرا که فرزند نباشد
دلالت بر فرزندان کند و فقیر را دلیل است تا شوی اما اغنیا را باحدیه
طعنه اشراف باشد و اگر بیند که شکم را بشکافت و میچ روکانی در ان نبود باویل
آن بتأخیر مبدل شود و گویند اگر عظیم عکین باشد که از ان فرج یابد و گویند اگر
بیند که روکانی میخورد دلیل خرد و صحت فهم باشد **روز جمعه**

دیدن تاویل سفری بافایده بود وانکه کار بدنان او رونق شود واگر بیمار
او دیدنه است موت بود باشد واگر در یکشنبه بیند موت نصاری باشد
در دوشنبه موت اهل نفاق باشد و در سه شنبه موت اهل فساد باشد
و در چهارشنبه موت اهل بدعت و در پنجشنبه موت اهل اسلام
واگر مثلا بیند که روز آدینه یا دوشنبه یا پنجشنبه است و فی الواقع روز شنبه
یا یکشنبه یا چهارشنبه باشد دلیل آن شود که بکاری مشغول شده که نصیحت میکند
و خیر است و فی نفس الامر قبیل عکس آن تعبیر او باشد ۲ سه روز اول
شریف از چهار روز کمتر است و گفته اند این تاویل بروز جمعه مخصوص است چنانچه
در تاویل نماز معلوم شود و آنان روز و شب هم بدین دستور تاویل کنند
و بعکس کل فلک بالعکس واگر دید که در اول کفن بوی دلالت بران کند
که در اول مطلوبیست و علی هذا الترتیب تعبیر اوسط و آخر باید کرد و اگر دید
تمام روز کار او روشنست و شب و دران نیست و آفتاب غروب نمی کرد دلالت
میکند او بجنتی بود که از نظر غایب نمی شد بالتباع آن مملکت را بنفس خود
ضبط کند و بدیگری نگذارد و تمام خلق لشکر او شوند و مخالفه در میان
و مجموع در غم گذرانند ۲ چرا که آفتاب را بهم تاویل کنند و از اینجا یا گویند اگر
بالتمامی بیند که گرما آفتاب یافت از بالتمامی بالاخره مکروهی باید و حکم روز ما
مستمر و بحسب حروف مذکور ست **روز ناهمر** بفتح و فعل ثمر مبارک
نزهه نامه بود و دلیل خیر **روز** تاویل توکل ناشایست و منع نا بایست باشد
و شاید که ملتزم سکوت شود ۲ و اینجا آید که السکوت عن غیر الحق صوت

والله اعلم

والرديد كه بارون ناسزا گفت دروغ بود یا باشد والرديد كه در ماه رمضان
دليل عذرت وعلة بود وكويند كه شايد خاصه مرض فرع يابد فكيف اليرخولب
در رمضان بيند وكفته اند توفيق حفظ قرآن يابد قوله تعالى شهر رمضان الذي
انزل فيه القرآن وكويند كه اورا السرى آيد والرديد كه اسهر افطار كند در حق
حاليا بد يا در سفر بيمار شود لقوله تعالى فمن كان منكم مريضا او على سفر فعدة
من ايام اخر والرينند كه بقصد دروغ كذاشت دليل غيبة بود يا اكل بر بعضى
از طعام شروع عوذا بالله استخفاف كند وازين جمله كفته اند
كه بعد از ناشتا دروغ كويد ... بر خطا روت بين اهل صواب ... وكويند دليل
سفرى شوم شود كذابة المستهيد بما وكويند بقتل نامشروع اقدام نمايد چنانچه
الرينند كه متعمدا قبل از وقت در رمضان بقصد افطار كند؟ اليرخولب بيرازم عمل مقلوب
ودر وصد روز مرت بيوسته ... توبه كرد از كناه وشد رسته ... والرديد كه اسالى
كمتر مرت بعداد توبه حج كزارد وكفته اند كه كويند يا فلانى بخولب دروغ
بودن باشد از مرض بيرون ... لقوله عليه السلام صوموا تصحوا والرديد كه ايام الدهر
كه جمع صاحى مجتنب باشد والرصايم الدهر بينند كه از فطار كردن عيبه اين كلمه
يا در مرض صعب افتد والرينند كه دروغ مرت وندانست كه فرض است
باشد متعمده نذرى شوم لقوله تعالى اني نذرت للرحمن صوما والرينند كه الابد
خط صوت بدون بوف ارتوع شومى خايف باشد لقوله عليه السلام الصوم جنة
والباز روشنايين از طعام نا پخته مستفاد مرت والرروشنايى طريق
توبه بحسب بلا لوان شروع صوم كبيره وعدل شمول يابد لقوله تعالى فمن علم منكم مرضا او به اذى من

آمدن آمنه آم نبی علیه السلام در سال فی بخواب دید که از وی نوری آمد که جمله
قصور شام از آن روشن گشتی و مصطفی صلی الله علیه وسلم در آن سال مبارک تولد یافت
و یکی آن ملک مصر بخواب دید که زوالی از طرف غرب ساطع گشته تا آسمان مرتفع
شدی و تلالو آن آفاق را فرو گرفتی و آسمان عرش زمین مانند و ستارگان سجده نمایان
و فرزندان ایشان خدمتکاران و بعضی گفتند و تعبیر کردند که پیغمبری از آن زمین مبعوث شود
و دین خود را اشکارا کرداند و فرزندان ما را بدو کاری بود و عاقبت خیر بود
و دعوت نام پیغمبر آن علیه السلام با ایشان رسید **خاقان** بخواب دید که زوالی از
تهامه سطوح یافتی و با آسمان طالع گشتی و مردمان بوی همی گرویدی با و ملتفت شدندی
و هر اندازه اعراض کردی او را بسوختی و کلمه و سخن آن از قبیل اضغاث احلام
می نمایند و جمله معبران ناحیه بوی بخلوت با وی گفت ظاهر اینچنین معبر
زمان خروج کرده است یا خواهد کرد و دین او جهانگیر شود که مردمان مطاوعت نمایند
خلاص یابد و هر که مخالفت او کند با تش قهر بسوزد و بدان نزدیکی خاتم علیه
السلام مرسل شد **شخصی** نازل القدر خیال الذکر بخواب دید که آدم علیه السلام
گشته بودی و نور از وی سیجتی و با چند گفت و تعبیر کردند که مالی و ذکری مهمی یابی و سوالان مجاور بود
و با جماعتان بغزا رفت و لشکر را منهزم گردانید و غنیمتی تمام یافت **روغن**
بتاویل فرزند بود یا علم یا مال چنانچه در ترکه خاتم تعبیر این رفت شاید که از صدیقان
باشد و صادق رضی الله عنه تاویل روغن بزن چنین کرد و گفت هر که روغنی خورد و گوید
روغن دلالت بر تخمیر شریف نفس کند که با هر کس لفظ لطف داشته باشد بلکه
یا اگر مختلط شود ثبات نیابد و روغن بسان بوستان دلیل علم سود فقط و دیگر [illegible]

بدان مداومت کند تمامت بناویل منافع باشد و علی الجمله روغن لیمو غمها را بر طرف
سازد راحت آید از مرباب اما روغن بنفشه و مل بفتح نون کاندر ما قبل سند
و ازان بنون فروسوس عطا کا بر بود و ازان یاسمن فارسیه کاندر سند و ان عایق شود
و کوبند ازان دینون منفعتی و خیری باشد کاندر و میان حاصل آید و الردید که
روغن بادام مالیده بود دلالت بر ان کند که صایم و الدمس باشد بلی اگر بند که
سرپایای او بروغن مغرط الوده بود بیمار شود و الردید که روغن زیاده از قدر حاجت
بر جسم مالیدن باس دم مداهنه کند علی الخصوص که بیند که بر پای دیگری مالیدند
لفظ لعاب و دوتد هر دو بمعنی هون یا آنکه او رسولند روح یا نمای متکلم کاننده
الا روغن بنون که صعب خیز باشد لفظ لعاب من سبحن مبارکه دینونه و اینجا
روغن زیت فرح است بخواب ۵ روغن لند رنجها و عذاب ۵ فاما اسامیه
کوغن دینون دلیل بحزن باشد یا مرض و کوبند روغن منتن دلالت بزن
کساح کند یا مرد فاسق یا بفریب و بالعکس و الردید که دیگ روغنها بقدر حاجت
سیر بادام مالیده دیده و بیده شود و الردید که جامه اش بروغن الوده شد عمل شود
روغن فروش بناویل صدری منعم باشد و الردید که در بای او بوی خوش
در لیف جنان لیسه خوش عیش شود **روی** بناویل ظالم بود و کوبند نهاب
منافع دینونی باشد که شنود ابر خیر احتیاط کند و الردید که روی کداخته
در خصومت افتد و بدان شره یابد بلی الرداعیه بزور بچیزی داشته باشد زخم
فروش خون خواهد و کوبند روی بناویل مالی باشد که از قبل اصالت حاصل شود
بروی جوهر ایشانست و کوبند اگر روی بیند سخن مکروه شنود یا بمبالغت

کوری بتاویل بعویلی حلم کوی کرانه و فرق جانجه انسان بدان رنجه
و بعویلی دیگر انکه اثر منظومه در تاویل بیتها منقول شده **وحکایت**
کنند که خلاد بن عقبه کاشتری نام بود خواب دید که در مکه بیابان نشان
و با او سوی در کوشش او کداختند می وچون بیدار شد کریست و با خود بنالید
گفتند و حلم سبب روی بعلی حد خواهی آمد و تاویل **روی** **روی**
بلغظ رخسار رفته **روی مال** تاویل حادثی باشد خاص تر از انکه در رخسار
حمام گفته شد و شاید که خدمت اهل حرم کند **روناس** حلم تمیم دانه
ریباس شیرین تاویل نیکو باشد از قبیل خویشی یا دوستی و ازان
توشش دلالت بر ملالت و ندامت کند و خوردنش پس از دیدن **ریحان**
سبز تاویل حدیث وقت و بر جای خود بیند دلالت بر فیروزندان شغل کند و انتظام
کار یار دوست و فادار یا تو لب و اگر دید که بوی آن بمشام او رسید او را از زبان
هنر مند آید چنانچه در تاویل بلغ گفته شد و اگر دید که ریحان از زمین بر گشید
دلالت بر کوبه کند بقدر انکه بر گشیده باشد و کوبنده از فرزندیا خویشان مفارقت
کند یا کارش بپریشان شود و اگر بی وقت بیند مخبر شوم و کوبه کند،
و اگر دید که ریحین بوقت خود می فروخت توفیق او را خیرات یابد
و صدم او را ستایش کنند و اگر بی وقت بیند اندک ثنایی باشد و کوبنده
ریحان را اگر بر بیند دلیل دلخوشی بود و بعکس بالعکس و مرا ذام
از دیاحین کنایه کند در سرو بیدی بوقت نیکو لیکن در اغبره زیانکار
و کوبنده ریحان تاویل زن بود یا کنیزک یا موقت یا سخن خوش یا کرفه از نیک

یعنی ریاحین ارا دلالت کند بر مجلس علم کردن و مرکه در باغ یا در سرای خود ریاحین
او را دلالت نیکو بیش باشد و هر چند از نقصان که در آن بیند از آن ناقص
ریحان فروش شیخی باشد که بزودی قضا بر جای رضا بود و
در حکایت آمد که علی بن عبید گفت نزد سفیان ثوری بودم و شیخی
گفت بخواب دیدم که شاخی ریحان از ناحیه مغرب با سمان مرتفع شده
چنانکه از نظر ما پنهان شد فرمود که اگر راست می گویی او را ای وفا یافته است
و بخشش کرده شد و هم آن شب بجوار رحمت ایزدی پیوسته بود و **شخصی**
بنی سعید بن المسیب آمد و گفت چنان دیدم که شاخی ریحان در خانه عایشه بود
و مردم از خضرت او تعجب کردند و عبد الملک مروان بیامد و از او شنید
گفت اگر راست میگوئی حجاج ابیاد دختر جعفر طیار را طلاق کند و بازگ
زنانی عبد الملک معارض حجاج شد و او را طلاق کرد و تعبیر سعید باعتبار
آن بود که ریحان بواسطه شرف نسبت با سما که در خانه عایشه در آمد از رسول
صلی الله علیه وسلم و عبد الملک سبب قطع آن وصلت شد و از **مولانا**
امام الملة والدین برهان الحق رحمة الله مروی است که بعد از وفات بالله تعالی
تعالی الله بغفرانه مرحوم خاطر بود که ایا با الله تعالی با او چه معامله فرموده باشد
چه او را بحسب کمال معرفت حق رحمة الله تصور میکرد و چون بر ایام قریب
العهد بود و از خفیات حجابی نبود عکس آن در خیال می آمد که
با سیبی او را بخواب دید که شاخی ریحان در دست دارد و بوئیدن مشغول
بود از آنکه نشانه بهشت داشته باشد لذت حال او فارغ نشد و از بحث در مجلس
بعضی از اکابر می رفت

وبنده بر کار تاویل کرد که ظاهر را بعد از خلعت مغفرت مقام قربت یافته لعنت
فاما ان کان من المقربین فروح وریحان و دیبا **ریسمان** بخواب اندر
بست عزم دلش و عزم سفر خصوص ریسمان بسیار و تا فتن و رشتن آن و لا یسوا
چنانکه در تاویل گفته شد یا منفعتی بود بقدر ریسمان و بعضی از این مقام بلفظ
رسن قدیم یافته و گویند که ریسمان فروشی شد لحالی بجائی منتقل شود
و گویند که ریسمان می فروخت سفر کند و گویند که ریسمان بگولاه مالد یا از بهر او
جامه بافند بر قصب دیبای اندیشد که حاصل آن خصومت باشد **ریش**
باندازه تاویل حال اندیشی حال شخص بود چنانچه در مصابیح آمد مسجان من یرحم
جاهلکم قیاس باید کرد تا حدی که گفته اند اگر مبینه که ریش دراز میکشید
دلیل موی شود و گویند که ریش بدندان می برید بقدر آن از اقارب زیان
و گویند که ریش او مثل اینکه کار او بیک آراسته شود و گویند که هر وقت
او دراز شد بود و میان او بحال خود ماند دلالت بر مالی کند که دیگری از آن منتفع
و گفته اند طول لحیه و کثرة شعر آن دلیل طول حیوة باشد اما حسن بناف رسد دلالت
بر عصیان کند و گفته اند خفیف بر حال بهتر از کثیف بود و اگر شخصی که وسه را بیکند
با سر خود بسبب حدیثی منازعتی کند و حال بروی مشوش شود و از مقام مفارقتی نماید
ابلیس بصورت کوسه بر حوا مشتمل شد و او را از بهشت بیرون آورد گویند که گویند که
ریش او از بیمان فرو ریخت از مرض معالجه خطر باشد و گویند که ریش نیابد
شد بود و می تصرف او اندک اندک می ریخت تا باز حال خود آمد و امثال این
یا از شایل فرح یابد و گویند که ریش خود را شانه نه بشتی میان ما بایکدیگر
مشکل شود.

الرجال الذی والنساء یسب ونقصان الدین

و گویند تا ریش

بینند تا سیطت دشمن خایفان را و محبوسان را دلیل امن و صلاح باشند
و گویند مطلقا دلالت بر نقصان مال و جاه کند و از ان یکی نقصان مال نه بود
و بسبب حلم و اسیری دلسته باشد اما اگر بر کشیدن بیشتر بود حبس
ان زیاده باشد و گویند بریدن دشمن تا حدیکه قصد رسته دلالت بر ادبار دولت
و اگر دیدکه دشمن را بریده اند و از ان ریسمانی ساخته از دشمنی زور فایده یابد حبس
در نا وقت زیاده شود و گویند مالی یابد تواند که از دست دولت کرکند دشمن خویش را
لیک الی در دشمن خویش عزیز باشد محنت و رنجی کران بیند و گویند بینی را اشرف علی
در قبح و فقیر را الکا استقراضی نماید و بقرض بدیگری دهد و از ان در جمله
دل نگرانی ماسته باشد و اگر دیدکه دشمن او باندازه دشمن بود از و میراثی
و گویند اگر دیدکه دشمنی را بردی کشید مال انکس بسبب از اسباب بستاند
و شاید که بوجه میراث باشد و بالعکس و اگر دشمن خود را سیاه سیه بیند حالش
بر وضع اعتدال باشد و اگر سیاهی مایل بسبزی بیند شوکتی عظیم یابد اما
از طغیان خالی نماند و منقولست که دشمن فرعون بر نوح بود و اگر مایل بصفرت بود
فی الجمله فقر و مرض باشد و اگر مایل بحمره بیند دلیل درج باشد و اگر کسی
بر دشمنی فرو آید مالش از دست برود و اگر دیدکه دشمنی را بگرفت و حبس کرد
در دست او بماند و اگر بود میرنده لفت مال از دست او برود و باز جمع آورد
و اگر ذبحکند از دست او بریخت مالش برود و باز نیابد و اگر دیدکه دشمنی
دشمن خود را بدست آورد مال مضبوط شود و اگر دیدکه دشمن بسیار دشمنان
دشمن بر میگلیه در قضیه از قضایا مخالفت کند و اگر دیدکه دشمن او نابینا

جاه و مالش ناقص شود و زنی صوتی بر زنخدان او بر بعضی قریش بر ماه بیند
و کوبند بستنی آورده یا مال بدرش زیاده شود و کبیت حامله باشد و کوبند خود مال یابد
یا اگر شوهر داشته از وی مفارقه نماید و کوبند اگر شوهرش غایب باشد
مراجعت کند و اگر شوهر نداشته باشد او را عاقله کامل بخواهد و کوبند اگر کسی در خصومتی
مردانه بجواب قیام نماید و اگر مردی بیند که ریش دیش صفت الوان زن را پسر بود
سید القوم شود و الا عقیم گردد و کوبند صاحب رو یا یا فرزندش مقبول شود یا
آن زن وفی یابد و اگر طفل بیند که ریش صفت عکس شود و از ابن عباس رضی الله
عنهما منقول است که تاویل لحیه بکراهه شخص فرصه لقوله تعالی و لقد کرمنا بنی ادم
یعنی بالتحیه و صادق رضی الله عنه فرماید ریش دلالت بر طبع مردم کند یا جاه یا ثروت
یا مروت یا شکوه یا لعشان یا تزویج و مبنی بر این قدر تاویل این سه حال نیست
باید کرد و تفه لعظام ریش در تاویل تفه بینی بیان رفته و بعضی نیز دلالت بر شخصیت کند
که اهل قبیله بوجود او مفاخره نمایند و در حکایت آمده که شخصی بخواب دید
که ریش او بناف رسیده بود و با این سبب کفت و تعیر کرد که بیند صوتی باشد
که بطور خانه همسایگان کند و چنان بود تاویل نفی باشد که از ممکنات
و تعبیر کنند از این طویل به کوه و کوبند دلالت بر سعد دین و ایمان کند و اگر دید که
بر روی دیل می روید بدین مثل مالی مبذول شود و حکم تتم در کعظام جراحه
گفته شد و رحم اهز و از ان نماند مگر بایت تاویل عم بود بقدر آنکه بینند
ریوند بسیار تاویل عم بود مگر این قدر که بیند که از بهر او طعامی تاول کند
و نافع آمده ۱۵ حرف زاء زاد

و بر دل سیاه دیدن رنگها و خود بیش را خوب سلاک نهاد و اگر دید که جامه بیاض
مایل میگردد بسیاهی بد باشد و گویند دیدن خصوصا بود که از قبل عدالت واجب شود
زاج سفید که او را زاج تری خوانند بحسب ضمیر بیننده تعبیر باید کرد
اگر در خواب دیده تصور کرده دلیل خیر باشد بنابر صفا و سیمان رنگ و سلامتی
و حکم زاجی **زالی** در تاویل با نمک تقدیم یافته **زاغ** تاویل فاسق لذا
باشد
و اگر دید که آنرا بگرفت تصحبه جنیر کسی فریفته شود و اگر دید که او را بشکار
یا بدام بگرفت از باطل منفعت یابد و گویند زاغ دلالت بر کنیزک میکند و گاه دواعان
بسیار بتاویل فاسقان باشد و اگر بسیار بسیار بیند دلیل لشکر شوم خصوص جز بیند
که از هوا در می آمدند و می رفتند و اگر دید که زاغ با وی سخن گفت از بستی اجابت جهان
و اسرار نهان آگاهی یابد و اگر دید که زاغ و تذرو هر دو بر زیر جامه او نشسته بودند
فرزندی با کنیزک او خیانت کند و اگر دید که زاغی را علاج میکند مردی را نصیحت
کند
زاغ منقار سرخ بتاویل دوستی صاحب طرب باشد بسیار
آن دلالت بر فقر کند و اضطرابی بی سبب که میان قوم افتد باچیزی میل ترا
دانسته باشند **زالو** بتاویل دشمنی باشد طامع که مدتی تصدیل کند و اگر دید
که بر اندام او بوزیلو می چسبد دشمنش ترک عداوت کند و طمع از و قطع کند و اگر دید که
زالوی باب یا کیف یا کان بکار او فروشند دشمنی بدرون او راه یابد و بقدر زحمتی
که از آن یافته باشد از وی مضرت یابد و گویند زالو مالی باشد که از مال دیگران خورند
زاله همان حکم دارد که در تاویل باران گفته شد لیکن قدر بدست که نابینا بینا شود
و بیننده بهوش و حکم **زانو** در تاویل با نی تقدیم یافته دانستن **زباب**

بنا و بیل باعمال پسندیده باشد از ادب و غیره که موجب شناسی بجنب بوی صلو
تا و بیل کنز شناسی و اگر دید که از زبان او را بوی نبود لعسان در حق طایفه که
که حق ایشان نشناسند و منه ندارند و اگر دید که بوی ناخوش مدت سلیم
مدت مشوه و اگر دید که **زبان** او بکلیتیه زبالت شده بحجه رحصم علیه کند و
بالعکس عکس و اگر دید بکلیه زیاد شده مثل انکه و زبان مدت یا زمان صناع
و لاف زبان کند که صاحب نظم و نثر باشد که او را و السنه بر کلیه یا انکه از عقل
و علم و ظرف حظ وافر و نصیب اکثر باید یا علامه زمان بود و منافق را نیز و زبان
خوانند چنانچه در نظم آمده مراد عجز کاغذ و قلم باشد و زبان و دو کوکاه سخن
مجو کاغذ سیاه کن رویش مجمز قلم کوتش بیخ بزن و اگر دید که زبانه از حد در ازیه
در ظاهر ناسف اگوید و اگر دید که زبانش بریدند یا سخن نگوید از نامزاد و نافرجام
توبه کند و گویند نیک حلیم شود و منه تعاطل لسانه بلی اگویند که یکطرف زبان او
بریدند در خصومه مغلوب شود یا از جاده مرجیت لا یحتسب حسان گشته
یا انکه از تسلم و استقامت بیجه مایده نیابد و اگویند که انکه مزدلیل فاسد دین باشد
لقوله تعالی صم بکم و اگر زبان بالشانه را دراز و بزل بیند دلالت بر اصلحه نام و سبوق
قواطع کند و انکه بوسیله و مجان منافع فراوان یابد و اگر دید که زبان در دهان
او کند بحسب مرتبه انکس قوه سحر و مجه یابد و اگر دید که زبان کسی بسیکیه ازان
کس تعلم کند و دانش آموزند و اگر دید که اصلا خود زبان ندارد از مکاتل
فرومانده و علی الخصوص در مناظره مغلوب شود و اگر دید که زبان سلیم ابیاض
جیزی بوی دهد و اگر لیز خواهد بر عکس بیند سائل بحجه بروی جمله کند و اگر دید که

تحمل در این بسند باشد زلزله در آن مسجن بود **زلف**
تا بدین بسر مبارک باشد و مو بر دلالت بر دوستی کند و صلاح و فلان آن
من اعتبار تعبیر باید کرد و اگر بیند که زلف کسی به ایکند مال او را بستاند لقمت
آن زلف **زمرد** همان حکم دارد که در زبرجد گفته شد و گویند دلالت کند
بسجاع نیکو محضر کند و حکم **زمرم** در اشنانا و بلجاه رفته و حاصل آنک
آب زمرم جویند اندر دست تا بیابد هر آنچه گم کرده است و اگر بیند که
حبس محبوس در حاله خواهد کرد **زمزمه** بی که در بیدعه افتد و در وطعن
زمستان بوقت دیدن تفاوتی نکند اما اگر بیند که در زمستان
قحط و ظلم و فقر شود و گویند سرما عظیم سخت آید بی منفعت
بر مال کند و بر مثل خود سایر است که الحریف ذی و البرد بفصل می آید
سرما بحد معهود آن موضع بیند اصل زراعت را نفع باشد و غیر اینها نرا
ضرر بود و گویند اگر مسافر سرما بین وقت بیند سفر با تمام نرسد و اسراف
بوشید او بیند آلوده و تفه لیز لعام از تاویل تا بستان مستعار است
زمین بتاویل زن باشد و طول و عرض آن دلالت بر قدر او
بین دلیل حسن خلق او صفت و معاملات و عبادات آن نشان حلال
تمام و بیابان نقد او صفت و اینجا گفته اند زن بود دیدن زمین در خواب
بی کدو و خربزه و تاو نو بسته و در زمین زراعت بیند باز سفر بود و دلیل عمر دراز
و اگر خود را در زمین مدفون بیند مرد زنی باید خواهد لقوا لحال بسالم
کند و اگر زمین خود را روح یابد کاری و سبز بیند زنی با رسا خواهد